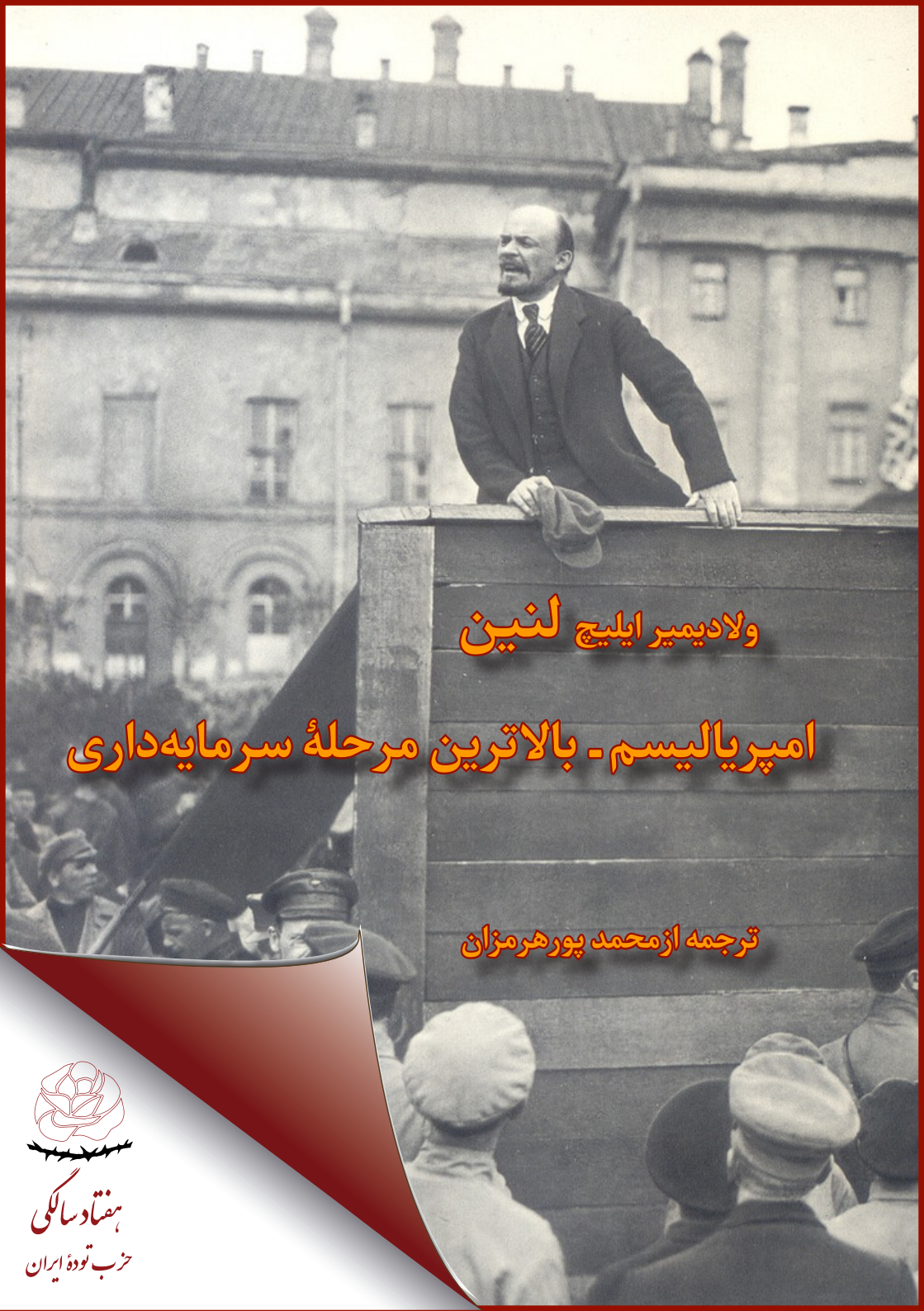




ولادیمیر ایلیچ لنین

امپریالیسم - بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری

ترجمه از محمد پورهرمزان



- ولادیمیر ایلیچ لنین
- امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه‌داری
- ترجمه از محمد پورهرمز
- چاپ اول: ۱۳۵۷ (۱۹۷۸)
- چاپ جدید: پاییز ۱۳۹۰ به مناسبت ۷۰مین سالگرد بنیادگذاری حزب توده ایران
- همه حقوق چاپ و نشر برای انتشارات حزب توده ایران محفوظ است.

Postfach 100644, 10566 Berlin, Germany

www.tudehpartyiran.org

dabirkhaneh_hti@yahoo.de

پرولترهای همه کشورها متحد شوید!

ولادیمیر ایلیچ لنین
امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه‌داری
رساله عامه فهم (۱)

ترجمه از محمد پورهرمزان



ولادیمیر ایلیچ لنین
سال ۱۹۱۷

چاپ جدید
به مناسبت ۷۰مین سالگرد بنیادگذاری حزب توده ایران
پاییز ۱۳۹۰

توضیح	۵
مقدمه مترجم	۷
پیش‌گفتار	۱۹
پیش‌گفتار برای ترجمه فرانسه و آلمانی	۲۱
۱	۲۱
۲	۲۲
۳	۲۳
۴	۲۴
۵	۲۵
۱- تراکم تولید و انحصارها	۳۱
۲- بانک‌ها و نقش جدید آنها	۵۱
۳- سرمایه مالی و الیگارش‌ی مالی	۷۱
۴- صدور سرمایه	۹۱
۵- تقسیم جهان میان گروه‌بندی‌های سرمایه‌داران	۹۹
۶- تقسیم جهان میان دُول بزرگ	۱۱۱
۷- امپریالیسم مرحله خاصی از تکامل سرمایه‌داری است	۱۲۵
۸- طفیلی‌گری و پوسیدگی سرمایه‌داری	۱۳۹
۹- انتقاد از امپریالیسم	۱۵۳
۱۰- جای امپریالیسم در پویه تاریخ	۱۷۱
حواشی	۱۷۹

توضیح

ترجمهٔ جدید کتاب لنین: «امپریالیسم - بالاترین مرحلهٔ سرمایه‌داری»، از روی متن اصلی در پنجمین چاپ روسی «مجموعه کامل آثار لنین»، انجام گرفته است.

«حواشی» پایان کتاب همگی متعلق به مترجم است. زیرنویس‌های متن کتاب، آنجا که با «مترجم» مشخص شده است متعلق به مترجم، و بقیه متعلق به مؤلف کتاب است.

در مقدمهٔ کتاب شرح کوتاهی دربارهٔ احکام و نتیجه‌گیری‌های عمده لنین بیان شده است تا فهم و درک آن برای خواننده‌ای که تازه به مطالعهٔ این آفریدهٔ دوران‌ساز اندیشهٔ لنین می‌پردازد، آسان‌تر باشد.

انتشارات حزب تودهٔ ایران

پاییز ۱۳۹۰

مقدمه مترجم

تاریخچه نگارش و انتشار کتاب

کتاب «امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه‌داری» ادامه و گسترش احکام و اندیشه‌هایی است که مارکس در اثر فناپذیر خود «سرمایه» بیان داشته است. این کتاب در ماه‌های ژانویه - ژوئن سال ۱۹۱۶ در زوریخ نگارش یافت. ولی لنین سال‌ها پیش از نگارش آن، در یک سلسله از آثار خود پدیده‌های جدید رشد سرمایه‌داری را بررسی و تحلیل کرده بود از آن جمله در آثاری چون: «طرح و توضیح برنامه حزب سوسیال دمکرات» (سال‌های ۱۸۹۵ - ۱۸۹۶)، «جنگ چین» (سال ۱۹۰۰)، «درس‌های بحران» (سال ۱۹۰۱)، «بررسی وضع داخلی» (سال ۱۹۰۱)، «روند تراکم تولید در روسیه» (سال ۱۹۱۲)، «ثروت‌افزایی سرمایه‌داری» (سال ۱۹۱۳)، «اروپای واپس مانده و آسیای پیشرو» (سال ۱۹۱۳)، «مقدرات تاریخی آموزش کارل مارکس» (سال ۱۹۱۳) و غیره. برای نگارش کتاب منابع و مآخذ و اطلاعات آماری گوناگونی درباره اقتصاد و سیاست امپریالیسم بررسی شده و مورد تحلیل انتقادی عمیق قرار گرفته است. دست‌نویس‌های مربوط به تدارک کتاب که بعدها در ۲۰ جزوه تحت عنوان «دفتر امپریالیسم» انتشار یافت مشتمل بر قریب هزار صفحه و حاوی یادداشت‌هایی از ۱۴۸ کتاب، ۲۳۲ رساله و مقاله و نیز محاسبات، ملاحظات و نظریات و نکات گوناگونی درباره مسائل

اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی و فلسفی است.

کتاب برای انتشار علنی در داخل روسیه تزاری در نظر گرفته شده بود و بنگاه نشریات «پاروس» (Parus) می‌بایست آن را به چاپ رساند. همین امر تا حدود زیادی در سبک بیان و نگارش کتاب تأثیر بخشید. لنین در پیش‌گفتاری که تاریخ آن ۲۶ آوریل سال ۱۹۱۷ یعنی در حدود یکسال پس از پایان تألیف کتاب و نزدیک به دو ماه پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷ و چند ماه پیش از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر است، می‌نویسد:

«کتاب با توجه به سانسور تزاری نگاشته شده است. بدین جهت من مجبور بودم نه تنها در چارچوب بسیار تنگ تحلیل صرفاً تئوریک - خاصه تحلیل تئوریک اقتصادی - محدود بمانم، بلکه حداقل تذکرات ضرور مربوط به سیاست را نیز با نهایت احتیاط و با کنایه و اشاره یعنی با استفاده از آن زبان لعنتی ازوپ (رجوع شود به توضیح شماره ۲ بخش حواشی «مترجم») بیان دارم که تزاریسم، همه انقلابیونی را که برای نگارش یک تألیف «قانوناً مجاز» قلم به دست می‌گرفتند، به توسل بدان وامی‌داشت.» (ص ۱۹ کتاب حاضر)

لنین یک سلسله از نتیجه‌گیری‌های خود را در قالب عبارات کلی بیان داشت، و از به کار بردن اصطلاحات و تعاریفی که «سانسور پسند» نبود، احتراز جست. این اثر لنین، نمونه برجسته‌ای از کاربرد شیوه خلاق برای تکامل مارکسیسم با توجه به توقعات دوران نوین و در عین حال نمونه درخشانی است از اینکه چگونه می‌توان از امکانات علنی برای ترویج مارکسیسم استفاده کرد، بی‌آنکه در تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌ها ذره‌ای از اصول عدول شود.

بنگاه نشریات «پاروس» در دست منشویک‌ها بود و به همین جهت در همان حال که آنها چاپ کتاب را به تأخیر می‌انداختند، قسمت‌هایی را هم که در آن از تئوری اپورتونیستی کائوتسکی و مارتف، انتقاد می‌شد، حذف کردند و تغییراتی در متن کتاب دادند که اندیشه لنین را تحریف می‌کرد.

کتاب، نخستین بار با عنوان «امپریالیسم - مرحله امروزمین سرمایه‌داری»

در اواسط سال ۱۹۱۷ با نام مستعار ن. لنین (ولادیمیر ایلین) به چاپ رسید و لنین پیش‌گفتار کوتاهی بر آن نگاشت، ولی فرصت نکرد متن آن را به صورت اصلیش بازگرداند. متن اصلی کتاب به صورتی که در آغاز نوشته شده بود، در مجموعه آثار لنین چاپ شد.

احکام و نتیجه‌گیری‌های اساسی کتاب

کتاب «امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه‌داری» در دوران نخستین جنگ جهانی نگارش یافته است. اوضاع و احوال تاریخی آن زمان مسائلی چون علل بنیادی جنگ، طرق برون‌رفت از آن و شیوه‌های افشای اپورتونیزم بین‌المللی را که در پرده شعار «دفاع از میهن» عملاً از جنگ پشتیبانی می‌کرد، در برابر جنبش کارگری قرار داده بود. در چنین اوضاع و احوالی پژوهش همه‌جانبه مرحله امپریالیستی رشد سرمایه‌داری ضرورت مبرم داشت، زیرا برای رهبری صحیح جنبش انقلابی که دامنه آن روزه‌روز گسترده‌تر می‌شد، برای مبارزه موفقیت‌آمیز علیه ایدئولوژی امپریالیستی و علیه سیاست رفرمیستی سازش با امپریالیست‌ها، می‌بایست «... یک مسئله بنیادی اقتصادی یعنی مسئله ماهیت اقتصادی امپریالیسم که بدون بررسی آن درک هیچ‌یک از نکات مربوط به ارزیابی جنگ امروزی و سیاست امروزی میسر نیست...» (رجوع شود به کتاب حاضر، ص ۲۰)، مورد تحلیل قرار گیرد و مفهوم آن کاملاً روشن شود. لنین در این کتاب ضمن بررسی چگونگی رشد سرمایه‌داری جهانی در طول پنجاه سال پس از انتشار «سرمایه»ی مارکس و با تکیه بر قوانین مکشوفه مارکس و انگلس در زمینه چگونگی پیدایش و تکامل و ناگزیری سقوط سرمایه‌داری، برای نخستین بار ماهیت اقتصادی و سیاسی امپریالیسم را مورد تحلیل علمی عمیق قرار داد. لنین ضمن گسترش و تکمیل تئوری مارکسیستی سرمایه‌داری، این تئوری را با آموزش جامعی درباره آخرین و بالاترین مرحله سرمایه‌داری یعنی امپریالیسم غنی ساخت و با تعمیم پدیده‌های تازه

اقتصاد نظام جهانی سرمایه‌داری، ناگزیری حدّ تمام تضادهای ذاتی جامعه سرمایه‌داری را در مرحله امپریالیستی آن نشان داد.

در دوران امپریالیسم که ماهیت اقتصادی آن را فرمانروایی انحصارات و سرمایه مالی تشکیل می‌دهد، تضاد بنیادی جامعه سرمایه‌داری یعنی تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و تصاحب خصوصی محصول کار به حدّ اعلای حدّ خود می‌رسد.

تضاد میان کار و سرمایه بیش از پیش شدت می‌یابد. فرمانروایی انحصارات و الیگارش‌های مالی خصلت ضد خلقی و طفیلی‌گری سرمایه‌داری را روز به روز بیشتر نمایان می‌سازد و فشار سرمایه را زیاده‌تر می‌کند و هم‌روند با آن به تشدید روزافزون ناخرسندی و خشم و برآشفته‌گی طبقه کارگر و خلق‌های ستم‌دیده علیه سرمایه‌داری می‌انجامد. لنین امپریالیسم را سیستم جهانی ستمگری استعمار می‌نامد که در آن چند کشور امپریالیستی معدود، اکثریت مردم جهان را با چنگال سرمایه مالی خفه می‌کنند. بدین‌سان سرنگونی سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم بر جای آن، ضرورت حیاتی کسب می‌کند. لنین بر پایه تحلیل علمی تضادهای سرمایه‌داری در مرحله آخر آن بدین نتیجه رسید که:

«امپریالیسم آستان انقلاب اجتماعی پرولتاریاست. صحت این

امر از سال ۱۹۱۷ در مقیاس جهانی به ثبوت رسیده است.»

لنین برای دوران امپریالیسم خصایص و علایم اصلی زیرین را ذکر می‌کند: تراکم تولید و گسترش و افزایش انحصارات، صدور سرمایه، مبارزه برای تصرف بازارها و مناطق نفوذ جدید، بین‌المللی شدن روابط اقتصادی، طفیلی‌گری و پوسیدگی سرمایه‌داری، تشدید تضاد میان کار و سرمایه و هم‌روند با آن حدّ مبارزه طبقاتی و ایجاد شرایط و مقدمات لازم برای گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم. افشای سیاست استعماری غارتگرانه امپریالیسم و مبارزه بر سر تقسیم و تجدید تقسیم جهان و چگونگی ایجاد زمینه جنگ‌های استیلاگرانه امپریالیستی، از مسائلی است که لنین توجه خاص بدان معطوف داشته است. لنین در مقاله «مارکسیسم و رویونیسم» که در سال ۱۹۰۸ نگاشته شده بود، ضمن رد نظر کسانی که سعی داشتند

آموزش مارکس و از جمله تئوری مارکس دربارهٔ بحران‌های سرمایه‌داری را «تصحیح» کنند و مورد «تجدید نظر» قرار دهند، نوشت:

«اشکال و فواصل زمانی و منظره بحران‌ها تغییر کرده است، ولی خود بحران‌ها به صورت بخش ناگسستنی و ناگزیر نظام سرمایه‌داری برجای مانده‌اند. کارتل‌ها و تراست‌ها هم‌روند با تراکم تولید، هرج و مرج تولید و نابسامانی زندگی پرولتاریا و فشار سرمایه را نیز در برابر انظار همگان شدت داده و بدین‌سان تضادهای طبقاتی را به حدّ بی‌سابقه‌ای رسانده‌اند. تراست‌های غول‌آسای امروزی با وضوحی خاص و در مقیاسی بسیار وسیع نشانگر آنند که سرمایه‌داری به سوی ورشکستگی می‌رود - هم به مفهوم بروز بحران‌های سیاسی و اقتصادی گوناگون و هم به مفهوم فروپاشی مجموع نظام سرمایه‌داری.» (لنین: جلد ۱۷، ص ۲۱-۲۲).

لنین طی سالیان دراز هر کتاب و تحلیل و پژوهش تازه‌ای را که دربارهٔ تحولات سرمایه‌داری انتشار می‌یافت، مطالعه می‌کرد. در سال ۱۸۹۹ تقریظی دربارهٔ کتاب هوبسن تحت عنوان «تحولات سرمایه‌داری امروزی» نگاشت و در اوت سال ۱۹۰۴ به ترجمه کتاب هوبسن تحت عنوان «امپریالیسم» پرداخت و ضمن نامه‌ای از ژنو به مادر خود ماریا اولیانوا در تاریخ ۲۸ اوت سال ۱۹۰۴ نوشت:

«کتاب هوبسن را دربارهٔ امپریالیسم به‌دست آورده‌ام و کم‌کم مشغول ترجمه آن هستم.» (لنین، جلد ۳۷، چاپ چهارم مجموعه آثار، ص ۲۸۷).

این ترجمه در آن زمان به چاپ نرسید و دست‌نویس آن هم پیدا نشد. احکام و نتیجه‌گیری‌های لنین دربارهٔ امپریالیسم پایه‌های تئوری لنینی انقلاب سوسیالیستی را تشکیل می‌دهند. لنین در یک سلسله از آثار خود ضمن پژوهش امپریالیسم به کشف قانون «ناموزونی» رشد اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری رسید و بر اساس آن ثابت کرد که انقلاب‌های سوسیالیستی در

کشورهای مختلف هم‌زمان انجام نخواهد گرفت. علت این امر آن است که در مرحله امپریالیستی رشد سرمایه‌داری، آهنگ تشدید تضادها در حلقات گوناگون سیستم جهانی یا «زنجیره جهانی» سرمایه‌داری یکسان نیست. رشد سرمایه‌داری نیز در این مرحله در کشورهای مختلف با آهنگ‌های مختلف، با جهش‌های متفاوت و به بیان دقیق‌تر با حرکت «ناموزون» صورت می‌گیرد. مثلاً آلمان یا ژاپن یا ایالات متحده آمریکا که در آغاز نیمه دوم قرن نوزدهم بسی واپس مانده‌تر از انگلیس یا فرانسه بودند، در اواخر این قرن و در آغاز قرن بیستم واپس‌ماندگی اقتصادی خود را به طور جهشی، یعنی با خیزهای بلند جبران کردند و بر این کشورها پیشی گرفتند. این ناموزونی تشدید تضادها و ناموزونی رشد اقتصادی، برخی از کشورها و در درجه اول روسیه تزاری را به گره‌گاه تضادها بدل ساخت و از جمله جنبش کارگری را بسیار گسترش داد و موجب شد که «زنجیره جهانی» امپریالیسم در حلقه‌های معینی ضعیف‌تر شود و برای گسیختگی آماده‌تر از کار درآید.

بر پایه این پژوهش‌ها، لینن در سال ۱۹۱۵ ضمن مقاله «درباره شعار کشورهای متحده اروپا» نوشت:

«ناموزونی رشد اقتصادی و سیاسی قانون مطلق نظام سرمایه‌داری است و از اینجا نتیجه می‌شود که پیروزی سوسیالیسم نخست در چند کشور و حتی در یک کشور سرمایه‌داری معجزا امکان‌پذیر است.» (لینن: آثار منتخبه، ترجمه فارسی، جلد اول، بخش دوم، ص ۴۸۶-۴۸۷)

یک سال بعد لینن بر پایه بررسی عمیق‌تر اقتصاد و سیاست در دوران امپریالیسم با قاطعیت بیشتری اعلام داشت:

«سوسیالیسم نمی‌تواند در همه کشورها هم‌زمان پیروز شود.» (همان‌جا، ص ۶۸۵)

بدین‌سان حال دیگر لینن نه تنها از امکان، بلکه از ناگزیری پیروزی سوسیالیسم نخست در چند کشور و حتی در یک کشور سخن می‌گوید و این

حکم را قانون‌مندی عام انقلاب جهانی سوسیالیستی اعلام می‌دارد و آن را در کتاب «امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه‌داری» بر پایه تحلیل تئوریک عمیق‌تر کوهی از آمارها و فاکت‌ها ثابت می‌کند. تجربه اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی صحت کامل این نتیجه‌گیری علمی را به نحو درخشان نشان داد.

پدیده جدید امپریالیسم نشانگر تشدید باز هم بیشتر تضادهای ذاتی امپریالیسم و ادامه و گسترش آن علائم اساسی امپریالیسم است که لنین در کتاب خود تشریح کرده است. صفت مشخصه سرمایه‌داری انحصاری امروزی عبارتست از تشدید تراکم تولید در دست الیگارشی مالی. بخش عمده تولید جامعه در دست عده معدود انحصارهاست. گروه کوچکی از سالاران سرمایه ثروت‌های هنگفت آفریده کار خلق را در قبضه خود دارند. ارتجاع سیاسی که لنین آن را مهم‌ترین علامت امپریالیسم می‌شمرد، در تمام جهات آن شدت می‌یابد. سراسر جامعه در چنگ دیکتاتوری سرمایه انحصاری است. طفیلی‌گری و پوسیدگی سرمایه‌داری که بارزترین نشانگر آن میلیتاریسم و اقتصاد است بیش از پیش می‌شود. گسترش روز افزون دامنه بیکاری، تورم و گرانی بی‌سابقه، بحران ارزی و صدها بلای درمان‌ناپذیر دیگر ارکان جامعه سرمایه‌داری را می‌لرزاند. در چنین اوضاع و احوالی ناموزونی و رشد جهشی ناهماهنگ کشورهای مختلف سرمایه‌داری، تشدید می‌گردد و مبارزه بر سر بازار فروش و مناطق سرمایه‌گذاری و منابع مواد خام حادث می‌شود.

کتاب «امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه‌داری» حاوی تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌های عمیقی است در جهت رد کامل نظریات ایدئولوگ‌های بورژوازی و خرده‌بورژوازی، رفرمیست‌ها و روزیونیست‌ها و نیز «تئوری‌ها» «مدرن» مدافعان کنونی سرمایه‌داری که امپریالیسم را «سرمایه‌داری نو سازی شده»، «دمکراتیزه شده»، «سرمایه‌داری خلق» و حتی «جامعه فارغ از طبقات» جلوه می‌دهند و می‌کوشند بقبولانند که گویا سرمایه‌داران به افراد زحمتکش تبدیل شده‌اند و کارگران «شرکا»ی مؤسسات از کار درآمده‌اند و سرمایه‌داران سود خود را با آنها تقسیم می‌کنند. شایان توجه است که لنین بیش از ۶۰ سال

پیش در این کتاب بی‌پایگی کامل دعاوی همان ایدئولوگ‌هایی را ثابت کرده است که رژیم موجود ایران امروز تحت عنوان «گسترش مالکیت صنعتی» از طریق «فروش سهام کارخانه‌ها به کارگران»، آن را «نوآوری تاریخی بی‌سابقه» خود جلوه می‌دهد. لنین بر پایه تحلیل علمی عمیق مبتنی بر آمارهای وسیع نشان می‌دهد که خرید سهام کوچک توسط کارگران و قشرهای دیگر زحمتکشان، برخلاف دعاوی «سفسطه‌جویان بورژوا»، تسلط سرمایه بزرگ را کاهش نمی‌دهد، بلکه آن را تشدید می‌کند. سود حاصله از انتشار این سهام به کیسه سرمایه‌داران بزرگ می‌رود و مواضع آنها را برای تشدید استثمار کارگران و دیگر قشرهای زحمتکش تقویت می‌کند. لنین می‌نویسد:

«دمکراتیزه کردن» سهام‌داری... عملاً یکی از شیوه‌های تشدید قدرت الیگارشی مالی است. یکی از علل این امر که در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته‌تر یا قدیمی‌تر و «کارکشته‌تر»، انتشار سهام خُرد به موجب قانون مجاز شمرده می‌شود، همین است... در انگلستان قانون حتی اجازه انتشار سهام یک لیره‌ای... را هم می‌دهد.» (کتاب حاضر، ص ۷۳-۷۴)

لنین ضمن رد تئوری بورژوا رفرمیستی درباره اینکه سرمایه‌داری در مرحله جدید تکامل خود به سرمایه‌داری «متشکل» و «مبتنی بر برنامه» بدل می‌شود، خاطر نشان می‌سازد:

«این دعوی که کارتل‌ها بحران را بر می‌اندازند، افسانه‌پردازی اقتصاددانان بورژواست که می‌کوشند چهره نظام سرمایه‌داری را به هر قیمتی هست، آرایش دهند. مطلب درست عکس این است، بدین معنی که ایجاد انحصار در برخی از شاخه‌های صنایع، هرج و مرج ذاتی مجموعه تولید سرمایه‌داری را تشدید می‌کند و آن را حدّت می‌دهد.» (کتاب حاضر، ص ۴۷)

تحلیل لنین درباره سرمایه‌داری انحصاری دولتی و ذکر مختصات و مشخصات آن برای مبارزه علیه مدافعان رنگارنگ امپریالیسم اهمیت فراوان دارد. ایدئولوگ‌های بورژوا و از پی آنان رفرمیست‌ها و رویزیونیست‌ها

سرمایه‌داری انحصاری دولتی را تقریباً یک نوع «سوسیالیسم» جلوه می‌دهند. واقعیات سرمایه‌داری، هم در دوران لنین و هم در دوران پس از لنین نشان می‌دهد که سرمایه‌داری انحصاری دولتی به هیچ‌یک از اشکال خود، نه تنها طبیعت و ماهیت امپریالیسم را تغییر نمی‌دهد، بلکه برعکس تضادهای سرمایه‌داری را بیش از پیش تشدید می‌کند و عمق ورطه میان کار و سرمایه، میان توده‌های گسترده خلق و انحصارات را، بیشتر می‌کند.

گسترش «اجتماعی شدن تولید» که به صورت سرمایه‌داری انحصاری دولتی انجام می‌گیرد، به خودی خود نظام سوسیالیستی پدید نمی‌آورد. سرمایه‌داری انحصاری دولتی همان‌گونه که لنین در این کتاب ثابت کرده است، فقط شرایط مادی لازم برای گذار انقلابی از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را فراهم می‌آورد، بدین معنی که دستگاهی برای رهبری اجتماعی اقتصاد کشور و حساب و کنترل تولید و مصرف فرآورده‌ها ایجاد می‌کند که پرولتاریا فقط پس از آنکه در انقلاب پیروز شود می‌تواند آن را برای نوسازی بنیادی جامعه و ساختمان سوسیالیسم به کار برد.



لنین از پژوهش و تحلیل انبوه عظیم فاکت‌ها، اطلاعات آماری، رسالات و مقالات و انواع منابع و مأخذ اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی و فلسفی مربوط به مرحله امپریالیستی تکامل سرمایه‌داری تعریف جامع و کلاسیک زیرین را درباره امپریالیسم بیان می‌دارد:

«امپریالیسم عبارت است از سرمایه‌داری در مرحله‌ای از تکامل خود که در آن تسلط انحصارات و سرمایه مالی تثبیت شده، صدور سرمایه اهمیت بارز کسب کرده، تقسیم جهان میان تراس‌های بین‌المللی آغاز شده و تقسیم سراسر جهان

میان بزرگ‌ترین کشورهای سرمایه‌داری پایان یافته است.»
(کتاب حاضر، ص ۱۲۴)

در مرحله امپریالیسم، تضادهای سرمایه‌داری در همه عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تشدید می‌شود و عوامل مشخصه‌ای برای امپریالیسم پدید می‌آورد که لنین با توجه به این عوامل، آن را «سرمایه‌داری طفیلی یا در حال پوسیدگی» می‌نامد (کتاب حاضر، ص ۱۷۱) و در همان حال با دورنگری علمی خود نکته بسیار شایان دقت زیرین را خاطر نشان می‌کند که در واقع پاسخ درهم‌شکنی است به تازه‌ترین دعاوی «تئوریک» ایدئولوگ‌های بورژوا و رفرمیست‌ها و رویونیست‌ها که می‌کوشند «رشد سریع» گه‌گاه این یا آن کشور سرمایه‌داری را در مرحله امپریالیسم، مغایر با احکام کلاسیک عام لنین درباره امپریالیسم جلوه دهند:

«ولی اشتباه است اگر تصور شود که این گرایش به سوی پوسیدگی، دیگر امکانی برای رشد سریع سرمایه‌داری باقی نمی‌گذارد. نه، رشته‌های گوناگون صنایع، قشرهای گوناگون بورژوازی و کشورهای گوناگون در دوران امپریالیسم، از این دو گرایش، گاه یکی و گاه دیگری را با شدتی بیشتر یا کمتر نمودار می‌سازند. سرمایه‌داری در مجموع خود به‌مراتب سریع‌تر از پیش رشد می‌کند، ولی این رشد نه تنها به طور اعم ناموزون‌تر می‌شود، بلکه به طور اخص نیز ناموزونی آن به صورت پوسیدگی کشورهای که از لحاظ سرمایه نیرومندتر از همه هستند (انگلیس)، نمودار می‌شود.» (کتاب حاضر، ص ۱۷۱. تکیه روی کلمات از ماست. م. پ.)

سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی، مناسبات مبتنی بر اقتصاد خصوصی به حکم تاریخ دوران‌ش سپری شده است و ناگزیرست که جای خود را به سوسیالیسم، به مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و به مناسبات مبتنی بر این مالکیت اجتماعی بدهد. جلوه‌های این جبر تاریخ را ما تا این لحظه در یک سلسله از کشورهای متعلق به قاره‌های مختلف جهان مشاهده می‌کنیم و در

سایر کشورها نیز حل این معضل در دستور روز تاریخ قرار دارد. لنین کتاب «امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه‌داری» را با نتیجه‌گیری عمیق و درخشانی در همین زمینه به پایان می‌رساند:

«... مناسبات مبتنی بر اقتصاد خصوصی و مالکیت خصوصی، پوخته‌ای است که دیگر با محتوی خود مطابقت ندارد و اگر دفع آن مصنوعاً به تأخیر انداخته شود، ناگزیر خواهد پوسید. ضمناً این پوسیدگی هم می‌تواند طی مدتی نسبتاً طولانی (در بدترین حالت یعنی چنانچه درمان دمل اپورتونیستی به درازا بکشد) برجا بماند، ولی به هر حال دفع خواهد شد». (کتاب حاضر، ص ۱۷۴. تکیه روی کلمات از ماست. م. پ.)

از هنگام نگارش کتاب «امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه‌داری» بیش از هفتاد سال می‌گذرد. طی این سال‌ها سرمایه‌داری دستخوش دگرگونی‌های بسیار شده است، ولی سراسر رشد آن و رویدادهای تاریخی سترگی که طی این دوران در بخش‌های مختلف گیتی صورت گرفته است، صحت کامل تحلیل لنین دربارهٔ امپریالیسم، اعتبار قوانین عینی مکشوفه لنین دربارهٔ رشد مرحلهٔ امپریالیستی سرمایه‌داری، طراوت و تازگی احکام عمده و نتیجه‌گیری‌های بنیادی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی او و اهمیت عام آنها را، به ثبوت می‌رساند.

م. پ.

پیش‌گفتار

کتابی که اینک به خواننده عرضه می‌گردد، در بهار سال ۱۹۱۶ در زوریخ نگاشته شده است. در وضعی که آنجا برای کار وجود داشت، من طبعاً تا حدودی دچار کمبود نشریات فرانسوی و انگلیسی و به میزان زیادی دچار کمبود نشریات روسی بودم. ولی با وجود این از کتاب ج. آ. هوبسن که اثر عمده انگلیسی دربارهٔ امپریالیسم است، با دقتی که این اثر به اعتقاد من درخورد آن است، استفاده کردم.

کتاب با توجه به سانسور تزاری نگاشته شده است. بدین جهت من مجبور بودم نه تنها در چارچوب بسیار تنگ تحلیل صرفاً تئوریک - خاصه تحلیل تئوریک اقتصادی - محدود بمانم، بلکه حداقل تذکرات ضرور مربوط به سیاست را نیز با نهایت احتیاط و با کنایه و اشاره یعنی با استفاده از آن زبان لعنتی ازوپ^(۲) بیان دارم که تزاریسیم همه انقلابیونی را که برای نگارش یک تألیف «قانوناً مجاز» قلم به دست می‌گرفتند، به توسل بدان وا می‌داشت.

اکنون در این روزهای آزادی، بازخواندن عباراتی از این کتاب که به سبب سانسور تزاری مسخ و گویی در منگنه آهنین له و فشرده شده، برایم ناگوار است. من دربارهٔ این مطلب که امپریالیسم آستان انقلاب سوسیالیستی است، دربارهٔ این مطلب که سوسیال‌شوینیسم (یعنی سوسیالیسم درگفتار و شوینیسم در کردار) خیانت کامل به سوسیالیسم و گرویدن کامل به اردوگاه بورژوازی است و این انشعاب در جنبش کارگری با وضع عینی امپریالیسم

در پیوند است و غیره، ناچار بودم با «زبان برده»^(۲) سخن گویم و اینک باید به خواننده علاقه‌مند به این مسئله، مراجعه به چاپ جدید مجموعه مقالات خود را که طی سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۷ در خارجه نگاشته شده است و به زودی انتشار خواهد یافت، توصیه کنم و خاصه در مورد صفحات ۱۱۹-۱۲۰*، نکته‌ای را تصریح کنم: برای اینکه با توجه به وجود سانسور به خواننده توضیح دهم که سرمایه‌داران و سوسیال شونیست‌ها که به اردوگاه آنان گرویده‌اند (و کائوتسکی چنین ناپیگیر با آنان مبارزه می‌کند)، چگونه در مورد مسئله الحاق سرزمین‌های غیر، بی‌شرمانه دروغ می‌گویند و چگونه عمل سرمایه‌داران خودی را در مورد الحاق سرزمین‌های غیر، بی‌شرمانه پرده‌پوشی می‌کنند، مجبور بودم برای مثال از ژاپن نام ببرم! خواننده دقیق به آسانی می‌تواند به جای ژاپن، روسیه و به جای کره کشورهای چون فنلاند، لهستان، کورلاند**، اوکراین، خیهو، بخارا، استونی و مناطق دیگری را که سکنه آنها روس‌های مهین*** نیستند، قرار دهد.

می‌خواستم امیدوار باشم که کتاب من به درک یک مسئله بنیادی اقتصادی یعنی ماهیت اقتصادی امپریالیسم که بدون بررسی آن درک هیچ‌یک از نکات مربوط به ارزیابی جنگ امروزی و سیاست امروزی میسر نیست، یاری رساند.

مؤلف

پتروگرا: ۲۶ آوریل سال ۱۹۱۷

* - رجوع شود به کتاب حاضر، ص ۱۶۵-۱۶۶.

** - کورلاند (Courland) - عنوان قدیمی منطقه‌ای در کرانه‌های بالتیک که از اقوام استونی و لیتوانی مسکون بود. مترجم.

*** - روس‌های مهین - اهالی روسیه در گذشته چنین نامیده می‌شدند - در مقابل اهالی اوکراین که آنها را روسی‌های کهن می‌نامیدند. مترجم.

پیش‌گفتار برای ترجمهٔ فرانسه و آلمانی

۱

کتاب حاضر، همان‌گونه که در پیش‌گفتار چاپ روسی آمده است، در سال ۱۹۱۶ با توجه به وجود سانسور تزاری نگارش یافته است. در حال حاضر من امکان حک و اصلاح سراسر متن کتاب را ندارم و با توجه به هدف کتاب این کار شاید ضرور هم نباشد، زیرا هدف اساسی کتاب اکنون نیز مانند گذشته آن است که بر پایه مجموعه اطلاعات و ارقام مبتنی بر آمارهای مسجل بورژوازی و اعترافات دانشمندان بورژوازی همه کشورها نشان داده شود که **منظرهٔ جامع** اقتصاد سرمایه‌داری جهانی در عرصه مناسبات بین‌المللی آن در آغاز قرن بیستم - در آستان نخستین جنگ جهانی امپریالیستی - چگونه بوده است.

از یک جهت، حتی برای بسیاری از کمونیست‌های کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری نیز بی‌فایده نخواهد بود که با توجه به نمونه این کتاب که انتشارش از نظر سانسور تزاری مجاز بوده است، دریابند که حتی از بازمانده‌های ناچیز امکاناتی که هنوز فی‌المثل در آمریکای امروز یا در فرانسه، پس از بازداشت اخیر تقریباً همهٔ کمونیست‌ها، برای فعالیت علنی موجودست، می‌توان - و باید - برای نشان دادن نادرستی کامل نظریات سوسیال پاشیفیست‌ها و امیدواری‌هایشان به «دمکراسی جهانی»، استفاده کرد. در این پیش‌گفتار می‌کوشم ضروری‌ترین نکات را برای تکمیل این کتاب سانسور شده بیان دارم.

۲

در این کتاب ثابت شده است که جنگ سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۸ از هر دو سو یک جنگ امپریالیستی (یعنی استیلاگرانه، تاراجگرانه، راهزنانه)، جنگ بر سر تقسیم جهان، بر سر تقسیم و تقسیم مجدد مستعمرات و «مناطق نفوذ» سرمایه‌مالی بوده است و غیره.

زیرا اثبات چگونگی خصلت واقعی اجتماعی یا به بیان صحیح‌تر خصلت واقعی طبقاتی جنگ را باید طبعاً نه در تاریخ دیپلماسی جنگ، بلکه در تحلیل وضع عینی طبقات فرمانروای همه کشورهای درگیر جنگ، جستجو کرد. برای به دست آوردن تصویر این وضع عینی نیز نباید نمونه‌ها و اطلاعات مجزا را به کار برد (با این بغرنجی عظیم پدیده‌های زندگی اجتماعی، همیشه می‌توان در تأیید هر حکمی نمونه‌ها یا اطلاعات مجزا به هر میزان، پیدا کرد)، بلکه حتماً باید مجموعه اطلاعات مربوط به مبانی زندگی اقتصادی همه دُول درگیر جنگ و همه جهان را در نظر گرفت.

من نیز درست یک چنین مجموعه اطلاعات غیرقابل انکار را برای به دست آوردن تصویر چگونگی تقسیم جهان در سال‌های ۱۸۷۶-۱۹۱۳ (بخش ۲) و تقسیم راه‌های آهن سراسر جهان در سال ۱۸۹۰ و سال ۱۹۱۳ (بخش ۷)، به کار برده‌ام. راه‌های آهن برآیند* مهم‌ترین رشته‌های صنایع سرمایه‌داری یعنی صنایع زغال سنگ و فولاد سازی، برآیند گسترش بازرگانی جهانی و تمدن بورژوا دموکراتیک و بارزترین نشانگر آنها هستند. چگونگی پیوند راه‌های آهن با تولید بزرگ، با انحصارات، با سندیکاها، کارتل‌ها، تراست‌ها، بانک‌ها و الیگارش‌های مالی در بخش‌های قبلی کتاب نشان داده شده است. چگونگی تقسیم شبکه راه‌های آهن، ناموزونی این شبکه و ناموزونی جریان گسترش آن، برآیند سرمایه‌داری امروزی یعنی سرمایه‌داری انحصاری در گستره جهانی است. و مجموع این برآیندها نشان می‌دهد که با وجود یک چنین بنیاد اقتصادی، تا زمانی که مالکیت خصوصی بر وسایل تولید وجود دارد، جنگ‌های امپریالیستی نیز ناگزیری مطلق خواهند داشت.

*- متن اصلی = ИТОГИ، ترجمه آلمانی = Ergebnis، ترجمه فرانسه = Bilan. مترجم.

احداث راه‌های آهن اقدامی ساده، طبیعی، دمکراتیک، فرهنگی و تمدن‌گستر می‌نماید. این امر در نظر پروسورهای بورژوا که در ازای آرایش چهرهٔ بردگی سرمایه‌داری مزد می‌گیرند، و نیز در نظر عناصر کوتاه‌نگر خرده‌بورژوا چنین می‌نماید، در واقعیت امر، تارهای سرمایه‌داری که این اقدامات را از طریق هزاران شبکه به مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به طور کلی، مربوط می‌کنند، این ساختمان را به افزار ستمگری بر یک میلیارد انسان (مستعمرات به اضافه کشورهای نیمه‌مستعمره) یعنی بر بیش از نیمی از مردم جهان در کشورهای وابسته و نیز بر بردگان مزدبگیر سرمایه در کشورهای «متمدن» بدل ساخته‌اند.

مالکیت خصوصی مبتنی بر کار صاحب واحد اقتصادی کوچک، رقابت آزاد، دمکراسی، همه این شعارها که سرمایه‌داران و جرایدشان برای فریب کارگران و دهقانان به کار می‌برند، دیری است دورانشان به سر رسیده است. سرمایه‌داری، فرارویدده به سیستم جهانی ستمگری استعماری بدل شده است و یک مشت کشور «پیشرفته» با چنگال سرمایه مالی خود اکثریت عظیمی از مردم جهان را خفه می‌کند. و این «خوان یغما» میان ۳-۲ درندهٔ سراپا مسلح و دارای اقتدار جهانی (آمریکا، انگلیس، ژاپن) تقسیم می‌شود و هم اینها هستند که سراسر جهان را به گرداب جنگ خود بر سر تقسیم خوان یغمای خود، می‌کشانند.

۳

صلح برست - لیتفسکی تحمیلی آلمان قیصری^(۳) و سپس صلح به مراتب ددمشانه‌تر و پلیدتر ورسای^(۴) که توسط جمهوری‌های «دمکراتیک» - آمریکا و فرانسه - و نیز انگلستان «آزاد» تحمیل شده است، سودمندترین خدمات را به جامعه بشری انجام داده‌اند، بدین معنی که هم چاکران قلم‌به‌دست مزدور امپریالیسم را رسوا کرده‌اند و هم خرده‌بورژواهای مرتجع را که در عین داشتن دعوی عنوان پاسیفیست و سوسیالیست، «ویلسونیسم»^(۵) را می‌ستودند و می‌کوشیدند ثابت کنند که صلح و رفرف در محیط فرمانروایی امپریالیسم،

امکان‌پذیر است.

ده‌ها میلیون کشته و آسیب‌دیده از جنگ، از جنگی که بر پا شد تا معلوم شود که سهم بیشتر یغما را گروه انگلیسی راهزنان سرمایه‌مالی باید به چنگ آرند یا گروه آلمانی این راهزنان، و از پی آن انعقاد این دو «قرارداد صلح»، چشم میلیون‌ها و ده‌ها میلیون انسان زجر کشیده، خُرد شده، گول خورده و تحمیق شده به وسیله بورژوازی را با سرعتی بی‌سابقه، باز می‌کند. بدین سان بر زمینه‌ی ویرانی‌هایی که جنگ در سراسر جهان به بار آورده است، در سراسر جهان بحران انقلابی شدت می‌گیرد که هر اندازه هم با فراز و نشیب‌های ناگهانی، طولانی و دشوار همراه باشد، فرجامی جز انقلاب پرولتری و پیروزی آن نمی‌تواند داشته باشد.

بیانیه‌ی کنگره‌ی انترناسیونال دوم در شهر بال که در سال ۱۹۱۲ درست همان جنگی را که در سال ۱۹۱۴ آغاز شد، ارزیابی کرد، نه جنگ به طور اعم را (جنگ‌ها با هم متفاوتند و جنگ‌های انقلابی نیز وجود دارند)، آری این بیانیه به عنوان یادگار افشاگر سرپای و رشکستگی ننگین و سرپای ارتداد قهرمانان انترناسیونال دوم، بر جای مانده است.

بدین جهت من این بیانیه را به پیوست کتاب حاضر دوباره چاپ می‌کنم^(۶) و توجه خواننده را باز و باز بدین نکته معطوف می‌دارم که قهرمانان انترناسیونال دوم از آن جاهای بیانیه که ارتباط آن جنگ قریب‌الوقوع را با انقلاب پرولتری به طور دقیق و روشن و صریح خاطر نشان می‌سازد، با همان جهدی می‌گریزند که دزد از جایگاه دزدی خود می‌گریزد.

۴

در کتاب حاضر به انتقاد از «کائوتسکیسم» یا جریان ایدئولوژیک بین‌المللی مشخصی که در تمام کشورهای جهان «تئوریسین‌های نامدار»ی چون سران انترناسیونال دوم (در اتریش - اتوبائو و شرکاء، در انگلستان - رمزی مکدونالد و دیگران، در فرانسه - آلبرتوما و غیره و غیره) و نیز قاطبه‌ی سوسیالیست‌ها، رفرمیست‌ها، پاسیفیست‌ها، دمکرات‌های بورژوا و کشیشان، بیانگران آنند،

توجه خاص معطوف شده است.

این جریان ایدئولوژیک از یک سو محصول تلاشی و پوسیدگی انترناسیونال دوّم و از سوی دیگر ثمره ناگزیر ایدئولوژی خرده‌بورژواها است که مجموعه محیط زندگی، آنها را در بند اسارت پیش‌داوری‌های موهوم بورژوایی و دمکراتیک نگاه می‌دارد.

وجود چنین نظریاتی در نزد کائوتسکی و کسانی نظیر او نمایان‌گر عدول کامل از همان مبانی انقلابی مارکسیسم است که این نگارنده طی ده‌ها سال و از آن جمله به‌خصوص در جریان مبارزه علیه اپورتونیسم سوسیالیستی (برنشتین، میلران، هایندمان (Hyndman)، گمپرس (Gompers) و غیره)، از آنها دفاع می‌کرد. بدین جهت تصادفی نیست که اکنون در تمام جهان «کائوتسکیست‌ها» در زمینه سیاست و عمل با اپورتونیست‌های افراطی (از طریق انترناسیونال دوّم یا زرد^(۷)) و با دولت‌های بورژوایی (از طریق کابینه‌های ائتلافی بورژوایی به شرکت سوسیالیست‌ها) متحد شده‌اند.

جنبش انقلابی پرولتری عموماً و کمونیستی خصوصاً که در سراسر جهان در حال رشدست، نمی‌تواند از تحلیل و افشای اشتباهات تئوریک «کائوتسکیسم» چشم‌پوشد. ضرورت این امر به ویژه از آن جهت است که جریان‌هایی چون پاسیفیسم و به طور کلی «دمکراتیسم» نیز که ذره‌ای دعوی مارکسیست بودن ندارند، ولی کاملاً مانند کائوتسکی و شرکا عمق تضادهای امپریالیسم و ناگزیری بحران انقلابی ناشی از آن را پرده‌پوشی می‌کنند، هنوز در سراسر جهان شیوع بسیار زیاد دارند. مبارزه علیه این جریان‌ها وظیفه حتمی حزب پرولتاریاست که باید صاحبان واحدهای اقتصادی کوچک را که بورژوازی تحمیق‌شان کرده است و میلیون‌ها زحمت‌کشی را که در وضع زندگی کم و بیش خرده‌بورژوایی قرار داده شده‌اند، از چنگ بورژوازی بیرون کشد.

۵

چند کلمه هم باید دربارهٔ بخش هشتم تحت عنوان: «طفیلی‌گری و پوسیدگی

سرمایه‌داری» گفته شود. همان‌گونه که در متن کتاب آمده است، هیلفردینک «مارکسیست» سابق و هم‌رزم کنونی کائوتسکی و یکی از بیانگران عمده سیاست بورژوازی و رفرمیستی در «حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان»^(۸)، در این مسئله در قیاس با هوبسن انگلیسی‌پاسیفیست و رفرمیست آشکار، گامی به پس‌نهاد است. انشعاب بین‌المللی در مجموعه جنبش کارگری اکنون کاملاً عیان شده است (انترناسیونال دوم و انترناسیونال سوم). واقعیت مبارزه مسلحانه و جنگ داخلی میان این دو جریان نیز عیان شده و نمونه‌های آن هم عبارتست از: پشتیبانی منشویک‌ها و «سوسیالیست رولوسیونرها» از کلچاک و دنبکین علیه بلشویک‌ها در روسیه؛ اتحاد پروان شایده‌مان، نسکه و شرکا با بورژوازی علیه اسپارتاکیست‌ها^(۹) در آلمان و نظایر آن در فنلاند، لهستان، مجارستان و غیره. و اما پایه اقتصادی این پدیده جهانی - تاریخی چیست؟

پایه آن طفیلی‌گری و پوسیدگی سرمایه‌داری است که خصایص ذاتی بالاترین مرحله آن یعنی امپریالیسم را تشکیل می‌دهد. همان‌گونه که در این کتاب ثابت شده است، سرمایه‌داری اکنون یک مشت کشور بسیار ثروتمند و پُر قدرت (با جمعیتی کمتر از یک دهم و در صورت نهایت «دست‌گشادگی» و مبالغه در حساب - کمتر از یک پنجم جمعیت جهان) پدید آورده است که سراسر جهان را با عمل ساده «چیدن کوین»^{*} تاراج می‌کنند. صدور سرمایه هر سال معادل ۸-۱۰ میلیارد فرانک - طبق قیمت‌های پیش از جنگ و آمارهای بورژوازی پیش از جنگ - درآمد تأمین می‌کند. این رقم اکنون البته خیلی بیشتر شده است.

روشن است که با چنین مافوق سود کلان (زیرا این سود مافوق سودی است که سرمایه‌داران از استثمار کارگران کشور «خویش» به دست می‌آورند) می‌توان سران کارگری و لایه بالایی آریستوکراسی کارگری را خرید. و سرمایه‌داران کشورهای «پیشرفته» همین کار را هم می‌کنند و این لایه را به

* - «چیدن کوین» - منظور استفاده از بهره اوراق بهادار است که کوین‌های بهره، پیوست خود آنهاست. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به ص ۱۳۸ این کتاب. مترجم.

هزاران شیوه: مستقیم و غیرمستقیم، آشکار و پنهان، می‌خرند. این لایه کارگران بورژوا شده یا «آریستوکراسی کارگری» که از نظر شیوه زندگی و میزان درآمد و مجموعه جهان‌بینی خود کاملاً خرده‌بورژوا هستند، تکیه‌گاه عمده انترناسیونال دوّم و در ایّام ما تکیه‌گاه عمده اجتماعی (نه نظامی) بورژوازی را تشکیل می‌دهند. زیرا اینان عمال واقعی بورژوازی در جنبش کارگری، کارگزاران کارگری طبقه سرمایه‌دار (Labor lieutenants of the capitalist class) و مبلغ واقعی رفرمیسم و شووینیسم هستند. بسیاری از آنان در جنگ داخلی میان پرولتاریا و بورژوازی ناگزیر در جبهه بورژوازی، در جبهه «ورسای» علیه «کمونارها» سنگر می‌گیرند. بدون پی بردن به ریشه‌های اقتصادی این پدیده و سنجش اهمیت سیاسی و اجتماعی آن، نمی‌توان در زمینه حل مسائل عملی جنبش کمونیستی و انقلاب اجتماعی عنقریب گامی به پیش برداشت. امپریالیسم آستان انقلاب اجتماعی پرولتاریاست. صحت این امر از سال ۱۹۱۷ در مقیاس جهانی به ثبوت رسیده است.

۶ ژوئیه سال ۱۹۲۰

ن. لنین

Н. ЛЕНИНЪ (ВЛ. ИЛЬИНЪ).

ИМПЕРІАЛИЗМЪ, КАКЪ НОВѢЙШІЙ ЭТАПЪ КАПИТАЛИЗМА.

(Популярный очеркъ).

СКЛАДЪ ИЗДАНІЯ:

Книжный складъ и магазинъ „Жизнь и Знаніе“
Петроградъ, Поварской пер., 2, кв. 9 и 10. Тел. 227—42.
1917 г.

پشت جلد نخستین چاپ کتاب
«امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایہ داری»
در سال ۱۹۱۷

در طول ۱۵-۲۰ سال اخیر، خاصه پس از جنگ میان اسپانیا و آمریکا (۱۸۹۸) و جنگ میان انگلیس و بوئرها (۱۸۹۹-۱۹۰۲) نوشتارهای* اقتصادی و نیز سیاسی اروپا و آمریکا برای توضیح خصایص دورانی که ما در آن به سر می‌بریم بیش از پیش به مفهوم «امپریالیسم» می‌پردازند. در سال ۱۹۰۲ کتاب ج. آ. هوبسن (J. A. Hobson) اقتصاددان انگلیسی تحت عنوان «امپریالیسم»، در لندن و نیویورک انتشار یافت. مؤلف کتاب که از نظرگاه سوسیال رفرمیسم بورژوازی و پاسیفیسم، یعنی از نظرگاهی ماهیتاً همانند موضع کنونی ک. کائوتسکی مارکسیست پیشین، سخن می‌گوید، شرح بسیار خوب و جامعی دربارهٔ ویژگی‌های بنیادی اقتصادی و سیاسی امپریالیسم بیان داشته است. در سال ۱۹۱۰ کتاب رودلف هیلفردینگ (Rudolf Hilferding) مارکسیست اتریشی تحت عنوان «سرمایهٔ مالی» در وین منتشر شد. (ترجمه روسی آن به سال ۱۹۱۲ در مسکو به چاپ رسید). با وجود اشتباه مؤلف در موضوع تئوری پول و تمایل معینی که او برای آشتی دادن مارکسیسم با اپورتونیسم از خود نشان می‌دهد، این کتاب تحلیل تئوریک بسیار ارزنده‌ای است دربارهٔ «مرحله جدید تکامل سرمایه‌داری» - (زیرنویس عنوان کتاب هیلفردینگ چنین است). در ماهیت امر، در میان مطالبی که طی سال‌های اخیر دربارهٔ امپریالیسم گفته شده است (خاصه در مقالات بی‌شمار مجله‌ها و روزنامه‌ها

پیرامون این موضوع و نیز مثلاً در قطعنامه‌های کنگره‌های پاییز سال ۱۹۱۲ منعقد در شهرهای کمنتس (Chemnitz) و بال مشکل بتوان نکته‌ای یافت که از قلمرو اندیشه‌هایی که این دو مؤلف تشریح یا به بیان صحیح‌تر جمع‌بندی کرده‌اند، بیرون باشد...

در صفحات آینده ما می‌کوشیم پیوند و ارتباط متقابل میان ویژگی‌های بنیادی اقتصادی امپریالیسم را به اختصار و با بیانی حتی المقدور عامه‌فهم‌تر، تشریح کنیم. ما برای تشریح جانب غیراقتصادی مطلب، هر اندازه هم که این امر در خورد تشریح باشد، فرصت نخواهیم داشت. اشاره به مآخذ و منابع و نیز حواشی و توضیحات دیگری را که ممکن است همه خوانندگان بدان‌ها علاقه‌مند نباشند، به پایان کتاب منتقل می‌کنیم*.

*- مآخذ و منابع و نیز حواشی و توضیحات مؤلف در این کتاب طبق متن روسی آن در جلد ۲۷ مجموعه کامل آثار لنین، همه‌جا ذیل صفحات مربوطه آمده است. مترجم.

۱- تراکم تولید و انحصارها

گسترش عظیم صنایع و روند بسیار سریع تراکم* تولید در مؤسساتی که دم‌به‌دم بزرگ‌تر می‌شوند، یکی از شاخص‌ترین ویژگی‌های سرمایه‌داری است. آمارهای صنعتی امروزه کامل‌ترین و دقیق‌ترین اطلاعات را دربارهٔ این روند به دست می‌دهند.

مثلاً در آلمان از هر هزار مؤسسه صنعتی در سال ۱۸۸۲ سه و در سال ۱۸۹۰ شش و در سال ۱۹۰۷ نه مؤسسه، درزمرهٔ مؤسسات بزرگ یعنی مؤسساتی بودند که هریک بیش از ۵۰ کارگر مزدبگیر داشتند. از هر صد کارگر به ترتیب: ۲۲، ۳۰ و ۳۷ کارگر به این مؤسسات می‌رسید. ولی روند تراکم تولید بس نیرومندتر از روند تراکم کارگران است، زیرا بارآوری کار در مؤسسات بزرگ خیلی بیشتر است. نشانگر این امر اطلاعات آماری مربوط به ماشین‌های بخار و موتورهای الکتریکی است. اگر آنچه را که در آلمان، صنایع به مفهوم وسیع می‌نامند یعنی بازرگانی و راه‌ها و غیره را هم شامل آن می‌دانند، ملاک قرار دهیم، ارقام زیر به دست می‌آید: از مجموع ۶۲۳، ۲۶۵، ۳ مؤسسه، ۵۸۸، ۳۰ یعنی فقط ۹/۰ درصد آن مؤسسه بزرگ است. از مجموع ۴/۱۴ میلیون کارگر، ۵/۷ میلیون یعنی ۴/۳۹ درصد به این مؤسسات می‌رسد، ولی از ۸/۸ میلیون اسب بخار، ۶/۶ میلیون یعنی ۳/۷۵ و از ۵/۱ میلیون کیلووات نیروی برق، ۲/۱ میلیون کیلووات یعنی

*- تراکم = Концентрация = Concentration . مترجم.

۷۷/۲ درصد سهم این مؤسسات می‌شود.

کمتر از یک صدم مجموع مؤسسات بیش از سه چهارم کل نیروی بخار و برق را در اختیار دارند! ۹۷/۲ میلیون مؤسسه خرد و ریز (هر یک حداکثر دارای ۵ کارگر مزدبگیر) که ۹۱ درصد کل مؤسسات را تشکیل می‌دهند، جمعاً ۷ درصد از نیروی بخار و برق را دارند! چند ده هزار مؤسسه کلان همه چیز و چند میلیون مؤسسه خرد و ریز هیچ هستند.

شماره مؤسساتی که سال ۱۹۰۷ در آلمان از ۱۰۰۰ کارگر به بالا داشتند، ۵۸۶ بود. نزدیک به یک دهم (۳۸/۱ میلیون) مجموع کارگران و نزدیک به یک سوّم (۳۲ درصد) کل نیروی بخار و برق به این مؤسسات تعلق داشت*.

سرمایه پولی و بانک‌ها، چنان‌که خواهیم دید، به این تفوق مشّت کوچکی از مؤسسات کلان بیش از پیش جنبه قاطع می‌دهد و آن هم به مفهوم واقعی کلمه بدین معنی که میلیون‌ها تن از «کارفرمایان» کوچک و متوسط و حتی بخشی از «کارفرمایان» بزرگ عملاً به قید اسارت کامل چند صد میلیونر صاحب سرمایه مالی (فینانسیست. مترجم.) درمی‌آیند.

در کشور دیگر سرمایه‌داری امروزی، یعنی در ایالات متحده آمریکای شمالی رشد تراکم تولید از این هم سریع‌تر است. آمارهای این کشور نمایانگر شاخص‌های صنایع به مفهوم محدود کلمه هستند و مؤسسات آن را بر حسب میزان ارزش محصول سالانه گروه‌بندی می‌کنند. در سال ۱۹۰۴ شمار مؤسسات کلان دارای تولید از یک میلیون دلار به بالا، ۱,۹۰۰ مؤسسه (در قیاس با مجموع ۱۸۰, ۲۱۶ مؤسسه، ۹/۰ درصد) بود - شمار کارگران آنها ۱/۴ میلیون (و در قیاس با مجموع ۵/۵ میلیون کارگر، ۶/۲۵ درصد) و تولیدشان معادل با ۶/۵ میلیارد دلار (و در قیاس با کل ۸/۱۴ میلیارد دلار، ۳۸ درصد) بود. پس از ۵ سال، یعنی در سال ۱۹۰۹، این ارقام به ترتیب از این قرار شد: ۳,۰۶۰ مؤسسه (از مجموع ۴۹۱, ۲۶۸ مؤسسه یعنی ۱/۱ درصد) با ۲ میلیون کارگر (از مجموع ۶/۶ میلیون یعنی ۵/۳۰ درصد) و تولیدی معادل با ۹ میلیارد دلار (از کل ۷/۲۰ میلیارد دلار یعنی ۸/۴۳

* - از مجموعه آمارهای مندرج در «سالنامه دولت آلمان»، سال ۱۹۱۸، تسان (Zhan)، متن آلمانی.

درصد)*.

نزدیک به نیمی از کل تولید تمام مؤسسات کشور در دست یک صدم مجموع این مؤسسات است! و این سه هزار مؤسسه غول‌آسا ۲۵۸ شاخه صنعت را در بر می‌گیرند. از اینجا روشن می‌شود که تراکم در مرحله معینی از رشد، می‌توان گفت کار را خودبه‌خود به انحصار می‌کشاند، زیرا برای چند ده مؤسسه غول‌آسا رسیدن به توافق با یکدیگر آسان است، و از سوی دیگر دشواری رقابت و گرایش به انحصار نیز از همان ابعاد عظیم مؤسسات ناشی می‌شود. این تبدیل رقابت به انحصار در اقتصاد نظام سرمایه‌داری امروزی یکی از مهم‌ترین پدیده‌ها - و یا اصولاً مهم‌ترین پدیده - است و از این رو ما باید با تفصیل بیشتری بدان پردازیم. ولی نخست باید یک استنباط نادرست محتمل را برطرف کنیم.

در آمارهای آمریکایی گفته می‌شود که: در ۲۵۰ شاخه صنعت ۳,۰۰۰ مؤسسه غول‌آسا وجود دارد. بدین سان گویی به هر شاخه صنعت جمعاً ۱۲ مؤسسه غول‌آسا می‌رسد.

ولی این درست نیست. در هر شاخه‌ای از صنایع، مؤسسات بزرگ وجود ندارد. از سوی دیگر، یکی از ویژگی‌های بسیار مهم سرمایه‌داری که به بالاترین مرحله رشد خود رسیده عبارت است از به اصطلاح فراگیری**، یعنی گردآوری شاخه‌های صنعتی گوناگون در یک مؤسسه. این شاخه‌ها یا مراحل متوالی تبدیل مواد خام را تشکیل می‌دهند (مثلاً به دست آوردن چدن از سنگ آهن و تبدیل چدن به فولاد و سپس در شرایط معین تولید این یا آن محصول از فولاد) و یا یک شاخه نسبت به شاخه دیگر نقش کمکی بازی می‌کند (مثلاً تبدیل مواد پس‌مانده یا محصولات فرعی، تولید لوازم بسته‌بندی و غیره).

*- از «مجموعه آمارهای سال ۱۹۱۲ ایالات متحده»، متن آلمانی، ص ۲۰۲.

**- فراگیری = Combination = Комбинация (ترکیب). در این ترجمه ما این واژه را با وجود نارسایی آن، به علت آنکه هم اکنون لفظ «فراگیر» عملاً در موارد مشخص به کار می‌رود، به عنوان معادل این اصطلاح خارجی به کار خواهیم برد؛ معادل «مجمع» نیز به معنی «فراگیر» به کار می‌رود. مترجم.

هیلفردینگ می‌نویسد:

«فراگیری، تفاوت‌های ناشی از عوامل تعیین‌کننده مظنه جنس‌ها (Konjunkturunterschiede) را هموار می‌سازد و برای مؤسسه فراگیر، ثبات بیشتری در نرخ سود تأمین می‌کند. دوّم آنکه، فراگیری، داد و ستد را از میان می‌برد. سوّم آنکه پیشرفت‌های فنی و بالتیجه دریافت سود بیشتری را در قیاس با مؤسسات «ناب» (یعنی غیرفراگیر) میسر می‌سازد. چهارم آنکه موضع مؤسسه فراگیر را در قیاس با مؤسسات «ناب» استوار می‌کند بدین معنی که هنگام رکود شدید (رکود معاملات و بحران) یعنی هنگامی که کاهش قیمت مواد خام همپای کاهش قیمت محصولات ساخته شده، انجام نمی‌گیرد، نیروی آن را در مبارزه رقابتی فزونی می‌بخشد.»*

هیمنان (Heymann) اقتصاددان بورژوای آلمانی که کتاب جداگانه‌ای به تشریح مؤسسات «مختلط»، یعنی به فراگیرها، در صنایع آهن آلمان اختصاص داده است، می‌گوید:

«مؤسسات ناب میان دو سنگ آسیاب قیمت‌های گران مواد و مصالح مورد نیاز از یک‌سو و پایین بودن قیمت مصنوعات خود از سوی دیگر، له خواهند شد.»

در نتیجه چنین وضعی پدید می‌آید:

«از یک‌سو شرکت‌های بزرگ زغال سنگ با استخراجی به میزان میلیون‌ها تن زغال که در سندیکای زغال سنگ خود دارای شکل استواری هستند و از سوی دیگر کارخانه‌های بزرگ فولادریزی با سندیکای فولاد خود که پیوند محکم با آنها دارند، به جا مانده‌اند. این مؤسسات غول‌آسا با تولیدی معادل ۴۰۰ هزار تن (تن = ۶۰ پوط) فولاد در سال، با استخراج میزان عظیمی سنگ معدن و زغال سنگ، با تولید

* - «سرمایه مالی»، ترجمه روسی، ص ۲۸۶-۲۸۷.

فرآورده‌های فولادی آماده، با ۱۰ هزار کارگر که در کوی‌های کارخانه در منزلگاه‌های شبیه به سربازخانه زندگی می‌کنند، این مؤسسات که گاه از خود راه‌های آهن و بندرگاه اختصاصی دارند نمایندگان تمام عیار صنایع آهن آلمان هستند. ولی کار تراکم تولید هم‌چنان پیش می‌رود. برخی مؤسسات یک شاخه یا شاخه‌های گوناگون صنعت در مؤسسات غول‌آسایی گرد می‌آیند که چند بانک بزرگ در برلن حامی و رهبر آنها هستند. صحت آموزش کارل مارکس در باره تراکم تولید در مورد صنایع استخراج معادن آلمان دقیقاً به ثبوت رسیده است، اگر چه این امر مربوط به کشوری است که در آن از صنایع به وسیله تعرفه‌های گمرکی وعوارض حمل و نقل حمایت می‌شود. در صنایع استخراج معادن آلمان موجبات لازم برای سلب مالکیت (Expropriation. مترجم.) فراهم آمده است.*

چنین است نتیجه‌ای که یک اقتصاددان بورژوای استثنائاً باوجدان، ناچار بوده است بدان برسد. یادآور می‌شویم که در نظر او آلمان از آن جهت که صنایع‌اش به وسیله تعرفه‌های گمرکی گزاف حمایت می‌شود، دارای وضع خاصی است. ولی این امر فقط موجب تسریع تراکم تولید و تشکیل اتحادیه‌های انحصاری کارفرمایان، یعنی کارتل‌ها و سندیکاها و غیره بوده است. نکته‌ای که توجه بدان دارای اهمیت فوق‌العاده است این است که در انگلستان، یعنی در کشور دارای بازرگانی آزاد نیز کار تراکم تولید به انحصار می‌انجامد، منتها کمی دیرتر و شاید هم به شکل دیگر. این است آنچه که پروفیسور هرمان لوی (Hermann Levy) ضمن یک پژوهش ویژه درباره «انحصارها، کارتل‌ها و تراست‌ها» بر پایه اطلاعات مربوط به رشد اقتصادی بریتانیای کبیر، می‌نویسد:

«در بریتانیای کبیر، بزرگی مؤسسات و سطح بالای تکنیک

*- هانس گیدئون هیمان، «مؤسسات مختلط در صنایع بزرگ ذوب آهن آلمان» اشتونگارت، سال ۱۹۰۴، ص ۲۵۶، ۲۷۸ و ۲۷۹.

آنان، همان عاملی است که گرایش به انحصار را در بر دارد. از یک سو تراکم تولید نتیجه‌اش این شده است که برای هر مؤسسه باید مبالغ هنگفتی سرمایه‌گذاری کرد و بدین جهت ایجاد مؤسسات تازه پاسخ‌گویی به توقعات روزه‌روز بیشتری را از نظر میزان سرمایه لازم، ایجاب می‌کند و بالتیجه تشکیل آنها دشوارتر می‌شود. از سوی دیگر (مطلبی که ما برای آن اهمیت بیشتری قائلیم) هر مؤسسه تازه‌ای که بخواهد در سطح مؤسسات غول‌آسای آفریده تراکم قرارگیرد، ناچار است چنان فُت و فراوان محصول عرضه کند که فروش توأم با سود آنها فقط در صورت افزایش فوق‌العاده تقاضا میسر خواهد بود، والا فُت و فراوانی محصول، قیمت آن را به سطحی پایین خواهد آورد که نه برای کارخانه تازه صرف خواهد داشت و نه برای گروه‌بندی‌های انحصاری. در انگلستان، برخلاف کشورهای دیگری که در آنها حمایت گمرکی زایش کارتل‌ها را آسان می‌سازد، گروه‌بندی‌های انحصاری کارفرمایان یعنی کارتل‌ها و تراست‌ها اکثراً فقط زمانی پدید می‌آیند که شمار مؤسسات عمده رقابت‌کننده کاهش یافته و به «یکی دو دوجین» رسیده باشد. «تأثیر جریان تراکم در پیدایش انحصار در صنایع بزرگ، در اینجا با وضوح کامل نمودار می‌شود.»*

نیم قرن پیش که مارکس «سرمایه» خود را می‌نوشت، رقابت آزاد در نظر اکثریت قریب به تمام اقتصاددانان، «قانون طبیعت» می‌نمود. علم رسمی می‌کوشید کتاب مارکس را که بر پایه تحلیل تئوریک و تاریخی نظام سرمایه‌داری ثابت کرده است که رقابت آزاد موجب تراکم تولید می‌شود و این تراکم نیز در مرحله معینی از تکامل خود به انحصار می‌انجامد، با توطئه سکوت ناپود کند. اکنون انحصار یک واقعیت است. اقتصاددانان پُشته‌ها

* - هرمان لوی. «انحصارها، کارتل‌ها و تراست‌ها»، چاپ ینا (Jena) سال ۱۹۰۹، ص ۲۸۶، ۲۹۰ و ۲۹۸.

کتاب می‌نویسند و ضمن تشریح مظاهر گوناگون انحصار باز هم همه یک صدا اعلام می‌دارند که «مارکسیسم رد شده است.» ولی همان‌گونه که در مثل انگلیسی گفته می‌شود: واقعیت سرسخت است و آن را خواه‌ناخواه باید به حساب آورد. واقعیت‌ها نشانگر آنند که تفاوت‌های موجود میان کشورهای سرمایه‌داری، مثلاً از نظر حمایت گمرکی یا بازرگانی آزاد، فقط تفاوت‌های ناچیزی را در شکل انحصارها یا زمان پیدایش آنها موجب می‌شوند، و حال آنکه پیدایش انحصار از پی تراکم تولید، اصولاً قانون عام و بنیادی مرحله کنونی رشد سرمایه‌داری است.^۵

زمان تبدیل قطعی سرمایه‌داری قدیم به سرمایه‌داری جدید را برای اروپا می‌توان با دقت کافی مشخص کرد: زمان آن آغاز قرن بیستم است. در یکی از جدیدترین آثار پژوهشی مربوط به تاریخ «پیدایش انحصارها» چنین می‌خوانیم:

«نمونه‌هایی از انحصارهای سرمایه‌داری را در دوران پیش از سال ۱۸۶۰ نیز می‌توان مشاهده کرد و در آنها نطفه‌های اشکالی را که اکنون این قدر عادی هستند، مکشوف ساخت، ولی همه این‌ها بی‌گمان به ماقبل تاریخ کارتل‌ها تعلق دارند. سرآغاز واقعی انحصارهای امروزمین از سال‌های ۱۸۶۰-۱۸۷۰ دورتر نمی‌رود. نخستین دوران بزرگ گسترش انحصارها از هنگام کساد صنعتی بین‌المللی سال‌های ۱۸۷۰-۱۸۸۰ آغاز می‌شود و به اوان سال‌های نود می‌رسد.» اگر مطلب را در گستره اروپایی در نظر گیریم، می‌بینیم که رقابت آزاد در سال‌های شصت و هفتاد به نقطه اوج خود می‌رسد. در آن هنگام انگلستان ایجاد سازمان سرمایه‌داری سبک قدیم خود را به پایان رسانده بود. این سازمان در آلمان علیه پیشه‌وری و صناعت خانگی به مبارزه قاطع برخاست و به ایجاد اشکال خاص هستی خویش پرداخت.

پس از ورشکستگی‌های سال ۱۸۷۳، یا به بیان صحیح‌تر پس

از کسادى که از پى این ورشکستگى‌ها فرا رسيد و دوران ۲۲ ساله‌اى از تاريخ اقتصادى اروپا را فرا گرفت (با يك وقفه به‌زحمت مشهود در آغاز سال‌هاى هشتاد و با يك اعتلاى بسيار پُرزور، ولى کوتاه مدت، در حدود سال ۱۸۸۹)، تحول بزرگ آغاز مى‌شود.

در دوران تحول کوتاه‌مدت سال‌هاى ۱۸۸۹-۱۸۹۰ سيستم کارتل‌ها به ميزان زيادى براى سوء استفاده از عوامل تعيين کننده مطنه جنس‌ها (Konjunktur. مترجم.) به کار مى‌رفت. سياست ناسنجيده‌اى قيمت‌ها را با چنان سرعت و شدتى بالا مى‌برد که در صورت فقدان کارتل‌ها چنان نمى‌شد و تمام اين کارتل‌ها با رسوايى در «گورستان ورشکستگى» مدفون شدند. پنج سال ديگر هم با وضع بد و با قيمت‌هاى نازل گذشت، ولى صنايع، ديگر در وضع روحى سابق نبودند. ديگر کسادى يك امر به خودى خود روشن محسوب نمى‌شد، آن را فقط وقفه کوتاهاى در آستان رونق جديد مى‌دانستند.

بدین‌سان جريان تشکيل کارتل‌ها به دوران دوم خود گام نهاد. در اين دوران کارتل‌ها ديگر پديده گذرا نيستند و به يکى از ارکان مجموعه زندگى اقتصادى بدل مى‌شوند و رشته‌هاى صنايع و در وهله اول رشته صنايع تبديل مواد خام را يکى پس از ديگرى به تصرف خود در مى‌آورند. در آغاز سال‌هاى نود کارتل‌ها با تشکيل سازمان سندىکاي زغال کک که سپس سندىکاي زغال از روى نمونه آن ايجاد شد، براى ايجاد کارتل چنان شيوه‌اى پديد آوردند که اين جريان ديگر در ماهيت خود از آن فراتر نرفت. اعتلاى بزرگ پايان قرن نوزدهم و بحران سال‌هاى ۱۹۰۰-۱۹۰۳ دست‌کم در صنايع استخراج معادن و ذوب آهن براى نخستين بار تمام و کمال نشان کارتل‌ها را بر خود دارند. و اگر اين امر در آن زمان هنوز چيز تازه‌اى به نظر

می‌رسید، در عوض اکنون برای افکار عمومی به خودی خود روشن شده است که بخش‌های بزرگی از زندگی اقتصادی علی‌القاعده از قلمرو رقابت ثابت آزاد خارج شده است.*

پس نتایج عمده‌ای که از تاریخ انحصارها به دست می‌آید عبارتست از:
۱. سال‌های ۱۸۶۰-۱۸۸۰ نقطه اوج و مرحله نهایی رشد رقابت آزاد. در این سال‌ها نطفه‌های به‌زحمت مشهودی از انحصارها به چشم می‌خورد.

۲. پس از بحران سال ۱۸۷۳، دوران رشد گسترده کارتل‌ها فرا می‌رسد، ولی کارتل‌ها هنوز درحکم استثنا هستند، هنوز ناپایدار و هنوز پدیده‌ای گذرا هستند.

۳. اعتلای پایان قرن نوزدهم و بحران سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۰۳: کارتل‌ها به یکی از ارکان مجموعه زندگی اقتصادی بدل می‌شوند. سرمایه‌داری به امپریالیسم تبدیل شده است.

کارتل‌ها درباره شرایط فروش و مهلت‌های پرداخت و غیره با یکدیگر توافق می‌کنند. مناطق فروش را میان خود تقسیم می‌کنند. میزان محصولاتی را که باید تولید شود معین می‌کنند. قیمت‌ها را تعیین می‌کنند. سود را میان مؤسسات مختلف تقسیم می‌کنند و غیره.

شمار کارتل‌های آلمان در سال ۱۸۹۶ نزدیک به ۲۵۰ و در سال ۱۹۰۵، ۳۸۰ تخمین زده می‌شد که قریب ۱۲,۰۰۰ مؤسسه در آنها مشارکت داشتند**. ولی همه قبول دارند که این ارقام کمتر از میزان واقعی است. از اطلاعات پیش‌گفته مربوط به آمار صنعتی سال ۱۹۰۷ آلمان دیده می‌شود که

*- ت. فوگل اشتین (Th. Vogelstein): «سازمان مالی صنایع سرمایه‌داری جریان انحصارها» منتشره در نشریه «مبانی اقتصاد جامعه» ("Grundriß der Sozialökonomik")، بخش ششم، توپینگن، سال ۱۹۱۴، و نیز مراجعه شود به اثر همین نویسنده تحت عنوان «اشکال سازمانی صنایع ذوب آهن و صنایع بافندگی در انگلستان و آمریکا»، جلد ۱، لایپزیگ، سال ۱۹۱۰.

** - دکتر ریسر (Dr. Reisser): «بانک‌های بزرگ آلمان و تراکم آنها در پیوند با رشد مجموعه اقتصاد در آلمان»، چاپ چهارم، سال ۱۹۱۲، ص ۱۹۴. ر. لیفمان: «کارتل‌ها و تراست‌ها و جریان گسترش سازمان اقتصاد ملی»، چاپ دوم، سال ۱۹۱۰، ص ۲۵.

حتی در ۱۲ هزار مؤسسه کلان کشور، مسلماً بیش از نیمی از مجموع نیروی بخار و برق کشور تمرکز یافته است. در ایالات متحده آمریکا شمار تراست‌ها در سال ۱۹۰۰، ۱۸۵ و در سال ۱۹۰۷، ۲۵۰ بود. آمار آمریکا مجموع مؤسسات صنعتی کشور را به سه گروه، یعنی به مؤسسات متعلق به افراد، شرکت‌ها و کورپراسیون‌ها تقسیم می‌کند. ضمناً در سال ۱۹۰۴، ۶/۲۳ درصد مجموع مؤسسات و در سال ۱۹۰۹، ۹/۲۵ درصد، یعنی بیش از یک چهارم آنها به کورپراسیون‌ها تعلق داشت. شمار کارگران این مؤسسات در سال ۱۹۰۴، ۶/۷۰ درصد و در سال ۱۹۰۹، ۶/۷۵ درصد یعنی سه چهارم مجموع کارگران بود. میزان تولید به ترتیب عبارت بود از ۹/۱۰ و ۳/۱۶ میلیارد دلار یا ۷/۷۳ و ۷۹ درصد کل مبلغ.

کارتل‌ها و تراست‌ها در بسیاری از موارد ۷-۸ درصد کل تولید یک شاخه صنعت را در دست خود متمرکز دارند. سندیکای زغال سنگ رن - وستفالی در سال ۱۸۹۳، یعنی در لحظه تأسیس، ۷/۸۶ درصد کل تولید زغال منطقه را در دست خود متمرکز داشت، ولی در سال ۱۹۱۰ این رقم به ۴/۹۵ درصد* رسید. انحصاری که بدین سان پدید می‌آید عواید عظیم برای خود تأمین می‌کند و به تشکیل واحدهای صنعتی - تولیدی دارای ابعاد بی‌کران می‌انجامد. تراست مشهور نفت ایالات متحده (Standard Oil Company) در سال ۱۹۰۰ تأسیس شد. سرمایه آن ۱۵۰ میلیون دلار بود. معادل ۱۰۰ میلیون دلار سهام عادی و ۱۰۶ میلیون دلار سهام ممتاز نشر یافت. بابت سهام اخیر طی سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۰۷ به ترتیب زیر بهره پرداخت شد: ۴۸، ۴۸، ۴۵، ۴۴، ۳۶، ۴۰، ۴۰ و ۴۰ درصد که جمعاً ۳۶۷ میلیون دلار بود. از سال ۱۸۸۲ تا سال ۱۹۰۷ سود خالصی به مبلغ ۸۸۹ میلیون دلار به دست آمد که ۶۰۶ میلیون آن بابت بهره سهام پرداخت شد و بقیه برای

* - دکتر فریتس کستنر (Dr. Fritz Kestner): «مجبور کردن به تشکیل پروژهای درباره مبارزه کارتل‌ها و غریبه‌ها»، برلن، سال ۱۹۱۲، ص ۱۱.

ذخیره رفت.* در سال ۱۹۰۲ مجموع مؤسسات تراست فولاد (United States Steel Corporation) دست کم ۱۸۰، ۲۱۰ کارگر و کارمند داشتند. بزرگترین مؤسسه صنایع استخراج معادن آلمان موسوم به «شرکت استخراج معادن گلزنکیرشنر» (Gelsenkirchener Bergwerksgesellschaft) در سال ۱۹۰۸، ۴۸، ۰۴۶ کارگر و کارمند داشت.** در سال ۱۹۰۲ تراست فولاد ۹ میلیون تن فولاد تولید می کرد***. تولید فولاد آن در سال ۱۹۱۰، ۳/۶۶ درصد و در سال ۱۹۰۸، ۱/۵۶ درصد کل تولید فولاد ایالات متحده**** و میزان استخراج سنگ آهن آن طی همان سالها به ترتیب ۹/۴۳ و ۳/۴۶ درصد بود.

در گزارش کمیسیون دولتی آمریکا درباره تراستها گفته می شود:

«برتری تراستها بر رقبایشان ناشی از ابعاد بزرگ مؤسسات و تکنیک عالی آنهاست. تراست دخانیات از همان آغاز تأسیس، تمام مساعی خود را به کار برد تا همه جا ماشین را به میزان وسیع جایگزین کار دستی کند و برای این مقصود تمام پروانههای اختراع را که به نحوی از انحا با تولید دخانیات ارتباط داشت، خرید و مبالغ هنگفتی صرف این کار کرد. بسیاری از پروانههای اختراع نخست غیرقابل استفاده از کار درمی آمدند و مهندسان تراست مجبور می شدند آنها را تکمیل کنند. در پایان سال ۱۹۰۶ دو شرکت فرعی تابع تشکیل شد که کارشان منحصر به خرید پروانههای اختراع بود. تراست برای همین منظور برای خود، کارخانههای ریخته گری، ماشین سازی و تعمیرگاه دایر کرده است. در یکی از این کارخانهها، در شهر بروکلین، به طور

*- ر. لیفمان (R. Liefmann): «شرکت های مشارکت کننده و اعتبار دهنده پژوهشی درباره سرمایه داری کنونی و ماهیت اوراق بهادار»، چاپ اول، ینا، سال ۱۹۰۹، ص ۲۱۲.

** - همان جا، ص ۲۱۸.

*** - دکتر ز. چیرشکی (Dr. S. Tschierschky): «کارتل و تراست»، گتینگن، ص ۱۳.

**** - ت. فوگل اشتین: «اشکال سازمانی»، ص ۲۷۵.

متوسط ۳۰۰ کارگر به کار اشتغال دارند. این کارخانه اختراعات مربوط به تولید سیگار، سیگار برگ کوچک، توتون انفی، ورقه‌های قلعی برای بسته‌بندی و قوطی و غیره را آزمایش می‌کند و اختراعات در همین جا تکمیل می‌شود*.

تراست‌های دیگر نیز کسانی را با عنوان (Engineers Developing) «مهندسان مأمور تأمین پیشرفت فنی» در خدمت دارند که وظیفه آنها اختراع شیوه‌های جدید تولید و آزمایش نوآوری‌های فنی است. تراست فولاد به مهندسان و کارگران خود در قبال اختراعاتی که بتواند سطح تکنیک را بالا ببرد یا از مخارج تولید بکاهد، جوایز بزرگ می‌پردازد.**

کار تکمیل تکنیک در صنایع بزرگ آلمان مثلاً صنایع شیمیایی آن که طی سال‌های چند دهه اخیر چنین پیشرفت شگرفی داشته است، نیز به همین گونه سازمان داده شده است. روند تراکم تولید در حدود سال ۱۹۰۸ در این صنایع دو «گروه» عمده پدید آورد که آنها نیز به شیوه خاص خود به سوی انحصار می‌رفتند. این گروه‌ها نخست «اتحادیه‌های دوقلویی» از دو زوج کارخانه کلان هریک با سرمایه‌ای برابر ۲۰-۲۱ میلیون مارک بودند: از یک سو کارخانه‌های سابق متعلق به مایستر (Meister) در هوخست (Höchst) و متعلق به کاسلا (Cassella) در فرانکفورت کنار ماین و از سوی دیگر کارخانه آنیلین و سود (Soude) در لودویگس‌هافن (Ludwigshafen) و کارخانه سابق فریدریش بایر در البرفلد (Elberfeld). سپس در سال ۱۹۰۵ یک گروه و در سال ۱۹۰۸ گروه دیگر هریک باز با یک کارخانه بزرگ توافق کردند. در نتیجه دو «اتحاد سه‌قلو» هریک با ۴۰-۵۰ میلیون مارک سرمایه پدید آمد و سپس میان این «اتحادها» هم «نزدیکی» و بستن «قراردادهایی» درباره قیمت‌ها و غیره آغاز

*- از گزارش یکی از اعضای کمیسیون درباره شرکت‌های صنایع دخانیات. واشنگتن، سال ۱۹۰۹، ص ۲۶۶، به نقل از کتاب دکتر پائول تافل (Dr. Paul Tafel) تحت عنوان «تراست‌های آمریکای شمالی و تأثیر آنها در روند پیشرفت فنی»، اشتوتگارت، سال ۱۹۱۳، ص ۴۸.

** - همان‌جا، از گزارش کمیسیون دولتی آمریکا. ص ۴۹.

شد.*

رقابت به انحصار بدل می‌شود. در نتیجه آن پیشرفت شگرفی در زمینه اجتماعی شدن صورت می‌گیرد. و خاصه روند اختراعات و نوآوری‌های فنی نیز خصلت اجتماعی کسب می‌کند.

این دیگر به کلی غیر از آن رقابت آزاد پیشین کارخانه‌داران پراکنده‌ای است که از وضع یکدیگر هیچ خبر نداشتند و برای فروش در بازار نامعلوم کالا تولید می‌کردند. روند تراکم تولید به جایی رسیده است که می‌توان میزان تقریبی تمام منابع مواد خام (مثلاً مناطق دارای معادن آهن) یک کشور و حتی، چنان‌که خواهیم دید، چند کشور و سراسر جهان را حساب کرد. اکنون نه تنها چنین حسابی انجام می‌گیرد، بلکه گروه‌بندی‌های انحصاری نیرومندی این منابع را در چنگ خود قبضه می‌کنند. برای تعیین ظرفیت بازار که این گروه‌بندی‌ها آن را طبق قرار قبلی میان خود «تقسیم می‌کنند»، یک محاسبه تقریبی انجام می‌گیرد. نیروی کار ماهر را به انحصار خود در می‌آورند، بهترین مهندسان را به خدمت می‌گیرند و راه‌ها و وسایل ارتباط (راه‌های آهن در آمریکا و شرکت‌های کشتیرانی در اروپا و آمریکا) را در چنگ خود قبضه می‌کنند. سرمایه‌داری در مرحله امپریالیستی خود، جامعه را درست به آستانه اجتماعی شدن کامل و همه‌جانبه تولید می‌رساند و می‌توان گفت که سرمایه‌داران را، برخلاف اراده و مافی‌الضمیر آنان، به سوی یک نوع نظام اجتماعی تازه که گذرگاه میان آزادی کامل رقابت و اجتماعی شدن کامل است، می‌کشانند.

تولید اجتماعی می‌شود، ولی تصاحب محصول آن خصوصی باقی می‌ماند. وسایل اجتماعی تولید در مالکیت خصوصی عده کمی از افراد باقی می‌ماند. چهارچوب عمومی رقابت اسماً آزاد بر جای باقی می‌ماند و در همان حال فشار معدودی انحصارگر بر بقیه اهالی صد بار شدیدتر، محسوس‌تر و تحمل‌ناپذیرتر می‌شود.

*- ریسر: همان کتاب، ص ۵۴۷ و صفحات بعد، چاپ سوّم. روزنامه‌ها اکنون (ژوئن ۱۹۱۶) از تراست غول‌آسای جدیدی خبر می‌دهند که صنایع شیمیایی آلمان را فرا می‌گیرد.

کستنر (Kestner) اقتصاددان آلمانی کتاب خاصی به «مبارزه میان کارتل‌ها و غریبه‌ها» یعنی کارفرمایانی که وارد کارتل نیستند اختصاص داده آن را «مجبور کردن به تشکل» نامیده است و حال آنکه برای احتراز از آرایش چهره نظام سرمایه‌داری، البته می‌بایست گفته می‌شد: مجبور کردن به تبعیت از گروه‌بندی‌های انحصارگران. یک نظر ساده حتی به فهرست وسایل و شیوه‌هایی که انحصارگران در مبارزات متمدنانه امروزی و نوین خود برای «تشکل» به کار می‌برند، آموزنده است. این وسایل و شیوه‌ها عبارتند از:

- ۱) محروم کردن از مواد خام («... یکی از مهم‌ترین شیوه‌ها برای مجبور کردن به ورود در کارتل»)
- ۲) محروم کردن از نیروی کار به کمک «آلیانس‌ها» (یعنی قراردادهای سرمایه‌داران با اتحادیه‌های کارگری درباره آنکه کارگران فقط در مؤسسات عضو کارتل مجاز به کار باشند)؛
- ۳) محروم کردن از وسایل حمل و نقل؛
- ۴) محروم کردن از بازار فروش؛
- ۵) قرارداد با خریدار درباره این‌که فقط با کارتل روابط بازرگانی برقرار باشد؛
- ۶) پایین آوردن منظم قیمت‌ها (برای ورشکست کردن «غریبه‌ها» یعنی مؤسساتی که تابع انحصارگران نیستند، میلیون‌ها خرج می‌شود تا قیمت فروش طی مدت معینی پایین‌تر از قیمت راس‌المال باشد: در صنعت بنزین قیمت‌ها در مواردی از ۴۰ مارک به ۲۲ مارک یعنی تقریباً به نصف تنزل داده شده است!)
- ۷) محروم کردن از اعتبار؛
- ۸) اعلام تحریم.

این دیگر مبارزه رقابتی میان مؤسسات کوچک و بزرگ، میان مؤسسات دارای تکنیک عقب مانده و مؤسسات مجهز به تکنیک مدرن نیست، بلکه انحصارگران، آن مؤسساتی را که تابع انحصار نیستند و در برابر فشار و بیداد انحصار مقاومت می‌ورزند، خفه می‌کنند. حال ببینید این جریان در ذهن

اقتصاددان بورژوازی چه بازتابی دارد:

کسترن می نویسد:

«حتی در عرصهٔ فعالیت صرفاً اقتصادی نیز انتقالی از فعالیت بازرگانی به مفهوم پیشین آن، به سوی سوداگری (Speculation. مترجم.) متشکل، انجام می گیرد. حال دیگر بهترین کامیابی‌ها نصیب آن بازرگانی نیست که بر پایهٔ تجارب فنی و بازرگانی خود، بهتر از دیگران می تواند نیازمندی‌های خریداران را دریابد و تقاضای پنهان مانده را معلوم و به اصطلاح «مکشف دارد»، بلکه نصیب سوداگر نابغه (!؟) ای است که می تواند جریان پیشرفت تشکل و امکان برقراری ارتباط میان کارفرمایان مختلف و بانک‌ها را از پیش در نظر گیرد یا دستکم با شَم خود دریابد...»

معنای این سخنان به زبان انسانی چنین است: رشد سرمایه‌داری به درجه‌ای رسیده است که حال دیگر با آنکه تولید کالایی هم‌چنان «فرمانرواست» و بنیاد مجموعه اقتصاد به شمار می‌رود، این تولید عملاً دچار تزلزل شده است و سودهای عمده نصیب نوابغ عرصهٔ تقلبات مالی می‌شود. بنیاد این تقلبات و شیادی‌ها را اجتماعی شدن تولید تشکیل می‌دهد، ولی پیشرفت عظیم جامعه بشری که با تلاش خود بدین اجتماعی شدن رسیده است، به سود... سوداگران انجام می‌گیرد. در صفحات بعد ما خواهیم دید که آن‌سان که به انتقاد ارتجاعی خرده‌بورژوازی از امپریالیسم سرمایه‌داری می‌پردازند، چگونه «بر این اساس» آرزوی بازگشت به عقب یعنی بازگشت به رقابت «آزاد»، «مسالمت‌آمیز» و «شرافتمندانه» را دارند.

کسترن می‌گوید:

«افزایش طولانی قیمت‌ها که نتیجه تشکیل کارتل‌هاست، تاکنون فقط در مورد مهم‌ترین وسایل و لوازم تولید، خاصه زغال سنگ و آهن و پُتاس جریان داشت و برعکس در مورد فرآورده‌های آماده هرگز مشاهده نمی‌شد. افزایش سودآوری

ناشی از این امر نیز فقط به صنایع مولد وسایل تولید محدود بود. بدین مشاهدات باید این نکته را هم افزود که صنایع تبدیل‌کننده مواد خام (و نه تبدیل‌کننده فرآورده‌های آماده) در نتیجه تشکیل کارتل‌ها نه تنها از نظر درآمد و سودآوری مزایای فراوانی به زیان صنایع تبدیل‌کننده بعدی فرآورده‌های آماده، به دست می‌آورند، بلکه اکنون در قبال این صنایع موضع مسلطی احراز کرده‌اند که در محیط رقابت آزاد وجود نداشته است.*

کلماتی که ما روی آن تکیه کرده‌ایم نشانگر ماهیت امری است که اقتصاددان‌های بورژوا، با چنین بی‌میلی و این چنین به‌ندرت بدان اعتراف می‌کنند و مدافعان امروزمین اپورتونیزم و در رأس آنها کارل کائوتسکی سخت می‌کوشند آن را منکر شوند و از آن روی برتابند. موضع مسلط و اعمال زور ناشی از آن، برای «مرحله کنونی رشد سرمایه‌داری» عمومیت دارد و با تشکیل انحصارهای اقتصادی همه‌توان ناگزیر می‌بایست چنین وضعی پدید آید و پدید هم آمد.

نمونه دیگری از تسلط کارتل‌ها را ذکر می‌کنیم. هر جا که بتوان تمام منابع مواد خام یا منابع عمده این مواد را به چنگ آورد، پیدایش کارتل‌ها و تشکیل انحصارها بسیار آسان است. ولی اشتباه است اگر تصور شود که انحصارها در رشته‌های دیگری از صنایع نیز که به چنگ آوردن منابع مواد خام میسر نیست، پدید نمی‌آیند. برای صنایع سیمان، ماده خام همه‌جا یافت می‌شود. ولی این صنایع نیز در آلمان سخت کارتلی شده‌اند. کارخانه‌ها در سندیکا‌های منطقه‌ای گرد می‌آیند: سندیکای آلمان جنوبی، سندیکای رن - وستفالی و غیره. قیمت‌ها انحصاری تعیین شده است: بهای هر واگن سیمان ۲۳۰-۲۸۰ مارک در قبال ۱۸۰ مارک بهای تمام شده آن! مؤسسات ۱۶-۱۲ درصد بهره سهام می‌پردازند، ضمناً نباید فراموش کرد که «نوابغ» سوداگری امروزمین می‌دانند چگونه مبالغ هنگفتی سود را علاوه بر مبلغی که به عنوان بهره سهام تقسیم می‌شود، به جیب خود سرازیر کنند. انحصارگران

* - کسترن: همان کتاب، ص ۲۵۴.

برای برانداختن رقابت از عرصه صناعی چنین سودآور، حتی نیرنگ به کار می‌برند، بدین معنی که شایعات دروغ دربارهٔ خرابی وضع صنایع پخش می‌کنند، آگهی‌های بی‌امضایی در روزنامه‌ها انتشار می‌دهند که در آنها گفته می‌شود: «سرمایه‌داران! از سرمایه‌گذاری در صنعت سیمان پرهیزید!» و سرانجام مؤسسات «غریبه‌ها» را (یعنی آنهایی را که در سندیکا شرکت ندارند) با پرداخت ۶۰-۸۰ تا ۱۵۰ هزار مارک «غرامت» می‌خرند*. انحصار همه‌جا به وسایل گوناگون - از پرداخت «فروتانه» غرامت گرفته تا «کاربرد» شیوهٔ آمریکایی دینامیت بر ضد رقیب راه خود را هموار می‌کنند.

این دعوی که کارتل‌ها بحران‌ها را برمی‌اندازند، افسانه‌پردازی اقتصاددانان بورژواست که می‌کوشند چهره نظام سرمایه‌داری را به هر قیمتی هست، آرایش دهند. مطلب درست عکس این است، بدین معنی که ایجاد انحصار در برخی از شاخه‌های صنایع، هرج و مرج ذاتی مجموعه تولید سرمایه‌داری را تشدید می‌کند و آن را حدت می‌دهد. ناهماهنگی میان رشد کشاورزی و صنایع که اصولاً برای نظام سرمایه‌داری عمومیت دارد، روزبه‌روز بیشتر می‌شود. وضع ممتازی که کارتلی‌ترین صنایع به اصطلاح سنگین، خاصه صنایع زغال و آهن از آن برخوردارند، همان‌گونه که یایدلس، نگارندهٔ یکی از بهترین آثار دربارهٔ «مناسبات بانک‌های بزرگ آلمان با صنایع»، اذعان دارد، در سایر شاخه‌های صنایع «به تشدید بیش از پیش بی‌برنامگی» می‌انجامد.**

لیفمان، مدافع بی‌پروای نظام سرمایه‌داری می‌نویسد:

«هرچه اقتصاد ملی یک کشور رشد یافته‌تر باشد، بیشتر به کارهای پُریسک یا خارج از کشور، یعنی به کارهایی که گسترش آنها به زمانی دراز نیاز دارد، یا سرانجام به کارهایی که فقط دارای اهمیت محلی است، روی می‌آورد.»***

* - ل. اشوه‌گه (Eschwege): مقالهٔ «سیمان» مجلهٔ «Die Bank»، سال ۱۹۰۹، شمارهٔ اول، ص ۱۱۵ و صفحات بعد.

** - یایدلس (Jeidels): «مناسبات بانک‌های بزرگ آلمان با صنایع، خاصه با صنایع فلز سازی»، لایپزیگ، سال ۱۹۰۵، ص ۲۷۱.

*** - لیفمان: «شرکت‌های مشارکت‌کننده و اعتبار دهنده»، ص ۴۳۴.

دست زدن به کارهای پُریسک، در آخرین تحلیل ناشی از افزایش عظیم سرمایه است که می‌توان گفت پیمانه آن لبریز شده به خارج از کشور سرازیر می‌گردد و غیره. در عین حال پیشرفت بسیار سریع تکنیک نیز موجبات روز افزون ناهماهنگی میان جوانب گوناگون اقتصاد ملی و هرج و مرج و بحران را فراهم می‌سازد. همان لیفمان مجبورست اعتراف کند که:

«به احتمال زیاد جامعه بشری در آینده نزدیک باز هم در عرصه تکنیک تحولات بزرگی در پیش خواهد داشت که در سازمان اقتصاد ملی نیز تأثیر خود را اعمال خواهد کرد»... نیروی برق و هواپیمایی... در این ادوار دگرگونی‌های بنیادی اقتصادی، معمولاً طبق یک قاعده عمومی، سوداگری شدت می‌پذیرد...»*

بحران‌ها نیز هر بحرانی و بیش از همه بحران‌های اقتصادی، اما نه تنها بحران‌های اقتصادی به نوبه خود گرایش به تراکم و انحصار را به میزان عظیمی تشدید می‌کنند. یایدلس درباره اهمیت بحران سال ۱۹۰۰ که چنانچه می‌دانیم در تاریخ انحصارهای امروزی نقطه عطف پدید آورد، نکات بسیار ارزنده‌ای بیان داشته است:

«بحران سال ۱۹۰۰ علاوه بر مؤسسات غول‌آسای شاخه‌های عمده صنایع، مؤسسات بسیاری را که سازمان آنها به مفهوم امروزی کهنه بود، یعنی مؤسسات «ناب» (یا «غیرفراگیر») را نیز که با موج اعتلای صنعتی رو آمده بودند، در بر گرفت. تنزل قیمت‌ها و کاهش میزان تقاضا، این مؤسسات «ناب» را به چنان وضع فلاکت‌باری دچار ساخت که فراگیرها یا به کلی از آن فارغ بودند و یا برای زمان بسیار کوتاهی بدان دچار شدند. در نتیجه این امر، بحران سال ۱۹۰۰ به میزانی به مراتب بیش از بحران سال ۱۸۷۳ موجب تراکم صنایع شد: بحران سال ۱۸۷۳ نیز گروهی از بهترین مؤسسات را متمایز ساخته بود، ولی این

* - لیفمان: همان‌جا، ص ۴۶۵-۴۶۶.

گروه زُبدۀ در سطح آن روز تکنیک نمی‌توانست کار مؤسساتی را که توانسته بودند از بحران پیروز درآیند، به انحصار بکشاند. و حال آنکه مؤسسات غول‌آسای صنایع کنونی ذوب آهن و برق در پرتو تکنیک بسیار پیچیده و سازماندهی بسیار گسترده و قدرت سرمایه خویش از یک چنین انحصار درازمدت و آن هم در سطحی بسیار عالی برخوردارند. مؤسسات صنایع ماشین‌سازی و برخی از شاخه‌های صنایع فلزسازی و طرق و مواصلات و غیره نیز همین انحصار را، منتها در سطح پایین‌تر، دارند.*

انحصار آخرین کلام «مرحلۀ جدید رشد سرمایه‌داری» است. ولی اگر ما نقش بانک‌ها را از نظر دور داریم، تصورات ما دربارهٔ نیروی واقعی و اهمیت انحصارات امروزی بسیار نارسا، ناقص و محدود خواهد بود.

* - یایدلس، همان کتاب، ص ۱۰۸.

۲- بانک‌ها و نقش جدید آنها

عمل اساسی و اولیه بانک‌ها میانجی‌گری در پرداخت است. بدین مناسبت بانک‌ها سرمایه پولی بیکار را به سرمایه فعال یعنی سودآور تبدیل می‌کنند و انواع درآمدهای پولی را گرد می‌آورند و در اختیار طبقه سرمایه‌داران می‌گذارند.

هم‌روند با گسترش بانکداری و تراکم آن در مؤسسات معدود، بانک‌ها از میانجی‌های ساده به انحصارگران همه‌توانی بدل می‌شوند که تقریباً تمام سرمایه پولی مجموع سرمایه‌داران و کارفرمایان خرده‌پا و نیز بخش بزرگی از وسایل تولید و منابع مواد خام کشور معین و رده‌ای از کشورها در اختیار آنان قرار می‌گیرد. این تبدیل جمع‌کثیری از میانجیان ساده به یک مشت انحصارگریکی از روندهای بنیادی فرارویی سرمایه‌داری و پیدایش امپریالیسم سرمایه‌داری است و بدین جهت تراکم بانک‌ها از نکاتی است که در وهله اول باید بدان پردازیم.

در سال ۱۹۰۷-۱۹۰۸ وجوه سپرده به مجموع بانک‌های سهامی آلمان که بیش از یک میلیون مارک سرمایه داشتند، هفت میلیارد مارک بود. ولی در سال ۱۹۱۲-۱۹۱۳ این مبلغ به ۹/۸ میلیارد مارک رسید. میزان افزایش این سپرده‌ها طی این پنج سال ۴۰ درصد بود و ضمناً از ۲/۸ میلیارد مارک افزایش، ۲/۷۵ میلیارد آن به ۵۷ بانک دارای بیش از ۱۰ میلیون مارک سرمایه می‌رسید. این سپرده‌ها به ترتیب زیر، میان بانک‌های بزرگ و کوچک تقسیم

می‌شد.*

درصد مجموع سپرده‌ها (به میلیون مارک)				
سال	در ۹ بانک بزرگ برلین	در بقیه ۴۸ بانک دارای سرمایه بیش از ۱۰ میلیون مارک	در ۱۱۵ بانک دارای سرمایه از ۱ تا ۱۰ میلیون مارک	در بانک‌های کوچک با سرمایه کمتر از یک میلیون مارک
۱۹۰۸-۱۹۰۷	۴۷	۳۲/۵	۱۶/۵	۴
۱۹۱۳-۱۹۱۲	۴۹	۳۶	۱۲	۳

بانک‌های بزرگ که ۹ بانک از آنها به‌تنهایی نزدیک به نیمی از مجموع سپرده‌ها را در دست خود متمرکز دارند، عرصه را بر بانک‌های کوچک تنگ کرده‌اند. ولی در اینجا هنوز نکات بسیار زیادی در نظر گرفته نشده است، مثلاً تبدیل یک رده از بانک‌ها به شعب واقعی بانک‌های بزرگ و غیره که در پایین از آن سخن خواهد رفت.

در پایان سال ۱۹۱۳، شولتسه‌گورنیتس سپرده‌های ۹ بانک بزرگ برلن را ۵/۱ میلیارد مارک از مجموع تقریباً ۱۰ میلیارد مارک تخمین زده است. همین مؤلف علاوه بر سپرده‌ها، کل سرمایه بانکی را نیز در نظر می‌گیرد و می‌نویسد:

«در پایان سال ۱۹۰۹ نه بانک بزرگ برلن، همراه با بانک‌های وابسته بدان‌ها ۱۱/۳ میلیارد مارک، یعنی نزدیک به ۸۳ درصد کل سرمایه بانکی آلمان را در اختیار داشتند.» «بانک آلمان» ("Deutsche Bank") که همراه با بانک‌های وابسته بدان، قریب سه میلیارد مارک در اختیار دارد، هم‌ردیف با خزانه‌داری راه‌آهن دولتی پروس بزرگ‌ترین محل تجمع سرمایه اروپا، و

* - آلفرد لانسبورگ (Alfred Lansburgh): «فعالیت پنج‌ساله بانک‌های آلمان»، مجله «بانک»، سال ۱۹۱۳، شماره ۸، ص ۷۲۸.

در عین حال در درجهٔ عالی عدم تمرکز است.»*

ما روی اشاره‌ای که به بانک‌های «وابسته» شده است تکیه کردیم، زیرا این مطلب به یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مشخص‌کنندهٔ تراکم سرمایه‌داری امروزی مربوط می‌شود. مؤسسات بزرگ، خاصه بانک‌ها، علاوه بر آنکه بانک‌های کوچک را به طور مستقیم می‌بلعند، از طریق «مشارکت» در سرمایهٔ آنها و خرید یا مبادلهٔ سهام و از طریق سیستم وام و اعتبار و غیره و غیره نیز آنها را به خود «وابسته می‌کنند»، تابع خود می‌کنند و به گروه «خویش» یا به اصطلاح فنی، به «کنسرن» خود ملحق می‌کنند. پروفیسور لیفمان «اثر» بزرگی مشتمل بر پانصد صفحه به توصیف «شرکت‌های مشارکت‌کننده و اعتبار دهنده»** امروزی اختصاص داده که متأسفانه در آن نکات «تئوریک» بسیار کم‌عیاری را به مدارک خام غالباً درک نشده، افزوده است. اینکه سیستم «مشارکت» مزبور از نظر تراکم به چه نتیجه‌ای می‌انجامد، مطلبی است که کتاب ریسر، «کارشناس» امور بانکی، دربارهٔ بانک‌های بزرگ آلمان بهتر از همه آن را نشان می‌دهد. ولی پیش از آنکه به بررسی ارقام او پردازیم، نمونهٔ مشخصی از سیستم «مشارکت» را ذکر می‌کنیم.

«گروه» «بانک آلمان» یکی از بزرگ‌ترین و شاید هم بزرگ‌ترین گروه بانک‌های بزرگ است. برای آنکه بتوان رشته‌های عمدهٔ پیوند دهنده میان همهٔ بانک‌های این گروه را در مدّ نظر گرفت، باید «مشارکت‌های» درجهٔ اول و دوم و سوم، یا به بیان دیگر وابستگی درجهٔ اول و دوم و سوم (وابستگی بانک‌های کوچک‌تر به «بانک آلمان») را از یکدیگر تمیز داد. آن وقت منظره چنین می‌شود***:

*- شولتسه گورنیتس (Schulze-Gewernitz): مقاله تحت عنوان «بانک اعتباری آلمان»، نشریهٔ «مبانی اقتصاد جامعه»، توبینگن (Tübingen)، سال ۱۹۱۵، ص ۱۲ و ۱۳۷.

** - ر. لیفمان: «شرکت‌های مشارکت‌کننده و اعتبار دهنده؛ پژوهشی دربارهٔ سرمایه‌داری کنونی و ماهیت اوراق بهادار»، چاپ اول، ینا، سال ۱۹۰۹، ص ۲۱۲.

*** - آلفرد لانسبورگ: «سیستم مشارکت در امور بانکی»، مجله «بانک»، سال ۱۹۱۰، شماره ۱، ص ۵۰۰.

وابستگی بانک‌های کوچک‌تر به «بانک آلمان»			
وابستگی درجه ۱	وابستگی درجه ۲	وابستگی درجه ۳	
در ۱۷ بانک	از آنها ۹ بانک در ۳۴ بانک	از آنها ۴ بانک در ۷ بانک	دائمی
در ۵ بانک	-	-	برای زمان نامعلوم
در ۸ بانک	از آنها ۵ بانک در ۱۴ بانک	از آنها ۲ بانک در ۲ بانک	گاه‌گاه
در ۳۰ بانک	۱۴ بانک از آنها در ۴۸ بانک	۶ بانک از آنها در ۹ بانک	جمعاً

بانک آلمان مشارکت دارد

۳ بانک از ۸ بانک دارای «وابستگی درجه اول» که «گاه‌گاه» به «بانک آلمان» وابستگی دارند، بانک خارجی هستند: یک بانک اتریشی («اتحادیه بانکی» - "Bankverein" - وین) و دو بانک روسی (بانک بازرگانی سیبری و بانک روسی بازرگانی خارجی). روی هم رفته در گروه «بانک آلمان»، مستقیم و غیرمستقیم، کلی و جزئی، ۸۷ بانک مشارکت دارند و کل سرمایه‌ای که این گروه در اختیار دارد - اعم از سرمایه خودشان و سرمایه‌ای که به آنها سپرده شده است، به ۲-۳ میلیارد مارک می‌رسد.

روشن است که بانکی که در رأس چنین گروهی جای دارد و بانیم دوجین بانک دیگر که چندان دست کمی از آن ندارند برای معاملات بالاخص بزرگ و پُر سود، نظیر قرضه‌های دولتی، توافق می‌کند، دیگر تنها نقش «میانجی» ندارد و به گروه‌بندی یک مشت انحصارگر مبدل شده است.

ارقام زیر که ریسر در کتاب خود آورده است و ما خلاصه آنها را در اینجا نقل می‌کنیم، نشانگر آنند که تراکم امور بانکی در آلمان درست در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، چه سرعتی داشته است:

تعداد شعبه‌ها و مشارکت‌های ۶ بانک بزرگ برلن				
سال	شعب موجود در آلمان	صندوق سپرده‌ها و باجه‌های تبدیل پول	مشارکت دائمی در بانک‌های سهامی آلمان	مجموع مؤسسات
۱۸۹۵	۱۶	۱۴	۱	۴۲
۱۹۰۰	۲۱	۴۰	۸	۸۰
۱۹۱۱	۱۰۴	۲۷۶	۶۳	۴۵۰

می‌بینیم با چه سرعتی شبکه انبوهی از مجاری مالی پدید می‌آید که سراسر کشور را فرا می‌گیرد، تمام سرمایه‌ها و درآمدهای پولی را متمرکز می‌کند و هزاران واحد اقتصادی پراکنده را به یک واحد کل اقتصادی سرمایه‌داری ملی و سپس به واحد اقتصادی سرمایه‌داری جهانی مبدل می‌سازد. مفهوم «عدم تمرکز» که شولتسه گورنیتس در بخش قبلاً نقل شده از کتابش، به نام «اقتصاد سیاسی بورژوایی زمان ما» از آن سخن می‌گوید، در واقعیت امر این است که شمار روزافزونی از واحدهای اقتصادی که در گذشته «استقلال» نسبی داشتند یا به بیان صحیح‌تر در محل ثابتی محدود بودند، تابع یک مرکز واحد شوند. این «عدم تمرکز» در واقعیت امر معنایش تمرکز، یعنی افزایش نقش و اهمیت و قدرت نره‌غول‌های انحصارگر است.

در کشورهای سرمایه‌داری کهنسال‌تر این شبکه بانکی از این هم انبوه‌تر است. در انگلستان، به اضافه ایرلند، در سال ۱۹۱۰، شمار شعب کلیه بانک‌ها ۷۱۵۱ بود. چهار بانک بزرگ هر یک بیش از ۴۰۰ شعبه (از مجموع ۴۴۷ تا ۶۸۹ شعبه) و سپس چهار بانک دیگر هر یک بیش از ۲۰۰، و ۱۱ بانک هر یک بیش از ۱۰۰ شعبه داشتند.

در فرانسه سه بانک کلان، یعنی بانک‌های «Grédit Lyonnais»، «Comptoir National» و «Société Générale»، دامنه معاملات و شبکه شعب خود را بدین سان گسترش داده‌اند*:

*- کائوفمان: «معاملات بانکی در فرانسه»، توپینگن، سال ۱۹۱۱، ص ۳۵۶ و ۳۶۲.

تعداد شعب و صندوق‌ها					
سال	در شهرستان‌ها	در پاریس	جمعاً	میزان سرمایه‌های خودی (به میلیون فرانک)	میزان سرمایه‌های غیر (به میلیون فرانک)
۱۸۷۰	۴۷	۱۷	۶۴	۲۰۰	۴۲۷
۱۸۹۰	۱۹۲	۶۶	۲۵۸	۲۶۵	۱,۲۴۵
۱۹۰۹	۱,۰۳۲	۱۹۶	۱,۲۲۹	۸۸۷	۴,۳۶۳

ریسر برای نشان دادن صفت مشخصه «روابط» بانک‌های بزرگ امروزی ارقامی دربارهٔ تعداد نامه‌های واسله و صادره («شرکت خرید بروات» ("Disconto-Gesellschaft")، که یکی از بزرگ‌ترین بانک‌های آلمان و جهان است (سرمایه آن در سال ۱۹۱۴ به ۳۰۰ میلیون مارک رسید)، ذکر می‌کند:

تعداد نامه‌ها		
سال	رسیده	فرستاده
۱۸۵۲	۶,۱۳۵	۶,۲۹۲
۱۸۷۰	۸۵,۸۰۰	۸۷,۵۱۳
۱۹۰۰	۵۳۳,۱۰۲	۶۲۶,۰۴۳

تعداد حساب‌های بانک بزرگ «Crédit Lyonnais» پاریس از ۲۸,۵۳۵ در سال ۱۸۷۵ به ۶۳۳,۵۳۹ در سال ۱۹۱۲ رسید.*

این ارقام ساده شاید روشن‌تر از هر شرح و تفصیلی نشانگر آن باشد که چگونه با تمرکز سرمایه و افزایش معاملات بانک‌ها، نقش آنها دستخوش دگرگونی بنیادی می‌شود و از سرمایه‌داران پراکنده، یک سرمایه‌دار کلکتیو پدید می‌آید. وقتی بانک برای چند سرمایه‌دار حساب جاری باز می‌کند، گویی یک عمل صرفاً فنی و صرفاً فرعی انجام می‌دهد. ولی وقتی این عمل گسترش می‌پذیرد و ابعاد عظیم به خود می‌گیرد، آن وقت معلوم می‌شود که یک مشت

*- ژان لسکور (Jean Lescure): «اندوخته‌ها در فرانسه»، پاریس، سال ۱۹۱۴، ص ۵۲.

انحصارگر، معاملات بازرگانی و صنعتی سراسر جامعه سرمایه‌داری را تابع خود می‌کنند و امکان می‌یابند از طریق روابط بانکی و حساب‌های جاری و معاملات دیگر، از وضع کار سرمایه‌داران مختلف دقیقاً باخبر شوند و سپس آنها را تحت کنترل خود قرار دهند و از طریق افزایش یا کاهش اعتبار، از طریق آسان کردن یا دشوار ساختن دریافت این اعتبار، در آنها اعمال نفوذ کنند و سرانجام سرنوشت آنها را تمام و کمال تعیین کنند، میزان درآمد آنها را تعیین کنند، آنها را از سرمایه محروم کنند، یا برعکس به آنها امکان دهند به سرعت و به میزان هنگفتی بر میزان سرمایه خویش بیفزایند و غیره.

ما هم‌اکنون از ۳۰۰ میلیون مارک سرمایه «شرکت خرید بروات» در برلن سخن گفتیم. این افزایش سرمایه «شرکت خرید بروات» یکی از لحظات مبارزه برای احراز سرکردگی میان دو بانک از بزرگ‌ترین بانک‌های برلن، یعنی «بانک آلمان» و «شرکت خرید بروات» بود. در سال ۱۸۷۰، بانک اول هنوز تازه‌کار بود و سرمایه‌اش جمعاً به ۱۵ میلیون مارک می‌رسید، سرمایه بانک دوم ۳۰ میلیون بود. در سال ۱۹۰۸ بانک اول ۲۰۰ میلیون و بانک دوم ۱۷۰ میلیون سرمایه داشت. در سال ۱۹۱۴ بانک اول سرمایه‌اش را به ۲۵۰ میلیون و بانک دوم از طریق ادغام با بانک بزرگ درجه اول دیگر یعنی «بانک متحده شاف‌هاؤوزن‌شن» (Schaffhausenschen Bankverein) سرمایه‌اش را به ۳۰۰ میلیون رساند و روشن است که این مبارزه برای سرکردگی به موازات «توافق‌ها»ی میان دو بانک که پیوسته افزون‌تر و استوارتر می‌شود، انجام می‌گیرد. حال بینیم این جریان به کارشناسان امور بانکی که مسائل اقتصادی را از نظرگاهی بررسی می‌کنند که از چهارچوب معتدل‌ترین و تروتمیزترین اصلاح‌طلبی‌های بورژوازی گامی فراتر نمی‌رود، چه نتیجه‌گیری‌هایی را تحمیل می‌کند:

مجله آلمانی «بانک» درباره افزایش سرمایه «شرکت خرید بروات» که به ۳۰۰ میلیون مارک رسیده بود، نوشت:

«بانک‌های دیگر نیز همین راه را تصویب خواهند کرد و از ۳۰۰ نفری که اکنون چرخ اقتصاد آلمان را می‌گردانند، با گذشت

زمان ۵۰، ۲۵ یا کمتر از این باقی خواهند ماند. نمی‌شود انتظار داشت که جریان نوین تراکم تنها به امور بانکی محدود شود. وجود روابط نزدیک میان بانک‌های مختلف طبعاً به نزدیکی میان سندیکاهای کارخانه‌داران مورد حمایت این بانک‌ها نیز خواهد انجامید... یک روز از خواب برمی‌خیزیم و فقط تراست‌ها را در برابر دیدگان حیرت‌زده خود می‌بینیم و آن‌گاه با ضرورت تبدیل انحصارهای خصوصی به انحصارهای دولتی روبه‌رو خواهیم شد. با وجود این، ما در ماهیت امر، جز از این لحاظ که سیر پیشرفت اشیاء را که سهام نیز اندکی باعث تسریع آن بوده است، آزاد گذارده‌ایم، از هیچ لحاظ دیگر موجهی برای سرزنش خود نمی‌بینیم.»*

این است نمونه‌ای از زبونی روزنامه‌نگاری بورژوایی که علم بورژوایی تنها وجه تمایزش با آن، داشتن صداقت کمتر، کوشش برای پرده کشیدن به روی ماهیت امر و استتار جنگل به کمک درختان است. «حیرت کردن» از پی‌آمدهای تراکم، «سرزنش کردن» دولت آلمان سرمایه‌داری یا «جامعه» سرمایه‌داری («ما») و ترس از «تسریع» تراکم ناشی از انتشار سهام، همان‌گونه که چیرشکی یکی از کارشناسان آلمانی «در رشته کارتل» از تراست‌های آمریکایی می‌ترسد و کارتل‌های آلمانی را بر آنها «ترجیح می‌دهد»، زیرا به گمانش این «کارتل‌ها» استعداد آن را ندارند که پیشرفت فنی و اقتصادی را مانند تراست‌ها فزون از اندازه تسریع کنند**؛ مگر این‌ها همه نشانگر زبونی نیست؟

ولی واقعیات بر جای خود می‌مانند. در آلمان تراست نیست و «فقط» کارتل هست، ولی بر آلمان حداکثر ۳۰۰ سالار سرمایه‌فرمان می‌رانند و شمار آنان نیز مدام کاهش می‌یابد. بانک‌ها در هر حالت و در هر یک از کشورهای سرمایه‌داری، با وجود تمام اختلاف شکل قوانین بانکی، روند تراکم سرمایه و

* - آ. لانسبورگ: «بانک ۳۰۰ میلیونی»، مجله «بانک»، سال ۱۹۱۴، شماره ۱، ص ۴۲۶.

** - ز. چیرشکی: همان کتاب، ص ۱۲۸.

تشکیل انحصارها را چندین بار تقویت و تسریع می‌کنند.

نیم قرن پیش مارکس در کتاب «سرمایه» نوشت:

«بانک‌ها درمقیاس جامعه، شکل، ولی فقط شکل یک حسابداری عمومی و توزیع عمومی وسایل تولید را پدید می‌آورند.»

ارقامی که ما دربارهٔ افزایش سرمایه بانکی و افزایش تعداد باجه‌ها و شعب بانک‌های کلان و حساب‌ها و غیر آنها نقل کردیم، به طور مشخص به ما نشان می‌دهد که بانک‌ها «حسابداری عمومی» مجموع طبقه سرمایه‌داران و حتی نه تنها سرمایه‌داران هستند، زیرا بانک‌ها انواع درآمدهای پولی صاحبان واحدهای اقتصادی کوچک و کارمندان و لایهٔ ناچیز فوقانی کارگران را نیز، ولو به طور موقت، جمع می‌کنند. «توزیع عمومی وسایل تولید» که از گسترش بانک‌های امروزی، یعنی بانک‌هایی که از میان آنها ۳ تا ۶ بانک کلان در فرانسه و شش تا هشت بانک در آلمان، میلیارد‌ها و میلیارد‌ها در اختیار دارند، نتیجه می‌شود، مطلبی است مربوط به شکل این «توزیع». ولی این توزیع وسایل تولید از لحاظ محتوای خود، به هیچ وجه «عمومی» نیست، بلکه خصوصی و به بیان دیگر جواوگوی منافع سرمایه بزرگ و در درجه اول بزرگ‌ترین سرمایه یعنی سرمایه انحصاری است که در محیطی عمل می‌کند که توده مردم در گرسنگی به سر می‌برند و مجموعهٔ رشد کشاورزی به کلی از رشد صنایع عقب مانده است و در صنایع هم «صنایع سنگین» از تمام رشته‌های دیگر صنایع باج می‌ستانند.

اکنون صندوق‌های پس‌انداز و مؤسسات پُست که بیشتر بر پایهٔ «عدم تمرکز» مبتنی هستند یعنی تعداد بیشتری از مناطق، عده زیادی‌تری از نقاط دور افتاده و محافل وسیع‌تری از اهالی را در دایره نفوذ خود دارند در امر اجتماعی شدن اقتصاد سرمایه‌داری با بانک‌ها به رقابت پرداخته‌اند. چنین است آمارهایی که یک کمیسیون آمریکایی دربارهٔ مقایسه میان افزایش سپرده‌ها در بانک‌ها و افزایش آنها در صندوق‌های پس‌انداز، گردآورده است*:

*- آمار کمیسیون ملی پول مندرجه در مجلهٔ «بانک»، سال ۱۹۱۰، شمارهٔ ۱، ص ۱۲۰۰.

سپرده‌ها (بر حسب میلیارد مارک)							
انگلیس				فرانسه		آلمان	
سال	در بانک‌ها	صندوق‌های پس‌انداز	در بانک‌ها	در صندوق‌های پس‌انداز	در بانک‌ها	در شرکت‌های وام و اعتبار	در صندوق‌های پس‌انداز
۱۸۸۰	۸/۴	۱/۶	؟	۰/۹	۰/۵	۰/۴	۲/۴
۱۸۸۸	۱۲/۴	۲/۰	۱/۵	۲/۱	۱/۱	۰/۴	۴/۵
۱۹۰۸	۲۳/۲	۴/۲	۳/۷	۴/۲	۷/۱	۲/۲	۱۳/۹

صندوق‌های پس‌انداز که بابت سپرده‌ها از ۴ تا ۴ و یک چهارم درصد بهره می‌پردازند، مجبورند عرصه‌های «پُر درآمدی» برای سرمایه خود جستجو کنند و به خرید و فروش برات و سفته و معاملات رهنی و غیره دست بزنند. مرز میان بانک‌ها و صندوق‌های پس‌انداز «بیش از پیش زدوده می‌شود». مثلاً اتاق‌های بازرگانی در شهرهای بوخوم (Bochum) و ارفورت طلب می‌کنند که معاملات «صرفاً» بانکی نظیر خرید برات و سفته برای صندوق‌های پس‌انداز «ممنوع شود» و فعالیت «بانکی» مؤسسات پست نیز محدود گردد*. آس‌های بانکی ظاهراً می‌ترسند از اینکه انحصار دولتی از جانبی که انتظار ندارند، ناگهان به سراغ آنها بیاید، ولی روشن است که این ترس از چارچوب رقابت میان دو به اصطلاح رییس دفتر یک اداره فراتر نمی‌رود، زیرا از یک سو سرمایه‌های چند میلیاردی صندوق‌های پس‌انداز در آخرین تحلیل عملاً در اختیار همان سلاطین سرمایه بانکی است، و از سوی دیگر انحصار در جامعه سرمایه‌داری فقط وسیله‌ای است برای افزایش و تضمین درآمدهای میلیون‌رهایی که در فلان یا به همان رشته صنعت نزدیک به ورشکستگی هستند. از جمله نمودارهای تبدیل سرمایه‌داری پیشین مبتنی بر تسلط رقابت آزاد به سرمایه‌داری جدید مبتنی بر تسلط انحصار، کاهش نقش بورس است. مجله «بانک» می‌نویسد:

«بورس که در گذشته، یعنی زمانی که بانک‌ها هنوز نمی‌توانستند

*- همان‌جا، سال ۱۹۰۳، ص ۸۱۱ و ۱۰۲۲، سال ۱۹۱۴، ص ۷۱۳.

بخش اعظم اوراق بهادر منتشر شده خود را میان مشتریان خود پخش کنند، میانجی لازم برای مبادله بود، اکنون دیری است که این نقش خود را از دست داده است.»*

«هر بانکی بورس است». این کلام قصار امروزی حقیقتی را در خود نهان دارد که هر قدر بانک بزرگ تر و هر قدر جریان تراکم در امور بانکی با پیشرفت بیشتر همراه باشد، بیشتر مصداق پیدا می کند.**

«بورس در گذشته، یعنی در سال های هفتاد، با تندروی های دوران جوانیش» (اشاره «ظریفی» است به ورشکستگی بورس در سال ۱۸۷۳ و به اقتضاحات گروندر^(۱) و غیره) «عصر صنعتی کردن آلمان را آغاز نهاد، ولی اکنون بانک ها و صنایع می توانند خود مستقلاً کارها را اداره کنند.»

«تسلط بانک های بزرگ ما بر بورس... فقط نشانگر آن است که کشور آلمان یک کشور صنعتی کاملاً متشکل است. گرچه بدین وسیله میدان عمل قوانین اقتصادی خودکار تنگ می شود و عرصه تنظیم آگاهانه امور از طریق بانک ها پس گسترش می یابد، ولی در عوض مسئولیت اقتصادی مدیران که شمار آنان اندک است، فوق العاده افزایش می پذیرد.»

چنین است نوشته شولتسه گورنیتس پروفیسور آلمانی***، ستایشگر امپریالیسم آلمان که برای امپریالیست های تمام کشورها مرجع با اتوریته ای است. او در این نوشته می کوشد به روی یک مطلب «جزئی» پرده بکشد و آن اینکه «تنظیم آگاهانه» امور از طریق بانک ها عبارت است از خالی کردن جیب مردم توسط یک مشت انحصارگر «کاملاً متشکل». وظیفه یک پروفیسور بورژوا پرده برداشتن از روی تمام بامبول ها و افشای کلیه شیادی های انحصارگران بانکی نیست، بلکه نیکو جلوه دادن آنهاست.

*- مجله «بانک»، سال ۱۹۱۴، ص ۳۱۶.

** - دکتر اسکار اشتیلیش (Dr. Oscar Stillich): «پول و امور بانک»، برلن، سال ۱۹۰۷، ص ۱۹۶.

*** - شولتسه گورنیتس: مقاله تحت عنوان «بانک اعتباری آلمان»، نشریه «مبانی اقتصادی جامعه»، توپینگن، سال ۱۹۱۵، ص ۱۰۱.

ریسر نیز که اقتصاددان و از شولتسه گورنیتس هم «کارشناس بانکی» معتبرتری است، به همین‌گونه با به کار بردن جملات هیچ و پوچ دربارهٔ واقعیات انکارناپذیر، مطلب را از سر و می‌کند:

«بورس خاصیتی را که برای تمام اقتصاد و برای گردش اوراق بهادار ضرورت بی‌چون و چرا دارد، یعنی این خاصیت را که نه تنها دقیق‌ترین افزار برای سنجش فعالیت‌های اقتصادی جاری در درون خویش، بلکه تنظیم‌کنندهٔ خودکار جریان این فعالیت‌ها باشد، بیش از پیش از دست می‌دهد.»*

به بیان دیگر: سرمایه‌داری پیشین یا سرمایه‌داری دوران رقابت آزاد دارای تنظیم‌کننده‌ای چون بورس که وجودش برای آن ضرورت بی‌چون و چرا دارد، از میان می‌رود و جای آن را سرمایه‌داری جدید می‌گیرد که خصایص روشن یک پدیدهٔ انتقالی یا آمیزه‌ای از رقابت آزاد و انحصار را در خود جمع دارد. حال طبعاً این سؤال پیش می‌آید که این سرمایه‌داری جدید به چه چیزی «انتقال می‌یابد»؟ ولی دانشمندان بورژوازی از طرح این سؤال می‌ترسند.

«سی سال پیش، کارفرمایان پیرو رقابت آزاد، نُه‌دهم آن بخش از فعالیت اقتصادی را که به عرصه کار تخصصی «کارگران» تعلق نداشت، خودشان انجام می‌دادند. ولی اکنون کارمندان هستند که نُه‌دهم این کار فکری اقتصادی را انجام می‌دهند. بانک در پیشاپیش این روند تکاملی قرار دارد.»**

این اعتراف شولتسه گورنیتس باز و باز این سؤال را مطرح می‌سازد که سرمایه‌داری امروزی، یعنی سرمایه‌داری در مرحلهٔ امپریالیستی خود، به چه چیز «انتقال می‌یابد»؟

در میان بانک‌های معدودی که در اثر روند تراکم در رأس تمام اقتصاد سرمایه‌داری باقی می‌مانند، تمایل به توافق انحصارگرانه، یعنی تمایل به تراست بانک‌ها، بیش از پیش به چشم می‌خورد و شدت می‌یابد. در آمریکا

*- ریسر: همان کتاب، ص ۶۲۹، چاپ چهارم.

** - شولتسه گورنیتس: همان نشریه، ص ۱۵۱.

به جای ۹ بانک فقط دو بانک کلان متعلق به رکفلر میلیاردر و مِرگان میلیاردر هستند که بر سرمایه‌ای معادل یازده میلیارد مارک تسلط دارند*. در آلمان بلعیده شدن «بانک متحد شافهائوزن» توسط «شرکت خرید بروات» که قبلاً بدان اشاره کردیم، ارزیابی زیرین روزنامه «Frankfurter Zeitung» («روزنامه فرانکفورت»)، مدافع منافع بورس را موجب شد:

«هم‌روند با تشدید تراکم بانک‌ها، عدهٔ مؤسساتی که به طور کلی برای دریافت اعتبار می‌توان به آنها مراجعه کرد، محدود می‌شود، و در نتیجه میزان وابستگی صنایع بزرگ به گروه‌های بانکی محدود افزایش می‌یابد. وجود پیوند محکم میان صنایع و جهان فینانسیست‌ها، آزادی فعالیت شرکت‌های صنعتی نیازمند به سرمایهٔ بانکی را محدود می‌کند. بدین جهت، صنایع بزرگ به جریان روزافزون تراستیفیکاسیون (Trustification) بانک‌ها (یعنی متحد شدن یا تبدیل شدن آنها به تراست) با احساسات مخلوطی می‌نگرند؛ در واقع نیز تا کنون بارها سرآغاز توافق‌های معینی میان برخی از کنسرن‌های بانک‌های بزرگ مشاهده شده است که به محدود شدن رقابت می‌انجامد.**»

بازهم آخرین کلامی که ما در روند تکاملی بانک‌ها بدان برخورد می‌کنیم، انحصار است.

و اما در مورد وجود پیوند محکم میان بانک‌ها و صنایع باید گفت که درست در این عرصه است که نقش جدید بانک‌ها تقریباً آشکارتر از همه‌جا نمودار است. وقتی بانک، سفتهٔ یک کارفرما را می‌پذیرد و برایش حساب جاری باز می‌کند و غیره، این عمل چنانچه مجزا در نظر گرفته شود، ذره‌ای از استقلال این کارفرما نمی‌کاهد و بانک نیز از ایفای نقش ساده میانجی فراتر نمی‌رود. ولی وقتی این عمل کثرت می‌پذیرد و تثبیت می‌شود، وقتی بانک

*- نشریهٔ «بانک»، سال ۱۹۱۲، شمارهٔ ۱، ص ۴۳۵.

** - نقل قول از مقالهٔ پیش‌گفتهٔ شولتسه گورنیتس در نشریه مبانی اقتصادی جامعه، ص ۱۵۵.

مقادیر عظیمی سرمایه در دست خود «جمع می‌کند» و وقتی حساب جاری یک مؤسسه به بانک امکان می‌دهد (و عملاً چنین امکانی وجود دارد) که از جزئیات وضع اقتصادی مشتری خود اطلاع هرچه دقیق‌تر و کامل‌تری به دست آورد، نتیجه آن وابستگی روزبه‌روز بیشتر سرمایه‌دار صنعتی به بانک از کار در می‌آید.

در عین حال پیوند به اصطلاح شخصی* بانک‌ها با مؤسسات کلان صنعتی و بازرگانی، یعنی درآمیزی این دو از طریق به دست آوردن سهام و عضویت مدیران بانک‌ها در شوراهای نظارت (یا هیئت‌های مدیره) مؤسسات صنعتی و بازرگانی و بالعکس، گسترش می‌پذیرد. یایدلس، اقتصاددان آلمانی، اطلاعات آماری بسیار مشروحی درباره این گونه تراکم سرمایه‌ها و مؤسسات گرد آورده است. شش بانک کلان برلن از طریق مدیران خود در ۳۴۴ شرکت صنعتی و از طریق اعضای هیئت مدیره خود در ۴۰۷ شرکت دیگر یعنی جمعاً در ۷۵۱ شرکت نمایندگی داشتند. در ۲۸۹ شرکت، از هر شورای نظارت یا دو عضو و یا ریاست این شوراها متعلق به آنها بود. در میان این شرکت‌های بازرگانی و صنعتی ما با رشته‌های گوناگونی از صنایع، بیمه، راه، رستوران‌ها، تئاترها و صنایع هنری و غیره برخورد می‌کنیم. از سوی دیگر در شوراهای نظارت همان شش بانک (در سال ۱۹۱۰) ۵۱ کارخانه‌دار کلان و از آن جمله مدیر مؤسسه کروپ و مدیر بزرگ‌ترین شرکت کشتی‌رانی «Hapag» (Hamburg - Amerika) و غیره و غیره عضویت داشتند.

هر یک از شش بانک از سال ۱۸۹۵ تا سال ۱۹۱۰ در انتشار سهام و اوراق قرضه برای صدها شرکت صنعتی که تعداد آنها از ۲۸۱ تا ۴۱۹ بود، اشتراک داشت.**

«پیوند شخصی» بانک‌ها با صنایع از طریق «پیوند شخصی» هر دوی این شرکت‌ها با دولت تکمیل می‌شود. یایدلس می‌گوید:

«مقامات شوراهای نظارت را داوطلبانه به اشخاص با اسم

* - پیوند شخصی: رجوع شود به زیرنویس صفحه ۱۴۱.

** - یایدلس و ریسر - کتاب‌های پیش گفته.

و رسم و نیز به منصب‌داران دولتی سابق واگذار می‌کنند که هنگام تماس با مقامات دولتی می‌توانند تسهیلات بسیار (!!!) فراهم آورند... در شورای نظارت یک بانک بزرگ، معمولاً نماینده پارلمان یا نماینده شورای شهر برلن نمایندگی دارد.»

بنابراین روند پیدایش و گسترش انحصارهای بزرگ سرمایه‌داری از همه راه‌های «طبیعی» و «ماورای طبیعی» شتابان پیش می‌رود. میان چند صد سلطان سرمایه مالی جامعه سرمایه‌داریِ امروزی، یک نوع تقسیم کار منظم انجام می‌گیرد:

«هم‌روند با این گسترش میدان عمل کارخانه‌داران بزرگ» (که در هیئت‌های مدیره بانک‌ها و غیره عضویت دارند) «و واگذاری یک منطقه صنعتی مشخص و معین در اختیار مدیران ایالتی بانک‌ها، مدیران بانک‌های بزرگ در شاخه معینی از صنعت، تخصص روزافزون پیدا می‌کنند. این تخصصی شدن هم به طور کلی فقط در صورت بزرگ بودن بانک‌ها و خاصه در صورت گسترده بودن روابط آنها با مؤسسات صنعتی امکان‌پذیر است. این تقسیم کار در دو جهت انجام می‌گیرد: از یک سو تمام کار تماس با صنایع به یکی از مدیران، به عنوان کار تخصصی‌اش، واگذار می‌شود و از سوی دیگر، هر مدیری کنترل مؤسسات مختلف یا گروه مؤسساتی را که از نظر تولیدی یا منافع به یکدیگر نزدیکند، به عهده می‌گیرد...» (سرمایه‌داری حالا دیگر به مرحله کنترل متشکل مؤسسات مختلف رسیده است)... «یکی تخصص‌اش در رشته صنایع آلمان و گاه حتی فقط صنایع آلمان غربی است (آلمان غربی صنعتی‌ترین بخش آلمان است)» و «دیگری تخصص‌اش در رشته برقراری ارتباط با دولت‌ها و صنایع کشورهای خارجی، کسب اطلاع از شخصیت کارخانه‌داران و غیره، امور بورس و غیره است. علاوه بر این به هر یک از مدیران بانک اغلب اداره

یک منطقه خاص یا شاخه خاص از صنایع نیز سپرده می‌شود. یکی به طور عمده در شوراهای نظارت شرکت‌های برق کار می‌کند، دیگری در کارخانه‌های شیمیایی و آبجوسازی و یا قند، و سومی در شمار اندک مؤسسات جدا مانده و همراه با آن در شورای نظارت شرکت‌های بیمه ... خلاصه شک نیست که در بانک‌های بزرگ هم‌روند با گسترش دامنه و تنوع بیشتر کار آنها، تقسیم کار میان رهبران آنها نیز بیش از پیش می‌شود، بدین منظور (و برای نیل بدین نتیجه) که سطح کار رهبران از سطح امور صرفاً بانکی کمی بالاتر رود، توانایی آنها برای قضاوت در امور افزایش یابد، در مسائل عمومی صنایع و نیز مسائل تخصصی شاخه‌های مختلف صنعت واردتر شوند و برای فعالیت در منطقه نفوذ صنعتی بانک آمادگی پیدا کنند. این سیستم بانک‌ها با کوششی که به کار می‌برند تا اشخاص کاملاً وارد در رشته صنعت و نیز کارفرمایان و منصب‌داران دولتی سابق، خاصه کارکنان سابق مؤسسات راه‌آهن و معادن و غیره را در شوراهای نظارت خود انتخاب کنند، تکمیل می‌شود.»

و غیره و غیره*.

در بانک‌های فرانسه نیز ما سازمان‌هایی از همین نوع را، با جزئی اختلاف در شکل، مشاهده می‌کنیم. مثلاً بانک «Crédit Lyonnais»، یکی از سه بانک کلان فرانسه، شعبه خاصی به نام «شعبه جمع‌آوری اطلاعات مالی» (Service des Études Financières) دایر کرده است. در این شعبه بیش از پنجاه مهندس، آمارگر، اقتصاددان، حقوق‌دان و غیره به طور دائمی کار می‌کنند. هزینه آن در سال از ششصد تا هفتصد هزار فرانک است. این شعبه به نوبه خود به هشت دایره تقسیم شده است: یکی اطلاعات خاص مؤسسات صنعتی را جمع‌آوری می‌کند، دیگری آمار عمومی را بررسی می‌کند، سومی شرکت‌های راه‌آهن و کشتی‌رانی، چهارمی صندوق‌ها و پنجمی گزارش‌های مالی را بررسی می‌کند

*- یایدلس، همان کتاب، ص ۱۵۶-۱۵۷.

و غیره*.

نتیجه‌ای که حاصل می‌شود/ از یک سو درآمیزی روزافزون یا به اصطلاح صائب ن.ای. بوخارین، جوش خوردگی سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی است، و از سوی دیگر، فرارویی بانک‌ها و تبدیل آنها به مؤسسات واقعاً دارای «خصلت جهان‌شمول». در این زمینه ما نقل عین اظهارات یایدلس یعنی نگارنده‌ای را که موضوع را بهتر از هرکس بررسی کرده است، - ضرور می‌دانیم:

«با بررسی مجموعه روابط صنعتی، ما به این نتیجه می‌رسیم که مؤسسات مالی که برای صنایع کار می‌کنند خصلت جهان‌شمول دارند. بانک‌های بزرگ برخلاف انواع دیگر بانک‌ها و برخلاف خواست‌هایی که گاه مطبوعات مطرح می‌کنند که بانک‌ها باید در رشته معینی از امور یا شاخه معینی از صنایع تخصص پیدا کنند تا سر رشته را از دست ندهند، می‌کوشند روابط خود را با مؤسسات صنعتی از لحاظ محل و نوع تولید، هرچه بیشتر متنوع سازند و ناموزونی‌هایی را که در زمینه توزیع سرمایه میان مناطق و شاخه‌های گوناگون صنایع وجود دارد و از چگونگی تاریخچه مؤسسات مختلف ناشی می‌شود، براندازند. یک گرایش آن است که ارتباط با صنایع به یک پدیده عمومی مبدل شود و گرایش دیگر آن است که این ارتباط استوارتر و ثمربخش‌تر شود. هردوی این گرایش‌ها در شش بانک بزرگ، نه به طور کامل، ولی به میزان یکسان و قابل ملاحظه‌ای تحقق یافته است.»

محافل بازرگانی و صنعتی اغلب از «تروریسم» بانک‌ها شکایت دارند. و جای شگفتی نیست که در این زمینه زمانی زبان به شکایت گشوده می‌شود که بانک‌های بزرگ به گونه‌ای که نمونه زیرین نشانگر آن است، «فرمان می‌رانند».

*- از مقاله اویگن کائوفمان (Eug. Kaufmann) درباره بانک‌های فرانسه، نشریه «بانک» سال ۱۹۰۹، شماره ۲، ص ۸۵۱ و صفحات بعد.

در تاریخ ۱۹ نوامبر سال ۱۹۰۱ یکی از بانک‌های d برلن (نام چهار بانک کلان با حرف d آغاز می‌شود) برای هیئت مدیره سندیکای سیمان شمالی غربی بخش مرکزی آلمان نامه‌ای بدین شرح فرستاد:

«از خبری که شما در تاریخ هجدهم ماه جاری در روزنامه فلان منتشر کرده‌اید، پیداست که ما باید این امر را محتمل بشماریم که در جلسه عمومی سندیکای شما که برای روز سی‌ام ماه جاری در نظر گرفته شده است، تصمیماتی گرفته شود که در مؤسسه شما به تغییراتی بینجامد که برای ما پذیرفتنی نباشد. بدین جهت ما با نهایت تأسف مجبوریم اعتباری را که شما تا کنون از آن استفاده می‌کردید قطع کنیم... ولی اگر در جلسه عمومی شما تصمیماتی که برای ما ناپذیرفتنی نباشد، گرفته نشود و برای آینده نیز در این زمینه تضمین‌های لازم به ما داده شود، حاضریم درباره واگذاری یک اعتبار جدید به شما وارد مذاکره شویم.»*

اینها در حقیقت همان شکایات سرمایه کوچک از فشار سرمایه بزرگ است، فقط با این فرق که ما در اینجا یک سندیکای تمام و کمال را در زمره «خرده‌پاها» می‌بینیم! مبارزه قدیمی میان سرمایه کوچک و بزرگ در مرحله جدید به مراتب بالاتر از گذشته تجدید می‌شود. روشن است که بانک‌های بزرگ با میلیاردهای خود، می‌توانند روند پیشرفت فنی را نیز به کمک وسایلی که به هیچ وجه با وسایل پیشین قابل قیاس نیست، تسریع کنند. مثلاً بانک‌ها شرکت‌های خاصی برای پژوهش‌های فنی تشکیل می‌دهند که از نتایج آنها البته فقط مؤسسات صنعتی «دوست» استفاده می‌کنند. از آن جمله‌اند: «شرکت مخصوص بررسی مسائل راه آهن برقی»، «دفتر مرکزی پژوهش‌های علمی و فنی» و غیره.

رهبران بانک‌های بزرگ نیز به نوبه خود نمی‌توانند این نکته را دریابند که در عرصه اقتصاد ملی یک نوع شرایط جدید پدید می‌آید، ولی آنها در برابر این

*- دکتر اسکار اشتیلیش: «پول و بانکداری»، برلن، سال ۱۹۰۷، ص ۱۴۷.

شرایط ناتوانند:

یابدلس می نویسد:

«کسی که طی سال‌های اخیر در جریان تغییر و تبدیل افراد در مقامات مدیریت و عضویت شوراهای نظارت بانک‌های بزرگ بوده است، باید متوجه شده باشد که چگونه قدرت به تدریج به دست افرادی می‌افتد که وظیفه ضرور و بیش از پیش مبرم بانک‌های بزرگ را مداخله فعال در رشد عمومی صنایع می‌شمارند و چگونه بر این پایه میان این افراد و مدیران قدیمی‌تر بانک‌ها اختلافاتی بر سر رشته کار و غالباً بر سر اشخاص بروز می‌کند. در واقع مطلب بر سر آن است که آیا این مداخله بانک‌ها در روند تولید صنعتی، به کار آنها به عنوان مؤسسات اعتباردهنده لطمه نمی‌زند و آیا اصول بنیادی و سودهای مطمئن را فدای کاری که با میانجی‌گری در واگذاری اعتبار هیچ وجه مشترکی ندارد و بانک را به عرصه‌ای می‌کشاند که در آن بیش از گذشته تابع سیادت کورکورانه بازار صنایع می‌شود، نخواهد کرد؟ چنین است استدلال بسیاری از رهبران قدیمی‌تر و حال آنکه اکثریت جوان‌ها برای مداخله فعال در امور صنایع ضرورتی قائلند همپای با همان ضرورتی که موجب شد تا همراه با صنایع بزرگ کنونی، بانک‌های بزرگ و فعالیت صنعتی بانک‌های امروزی نیز پدید آیند. طرفین تنها در این نکته با هم توافق دارند که برای فعالیت جدید بانک‌های بزرگ نه اصول استوار وجود دارد و نه هدف مشخص.»*

سرمایه‌داری سابق دورانش سپری شده است. سرمایه‌داری جدید، انتقال به چیز دیگری است. جستجوی «اصول استوار و هدف مشخص» برای برقراری «آشتی» میان انحصار و رقابت آزاد، طبعاً کاری است نافرجام. اعتراف پراتیسین‌های دست‌اندرکار با سخن‌آرایی دولت خواهانه مدافعان

*- یابدلس: همان کتاب، ص ۱۸۳-۱۸۴.

سرمایه‌داری «متشکل» نظیر شولتسه گورنیتس، لیفمان و «تئوریسین‌های» دیگری از قماش آنها در باب محاسن این سرمایه‌داری، به کلی فرق دارد. در مورد این مسئله مهم که «فعالیت جدید» بانک‌های بزرگ در چه زمانی به طور قطعی سامان گرفت، ما پاسخ نسبتاً دقیق را از یایدلس می‌شنویم:

«مشکل بتوان گفت که ارتباطات صنعتی، با محتوای جدید و با اشکال جدید و ارگان‌های جدید خود، یعنی با بانک‌های بزرگ که در عین حال، هم بر پایه تمرکز و هم بر پایه عدم تمرکز تشکل یافته‌اند به مثابه یک پدیده شاخص در اقتصاد پیش از سال‌های ۱۹۰۰-۱۸۹۰ پدید آمده باشند؛ به مفهوم معینی حتی می‌توان سرآغاز آن را با سال ۱۸۹۷ مقارن دانست که در آن «درآمیزی» بزرگ مؤسساتی که برای نخستین بار به خاطر ملاحظات سیاست صنعتی بانک‌ها، شکل جدید سازمان مبتنی بر پایه عدم تمرکز را معمول کرده بودند، انجام گرفت. این مبدأ را شاید هم بتوان با زمان دیرتری مقارن دانست، زیرا فقط بحران سال ۱۹۰۰ بود که روند تراکم را، هم در صنایع و هم در بانک‌ها به میزان عظیمی تسریع کرد و این روند را تحکیم بخشید و برای نخستین بار روابط با صنایع را به انحصار واقعی بانک‌های بزرگ تبدیل کرد و این روابط را بسی نزدیک‌تر و ثمربخش‌تر ساخت.»*

بنابراین قرن بیستم نقطه عطفی است از سرمایه‌داری سابق به سرمایه‌داری جدید و از تسلط سرمایه به طور اعم به تسلط سرمایه مالی.

* - یایدلس: همان کتاب، ص ۱۸۱.

۳- سرمایه مالی و الیگارش مالی

هیلفردینگ می نویسد:

«بخش روزبه‌روز بیشتری از سرمایه صنعتی به صاحبان صنایع که آن را به کار می‌برند، تعلق ندارد. آنها سرمایه را فقط از طریق بانک در اختیار می‌گیرند و بانک در قبال آنان نمایندگی صاحبان این سرمایه را به عهده دارد. از سوی دیگر، بانک نیز مجبور است بخش روزبه‌روز بیشتری از سرمایه‌های خود را در صنایع جای گیر کند. در نتیجه این امر، بانک روزبه‌روز بیشتر به سرمایه‌دار صنعتی بدل می‌شود. بنابراین من یک چنین سرمایه بانکی، یعنی سرمایه‌ای را که شکل پولی دارد و بدین وسیله در واقع به سرمایه صنعتی بدل شده است، سرمایه مالی می‌نامم. سرمایه مالی: سرمایه‌ای است که بانک‌ها در اختیار دارند و صاحبان صنایع آن را به کار می‌برند.»*

این تعریف کامل نیست، زیرا در آن به یکی از مهم‌ترین عوامل اشاره نمی‌شود. این عامل هم عبارت است از: افزایش تراکم تولید و تراکم سرمایه، و ضمناً این تراکم به چنان درجه‌ای از شدت است که کار را به انحصار می‌رساند و هم‌اکنون رسانده است. ولی در سراسر گفتار هیلفردینگ عموماً، و خاصه در دو فصل پیش از فصلی که این تعریف از آن برداشته شده، تکیه

*- ر. هیلفردینگ: «سرمایه مالی»، سال ۱۹۱۲، ص ۳۳۸-۳۳۹.

اساسی روی نقش انحصارهای سرمایه‌داری است.

تراکم تولید؛ انحصارات ناشی از این تراکم؛ درآمیزی یا جوش خوردگی بانک‌ها با صنایع چنین است تاریخ پیدایش سرمایه‌مالی و محتوای این مفهوم. اکنون ما باید به تشریح این مطلب پردازیم که در محیط عمومی تولید کالایی و مالکیت خصوصی، چگونه «فعالیت اقتصادی» انحصارهای سرمایه‌داری، ناگزیر به فرمانروایی الیگارش‌ی مالی بدل می‌شود. یادآور می‌شویم که بیانگران علم بورژوایی آلمان و نه تنها آلمان یعنی کسانی چون ریسر، شولتسه گورنیتس، لیفمان و غیره، همه مدافعان امپریالیسم و سرمایه‌مالی هستند. اینان «مکانیسم» پیدایش الیگارش‌ی، شیوه‌های الیگارش‌ی، میزان درآمدهای آن، اعم از «حلال و حرام»، پیوندهای آن را با پارلمان و غیره و غیره، آشکار نمی‌سازند، بلکه پرده به روی آن می‌کشند و آن را می‌آرایند. شگرد آنها برای طفره رفتن از این «مسائل لعنتی» عبارت است از: به کار بردن جملات مطمئن و مبهم، دعوت مدیران بانک‌ها به «احساس مسئولیت»، تعریف و تمجید از «وظیفه‌شناسی» منصب‌داران پروس، پرداختن به بررسی جدی خرده‌ریزهای لوایح قانونی به کلی غیرجدی درباره «نظارت» و «وضع مقررات»، تئوری‌بافی‌های پوچ نظیر مثلاً این تعریف «علمی» که پروفوسور لیفمان ضمن سخنان خود عرضه داشته است:

«...بازرگانی عبارت است از فعالیت حرفه‌ای برای جمع‌آوری

و ذخیره نعم و قراردادن آنها در اختیار دیگران.»*

(این عبارت در کتاب پروفوسور با حروف درشت برجسته شده است)... پس کاشف به عمل می‌آید که بازرگانی در دوران انسان اولیه نیز که هنوز از مبادله کالا بی‌خبر بود، وجود داشت و در جامعه سوسیالیستی هم وجود خواهد داشت!

ولی واقعیات موحش مربوط به فرمانروایی موحش الیگارش‌ی مالی چنان چشم‌گیر است که در نتیجه آن در همه کشورهای سرمایه‌داری، چه در آمریکا و چه در فرانسه و آلمان، نشریاتی پدید آمده است مبتنی بر نظریات بورژوایی،

*- لیفمان: همان کتاب، ص ۴۷۶.

ولی با یک تصویر نزدیک به حقیقت از الیگارش‌ی مالی و انتقاد البته انتقاد خرده‌بورژوازی از آن.

نکته‌ای که باید توجه عمده بدان معطوف شود «سیستم مشارکت» است که قبلاً چند کلمه‌ای درباره آن گفته شد. هیمان، اقتصاددان آلمانی که تقریباً پیش از دیگران به این سیستم توجه کرده است، ماهیت امر را چنین توصیف می‌کند:

«شرکت اصلی (تحت‌اللفظی: «شرکت مادر») را رئیس آن کنترل می‌کند. این شرکت به نوبه خود بر شرکت‌های وابسته به خود («شرکت‌های دختر») و شرکت‌های اخیر بر «شرکت‌های نوه» تسلط دارند و الخ. بدین سان می‌توان با داشتن سرمایه‌ای نه چندان زیاد بر عرصه عظیمی از تولید تسلط داشت. در واقع وقتی در دست داشتن ۵۰ درصد از سرمایه، همیشه برای کنترل یک شرکت سهامی کافی باشد، آن وقت رئیس برای آنکه بتواند ۸ میلیون سرمایه «شرکت‌های نوه» را کنترل کند، کافست فقط یک میلیون داشته باشد. و اگر این «درهم‌یافتن» ادامه یابد، آن وقت با یک میلیون می‌توان ۱۶ میلیون و ۳۲ میلیون و غیره را هم کنترل کرد.»*

درواقع نیز تجربه نشان می‌دهد که کافی است ۴۰ درصد سهام یک شرکت سهامی را در دست داشت تا امور آن شرکت را زیر کنترل خود گرفت**، زیرا بخش معینی از سهام‌داران کوچک و پراکنده عملاً هیچ‌گونه امکانی برای شرکت در جلسات عمومی و غیره نخواهند داشت. «دمکراتیزه کردن» سهام‌داری که سفسطه‌جویان بورژوا و «شبه سوسیال دمکرات‌ها» اپورتونیست «دمکراتیزه کردن سرمایه» و تقویت نقش و اهمیت تولید کوچک و غیره را از آن انتظار دارند (یا مدعیند که انتظار دارند)، عملاً یکی از شیوه‌های

*- هانس هیمان: «مؤسسات مختلط در صنایع بزرگ ذوب آهن آلمان»، اشتوتگارت، سال ۱۹۰۴، ص ۲۶۸-۲۶۹.

** - لیفمان: همان کتاب، ص ۲۵۸ از چاپ اول.

تشدید قدرت الیگارش‌ی مالی است. یکی از علل این امر که در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته‌تر یا قدیمی‌تر و «کارکشته‌تر» انتشار سهام خُرد به موجب قانون مجاز شمرده می‌شود، همین است. در آلمان، قانون اجازه انتشار سهام خُردتر از ۱,۰۰۰ مارک را نمی‌دهد و سلاطین سرمایه مالی آلمان به انگلستان حسرت می‌برند، زیرا در انگلستان قانون حتی اجازه انتشار سهام یک لیره‌ای (یک لیره = ۲۰ مارک یا نزدیک به ۱۰ روبل) را هم می‌دهد. زیمنس یکی از بزرگ‌ترین کارخانه‌داران و «سلاطین سرمایه مالی» آلمان، روز ۷ ژوئن سال ۱۹۰۰ در مجلس رایشتاگ گفت: بنیاد امپریالیسم بریتانیا بر سهام یک لیره‌ای استوار است»^{*}. درک این بازرگان از ماهیت امپریالیسم آشکارا عمیق‌تر و «مارکسیستی»‌تر از آن مؤلف پُرمدعاست که بنیادگذار مارکسیسم روسی به شمار می‌رود^(۱۱) و می‌پندارد که امپریالیسم خصیصه نکوهیده یک خلق منحصر به فرد است...

ولی «سیستم مشارکت» فقط برای تشدید فوق‌العاده قدرتمندی انحصارگران به کار نمی‌رود، بلکه علاوه بر آن، امکان می‌دهد که بدون بیم از کيفر به هر تقلب و عمل ناپاکی دست بزنند و مردم را بچاپند، زیرا مدیران «شرکت مادر» از نظر رسمی و قانونی مسئول اعمال «شرکت دختر» نیستند. این شرکت «مستقل» به شمار می‌رود و از طریق آن می‌توان هرکاری را «از پیش بُرد». اینک مثالی که ما از شماره ماه مه ۱۹۱۴ مجله آلمانی «بانک» برداشته‌ایم:

«تا چند سال پیش «شرکت سهامی فولاد فنر» در کاسل، یکی از پُردرآمدترین مؤسسات آلمان به شمار می‌رفت. ولی بدی مدیریت موجب شد که بهره سهام آن از ۱۵ درصد به صفر برسد. به طوری که معلوم شد، هیئت مدیره شرکت بدون اطلاع سهام‌داران به یکی از «شرکت‌های دختر» خود موسوم به «هاسیا» که سرمایه اسمی‌اش فقط چند صد هزار مارک بود، ۶ میلیون مارک وام داده بود. درباره این وام که تقریباً سه

* - شولتسه گورنیتس، نشریه پیش‌گفته، جلد ۲، ص ۱۱۰.

برابر سرمایه سهامی «شرکت مادر» بود، در ترازنامه شرکت کلمه‌ای قید نشد. از نظر حقوقی این سکوت کاملاً قانونی بود و می‌توانست تا دو سال به طول انجامد، زیرا هیچ‌یک از مواد قانون بازرگانی نقض نمی‌شد. رییس شورای نظارت که این ترازنامه مجعول را به عنوان مقام مسئول امضا کرده بود، ریاست اتاق بازرگانی کاسل را به عهده داشت و حالا هم عهده‌دار است. سهام‌داران از وام واگذاری شده به شرکت «هاسیا» فقط مدت‌ها بعد، یعنی وقتی آگاهی یافتند که این اشتباه مکشوف شد...»

(جا داشت که نگارنده کلمه اشتباه را در گیومه بگذارد.)

«... و نرخ سهام شرکت «فولاد فتر» به علت آنکه افراد باخبر از جریان کار، به آب کردن آنها پرداختند، تقریباً صددرصد تنزل کرد. این نمونه شاخص تردستی در تنظیم ترازنامه که از عادی‌ترین کارهای شرکت‌های سهامی است، به ما نشان می‌دهد که چرا هیئت‌های مدیره شرکت‌های سهامی با آرامش خاطری بس بیشتر از کارفرمایان منفرد به معاملات پُرمخاطره دست می‌زنند. تکنیک امروزین تنظیم ترازنامه نه تنها به آنها امکان می‌دهد تا معاملات پُرمخاطره را از سهام‌دار متوسط پوشیده دارند، بلکه علاوه بر آن به کسانی که بیش از همه در معامله ذینفع هستند، کمک می‌کند تا در صورت خرابی کار، با فروش به موقع سهام مسئولیت را از گردن خود بردارند و حال آنکه کارفرمای منفرد در قبال هر معامله‌ای که انجام می‌دهد با کیسه خودش سروکار دارد... ترازنامه‌های بسیاری از شرکت‌های سهامی، شبیه آن ورقه‌های پالیمپست (Palimpseste) رایج در دوران قرون وسطاست که نخست می‌بایست متن نوشته روی آنها را تراشید، تا خطوطی که زیر آن نوشته‌ها وجود داشت و محتوای واقعی دست‌نویس را تشکیل

می‌داد، ظاهر شود.»

(پالیمپست نوعی کاغذ از پوست آهو بود که متن قبلی را از روی آن می‌تراشیدند تا متن دیگری روی آن بنویسند).

«ساده‌ترین و بدین‌جهت متداول‌ترین وسیله برای مرموز نگاه‌داشتن ترازنامه عبارت است از تقسیم مؤسسه واحد به چند بخش، از طریق تأسیس «شرکت‌های دختر» یا ملحق ساختن آنها به خویش. مزایای این سیستم برای نیل به هدف‌های گوناگون اعم از هدف‌های مشروع و نامشروع به حدی عیان است که امروز شرکت‌های بزرگی که این سیستم را نپذیرفته باشند، استثنایی بیش نیستند.»*

نگارنده از کمپانی معروف «شرکت کل برق» (A.E.G.) که در صفحات بعد باز از آن سخن خواهیم گفت) به عنوان نمونه بزرگ‌ترین شرکت انحصاری نام می‌برد که این سیستم را در مقیاسی بسیار گسترده به کار می‌بندد. در سال ۱۹۱۲ تخمین می‌زدند که این شرکت در ۱۷۵-۲۰۰ شرکت مشارکت دارد و طبعاً بر آنها فرمان می‌راند و جمعاً سرمایه‌ای نزدیک به یک میلیارد و نیم مارک را در برمی‌گیرد.**

هیچ‌یک از قواعد کنترل، انتشار ترازنامه، تهیه قالب معین برای آنها و تشکیل هیئت نظار و غیره که پروفیسورها و منصب‌داران با حسن‌نیت، یعنی دارای نیت حسنۀ دفاع از سرمایه‌داری و آرایش آن توجه مردم را بدان معطوف می‌دارند، در این زمینه نمی‌تواند هیچ‌گونه نقشی داشته باشد، زیرا مالکیت خصوصی مقدس است و هیچ‌کس را نمی‌توان از خرید و فروش سهام و مبادله یا گرو گذاشتن آنها و غیره منع کرد.

برای پی‌بردن به این مطلب که «سیستم مشارکت» در بانک‌های بزرگ روس چه دامنه‌ای به خود گرفته است، می‌توان آمارهای کتاب آگاد را نقل کرد که

*- ل. اشوه‌گه (Eschwege): «شرکت‌های دختر»، مجله «بانک»، سال ۱۹۱۴، شماره ۱، ص ۵۴۵.

** - کورت هاینینگ (Kurt Heining): «راه تراست برق»، مجله «Neue Zeit»، سال ۱۹۱۲، سی‌امین سال انتشار، شماره ۲، ص ۴۸۴.

۱۵ سال کارمند بانک روس و چین بود و در ماه مه سال ۱۹۱۴ کتابی با عنوان زیر که چندان دقیق نیست انتشار داد: «بانک‌های بزرگ و بازار جهانی».* این نگارنده بانک‌های بزرگ روس را به دو گروه اساسی تقسیم می‌کند: آ- بانک‌هایی که با «سیستم مشارکت» کار می‌کنند. ب- بانک‌هایی که «مستقل» هستند. ولی نگارنده این «استقلال» را خودسرانه استقلال در قبال بانک‌های خارجی تلقی می‌کند. او گروه اول را به سه گروه فرعی تقسیم می‌کند: (۱) مشارکت با آلمانی‌ها، (۲) با انگلیسی‌ها و (۳) با فرانسوی‌ها؛ ضمناً او در این زمینه «مشارکت» با بانک‌های خارجی کلان، این ملیت‌ها و تسلط آنها را در نظر دارد. مؤلف سرمایه‌های این بانک‌ها را به سرمایه‌هایی که در عرصه‌های «بارآور» (بازرگانی و صنایع) و در عرصه‌های «اسپکولاتیو» («سوداگری» مترجم). (بورس و معاملات مالی) به کار می‌روند، تقسیم می‌کند و از نظرگاه رفرمیستی خرده‌بورژوازی که از خصایص اوست، بر این پندارست که گویا با وجود سرمایه‌داری می‌توان سرمایه‌گذاری نوع اول را از نوع دوم جدا ساخت و نوع دوم را برانداخت.

آمارهایی که این مؤلف ذکر می‌کند، بدین شرح است:

*- آگاد (E. Agahad): «بانک‌های بزرگ و بازار جهانی». اهمیت اقتصادی و سیاسی بانک‌های بزرگ در بازار جهانی از نظر تأثیر آنها در اقتصاد ملی روسیه و مناسبات آلمان و روسیه، برلن، سال ۱۹۱۴.

موجودی بانک‌ها (طبق گزارش‌های اکتبر - نوامبر سال ۱۹۱۳) به میلیون روبل				
مبالغ سرمایه‌گذاری			گروه‌های بانک‌های روس	
جمع	در عرصه‌های اسپکولاتیو	در عرصه‌های بارآور		
۱۲۷۲/۸	۸۵۹/۱	۴۱۳/۷	۴ بانک: بازرگانی سبیری؛ روس؛ بین‌المللی؛ خرید بروات.	آ ۱)
۴۰۸/۴	۱۶۹/۱	۲۳۹/۳	۲ بانک: بازرگانی و صنعتی؛ روس و انگلیس.	آ ۲)
۱۳۷۳/۰	۶۶۱/۲	۷۱۱/۸	۵ بانک: روس و آسیا؛ بانک خصوصی سن‌پترزبورگ؛ آزوف - دن؛ اونیون مسکو؛ بازرگانی روس و فرانسه.	آ ۳)
۳۰۵۴/۲	۱۶۸۹/۴	۱۳۶۴/۸	جمع ۱۱ بانک	آ
۸۹۵/۳	۳۹۱/۱	۵۰۴/۲	۸ بانک: بازرگانی مسکو؛ ولگا - گاما؛ یونکر و شرکا؛ بازرگانی سن‌پترزبورگ (واولبرگ سابق)؛ مسکو (ریابوشینسکی سابق)؛ خرید بروات مسکو؛ بازرگانی مسکو و خصوصی مسکو.	ب
۳۹۴۹/۵	۲۰۸۰/۵	۱۸۶۹/۰	جمع آ و ب ۱۹ بانک	

از این ارقام دیده می‌شود که از جمع تقریباً ۴ میلیارد روبل سرمایه «فعال» بانک‌های بزرگ، بیش از سه چهارم، یعنی بیش از ۳ میلیارد روبل، به بانک‌هایی می‌رسد که در واقع حکم «شرکت‌های دختر» بانک‌های خارجی و در وهله اول بانک‌های پاریس را دارند (یعنی بانک‌های سه گانه مشهور: «اتحاد پاریس» (Union Parisienne)، «بانک پاریس و هلند» (Banque de Paris et des Pays-Bas) و «سوسیته ژنرال» (Société générale) و بانک‌های برلن (خاصه «بانک آلمان» (Deutsche Bank) و «شرکت خرید بروات» (Disconto-Gesellschaft)). دو بانک از بزرگ‌ترین بانک‌های روس یعنی «بانک روس» («بانک بازرگانی خارجی روس») و «بانک بین‌المللی» («بانک

بازرگانی بین‌المللی سن پترزبورگ)، سرمایه‌های خود را از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۲ از ۴۴ میلیون به ۹۸ میلیون و ذخیره خود را از ۱۵ میلیون به ۳۹ میلیون روبل رساندند، «در حالی که سه ربع از سرمایه در جریان را سرمایه آلمانی تشکیل می‌داد». بانک اوّل به «کنسرن» «بانک آلمان» در برلن و بانک دوّم به «شرکت خرید بروات» در برلن تعلق دارد. آگاد ساده‌دل سخت برآشفته است از اینکه بانک‌های برلن اکثریت سهام را در دست دارند و بدین جهت هرگونه قدرتی را از سهام‌داران روسی سلب کرده‌اند. این مطلب روشن است که کشور صادر کننده سرمایه لقمه‌های چرب را برای خود برمی‌دارد: مثلاً «بانک آلمان» در برلن پس از آنکه سهام «بانک بازرگانی سیبری» را به برلن بُرد، این سهام را یک سال در کیف خود نگاه داشت و سپس هر سهم ۱۰۰ روبلی را ۱۹۳ روبل یعنی تقریباً دو برابر نرخ اوّلیه آنها فروخت و از این راه نزدیک به ۶ میلیون روبل «کار کرد» که هیلفردینگ آن را «حق التّأسیس» نامید. مؤلّف مجموع «قدرت» این بانک‌های کلان پترزبورگ را ۸,۲۳۵ میلیون یا نزدیک به ۸/۲۵ میلیارد روبل تخمین می‌زند و ضمناً «مشارکت» و به بیان صحیح‌تر تسلط بانک‌های خارجی را بدین‌سان تقسیم می‌کند: بانک‌های فرانسوی ۵۵ درصد، انگلیسی ۱۰ درصد، آلمانی ۳۵ درصد. از این ۸,۲۳۵ میلیون سرمایه در جریان طبق محاسبه نگارنده، ۳,۶۸۷ میلیون یعنی بیش از ۴۰ درصد به سندیکا‌های «پرود اوگل» (Prod-ougl) و پرودامت (Prodamet) (سندیکا‌های ذغال و فولاد. مترجم.) و سندیکا‌های صنایع نفت و ذوب آهن و سیمان می‌رسد. بنابراین درآمیزی سرمایه بانکی و صنعتی که نتیجه پیدایش انحصارهای سرمایه‌داری است، در روسیه نیز گام‌های بلندی به‌پیش برداشته است.

سرمایه مالی که در دست‌های معدودی متمرکز شده و عملاً انحصاری است، بابت حق التّأسیس و انتشار اوراق بهادار و قرضه دولتی و غیره سودهای کلان و روزافزون به دست می‌آورد و بدین‌سان تسلط الیگارش‌ی مالی را تحکیم می‌بخشد و سراسر جامعه را خراج‌گذار انحصارگران می‌کند. اینک یکی از نمونه‌های بی‌شمار «فعالیت اقتصادی» تراست‌های

آمریکایی که هیلفردینگ نقل می‌کند: در سال ۱۸۸۷ شخصی به نام هاوهمیر (Havemeyer) با درآمیختن ۱۵ شرکت کوچک که کل سرمایه آنها برابر ۶ میلیون و ۵۰۰ هزار دلار بود، تراست قند را تأسیس کرد. ولی سرمایه تراست که طبق اصطلاح آمریکایی‌ها «با آب قاتی شده بود»، ۵۰ میلیون دلار اعلام شد. این «سرمایه‌افزایی» به حساب سودهای انحصاری آینده انجام گرفت، همان‌گونه که تراست فولاد نیز در همان آمریکا به حساب سودهای انحصاری آینده، به خرید روزافزون زمین‌های دارای معادن آهن می‌پردازد. در واقع هم، تراست قند با تعیین نرخ‌های انحصاری چنان درآمدی به دست آورد که از محل آن توانست بابت سرمایه‌ای که هفت بار «با آب قاتی شده بود»، ۱۰ درصد، یعنی تقریباً معادل ۷۰ درصد سرمایه واقعی تراست در لحظه تأسیس آن، بهره سهام پردازد! در سال ۱۹۰۹ سرمایه تراست به ۹۰ میلیون دلار رسید، یعنی طی ۲۰ سال سرمایه‌اش بیش از ده برابر شد.

در فرانسه تسلط «الیگارش‌های مالی» اندکی تغییر شکل یافته است (رجوع شود به کتاب مشهور لیزیس (Lysis) تحت عنوان «علیه الیگارش‌های مالی در فرانسه» که در سال ۱۹۰۸ چاپ پنجم آن انتشار یافت). چهار بانک کلان در زمینه انتشار اوراق بهادار از انحصاری برخوردارند که نسبی نیست، بلکه «مطلق» است. و این عملاً «تراست بانک‌های بزرگ» است. انحصار آنها از انتشار اوراق بهادار سودهای انحصاری به دست می‌آورد. کشور وام‌گیر هنگام گرفتن وام، معمولاً چیزی بیشتر از ۹۰ درصد کل وام را دریافت نمی‌دارد؛ ۱۰ درصد بقیه نصیب بانک‌ها و دلال‌های دیگر می‌شود. سود بانک‌ها از وام ۴۰۰ میلیون فرانکی روسیه و چین ۸ درصد، از وام ۸۰۰ میلیونی روسیه (در سال ۱۹۰۴) ۱۰ درصد و از وام ۶۲/۵ میلیونی مراکش ۱۸/۷۵ درصد بود. سرمایه‌داری که رشد خود را از سرمایه ربایی کوچک آغاز کرد، در پایان این رشد به سرمایه ربایی عظیم می‌رسد. لیزنس می‌گوید: «فرانسوی‌ها رباخواران اروپا هستند.» در نتیجه این دگرسانی سرمایه‌داران، تمام شرایط زندگی اقتصادی دستخوش دگرگونی ژرف می‌شود. در صورت متوقف شدن افزایش جمعیت و رکود صنایع و بازرگانی و حمل و نقل دریایی، «کشور»

می‌تواند از طریق رباخواری ثروت‌افزایی کند. «پنجاه نفر آدم با سرمایه‌ای معادل ۸ میلیون فرانک می‌توانند دو میلیارد فرانک را در ۴ بانک تحت اختیار خود گیرند.» سیستم «مشارکت» نیز که ما حالا با آن آشنا هستیم، به همین نتایج می‌انجامد: «Société Générale» که یکی از بانک‌های کلان است، برای یکی از «شرکت‌های دختر» یعنی «کارخانه‌های قند مصر» اوراق قرضه‌ای به تعداد ۶۴,۰۰۰ برگ منتشر می‌سازد. نرخ اوراق قرضه به هنگام انتشار ۱۵۰ درصد است، یعنی بانک از هر روبل ۵۰ کوپک سود می‌برد. بهره سهام این شرکت، قلابی از کار در آمد و «جماعت» از ۹۰ تا ۱۰۰ میلیون فرانک متضرر شد. «یکی از مدیران Société Générale»، عضو هیئت مدیره «کارخانه‌های قند» بود. تعجب‌آور نیست که مؤلف ناچار شده است چنین نتیجه بگیرد که: «جمهوری فرانسه سلطنت (Monarchie. مترجم.) سرمایه مالی» و «تسلط کامل الیگارش‌ی مالی است و این الیگارش‌ی بر جراید و بر دولت فرمان می‌راند.»*

سودآوری فوق‌العاده انتشار اوراق بهادار که یکی از کارهای عمده سرمایه مالی است، در امر گسترش و تحکیم الیگارش‌ی مالی نقش بسیار مهم دارد. مجله آلمانی «بانک» می‌نویسد:

«در داخل کشور هیچ معامله‌ای نیست که ولو به طور تقریب مانند میانجی‌گری در امر انتشار اوراق قرضه‌های خارجی، چنین سود هنگفتی داشته باشد.»**

«هیچ معامله بانکی نیست که مانند انتشار اوراق بهادار چنین سود هنگفتی داشته باشد.»

طبق آمار مجله «اکنونیست آلمان»، سود حاصله از انتشار اوراق بهادار مؤسسات صنعتی به طور متوسط در سال چنین است:

*- لیزیس: «علیه الیگارش‌ی مالی در فرانسه»، چاپ پنجم، پاریس، سال ۱۹۰۸، ص ۱۱، ۱۲، ۲۶، ۳۹، ۴۰، ۴۸.

** - مجله «بانک»، سال ۱۹۱۳، شماره ۷، ص ۶۳۰.

سود حاصله از انتشار اوراق بهادار مؤسسات صنعتی			
سال	درصد	سال	درصد
۱۸۹۵	۳۸/۶	۱۸۹۸	۶۷/۷
۱۸۹۶	۳۶/۱	۱۸۹۹	۶۶/۹
۱۸۹۷	۶۶/۷	۱۹۰۰	۵۵/۲

«طی دوران ده‌سال ۱۸۹۱-۱۹۰۰ انتشار اوراق بهادار مؤسسات صنعتی آلمان بیش از یک میلیارد «درآمد» داشته است.»*

به هنگام اعتلای صنعتی، سود سرمایه‌مالی بسیار زیاد است و به هنگام رکود و کساد هم مؤسسات کوچک و نااستوار نابود می‌شوند و بانک‌های بزرگ در خرید ارزان این مؤسسات یا «درمان» و «نوسازی» سودآور آنها، «مشارکت می‌ورزند». هنگام «درمان» مؤسسات زیان‌آور، «سرمایه‌سهمی تنزل می‌کند، بدین معنی که تقسیم درآمد بر حسب سرمایه کمتر انجام می‌گیرد و در آینده نیز طبق همین سرمایه حساب می‌شود. یا اگر درآمد به صفر برسد، سرمایه جدیدی به کار گرفته می‌شود که پس از جمع آمدن با سرمایه کم‌درآمدتر سابق، به حد کافی سودآور می‌شود.»

هیلفردینگ سپس می‌افزاید:

«بجاست یادآور شویم که همه این درمان‌ها و نوسازی‌ها برای بانک‌ها اهمیت دوگانه دارند: اولاً به عنوان یک کار سودآور و ثانیاً به عنوان یک فرصت مناسب برای آنکه این قبیل شرکت‌های محتاج را به خود وابسته سازند.»**

یک نمونه: شرکت سهامی معادن «اونیون» در دورتموند، به سال ۱۸۷۲ با سرمایه‌ای نزدیک به ۴۰ میلیون مارک تأسیس شد و وقتی بهره سهام آن در

* - و. زُمبارت (W. Sombart): «اقتصاد ملی آلمان در قرن ۱۹»، چاپ دوم، سال ۱۹۰۹، ص ۵۲۶، ضمیمه ۸.

** - «سرمایه‌مالی»، ص ۱۷۲.

سال اول به ۱۲ درصد رسید، نرخ سهام آن تا ۱۷۰ درصد بالا رفت. سرگلی منافع را سرمایه مالی برداشت که درآمدکی در حدود ۲۸ میلیون عایدش شد. نقش عمده را در تأسیس این شرکت، همان بانک آلمانی کلان «شرکت خرید بروات» به عهده داشت که سرمایه خود را بی دردسر به ۳۰۰ میلیون مارک رسانید. سپس بهره سهام «اونیون» تا صفر تنزل کرد. سهام داران ناچار شدند با «کسر شدن» از سرمایه صنعتی یعنی با از دست دادن جزئی از آن موافقت کنند تا کل آن را از دست ندهند. بدین سان در نتیجه یک سلسله «درمان»، در طول ۳۰ سال بیش از ۷۳ میلیون مارک از دفاتر شرکت «اونیون» غیب شد. «در حال حاضر سهام داران اولیه این شرکت فقط ۵ درصد ارزش اعلام شده سهام خود را در دست دارند»* و حال آنکه بانکها پیوسته از هر «درمانی» مبلخی «عایدشان شد».

بورس بازی** زمین در حومه های شهرهای بزرگی که به سرعت گسترش می یابند، از کارهای بسیار سودآور سرمایه مالی است. انحصار بانکها در این عرصه با انحصار بهره زمین و انحصار راهها درمی آمیزد، زیرا بالا رفتن بهای زمین و امکان فروش باصرفه آن به صورت قطعه قطعه و غیره، بیش از هر چیز به وجود راه خوب میان زمین و مرکز شهر بستگی خواهد داشت و این راهها هم در دست شرکت های بزرگی است که از طریق سیستم مشارکت و نیز تقسیم مقامات مدیریت به همان بانکها مربوطند. نتیجه همان می شود که ل. اشوه گه، مؤلف آلمانی و یکی از کارکنان مجله «بانک» که روی خرید و فروش قطعات زمین و رهن آنها و غیره بررسی خاص انجام داده است، آن را «گنداب» نامیده است. این نتیجه هم عبارت است از: بورس بازی بی بند و بار زمین در اطراف شهر، ورشکستگی شرکت های ساختمانی نظیر شرکت «بسواو و کنائر» (Boswau und Knauer) در برلن که با وساطت «بانک آلمان» (Deutsche Bank) یکی از «معتبرترین و بزرگترین» بانکها، تا ۱۰۰ میلیون مارک پول به چنگ آورد و بانک نیز که طبعاً از طریق سیستم «مشارکت» و به

* - اشتیلیش: همان کتاب، ص ۱۳۸ و لیفمان: ص ۵۱.

** - در متن اصلی Speculation = Спекуляция. مترجم.

بیان دیگر پنهانی و پشت پرده عمل می‌کرد «فقط ۱۲ میلیون مارک از دست داد و گلیم خود را از آب بیرون کشید سپس افلاس کارفرمایان خرده‌پا، و کارگران که از شرکت‌های ساختمانی قلابی چیزی عایدشان نمی‌شود و سرانجام بند و بست‌های شیدانه با پلیس «درستکار» برلن و با ادارات برای قبضه کردن امور مربوط به کسب اطلاع درباره مناطق ساختمانی و کسب اجازه ساختمان از شورای شهر و غیره و غیره»*.

«موازین اخلاق آمریکایی» که پروفیسورهای اروپایی و بورژواهای متقی در قبال آن با چنین سالوسی، حیرت‌زده دیده به آسمان می‌دوزند، در دوران سرمایه‌مالی به معنی واقعی کلمه به موازین اخلاقی هر یک از شهرهای بزرگ هر یک از کشورها بدل شده است.

در آغاز سال ۱۹۱۴ صحبت از آن بود که در برلن یک «تراست وسایط نقلیه» تشکیل شود و به بیان دیگر «اشتراک منافع» مؤسسات سه‌گانه وسایط نقلیه برلن یعنی راه‌آهن برقی شهری، شرکت تراموا (واگن اسبی. مترجم.) و شرکت دلیجان شهری (آمنی‌بوس. مترجم.) تأمین گردد. مجله «بانک» نوشت:

«از همان زمانی که معلوم شد اکثریت سهام شرکت دلیجان شهری به دست دو شرکت دیگر وسایط نقلیه افتاده است، ما می‌دانستیم که چنین قصدی وجود دارد... می‌توان به صاحبان این نقشه که امیدوارند از طریق تنظیم یک‌دست وسایط نقلیه چنان مایه‌ای بیندوزند که بخشی از آن در آخرین تحلیل نصیب مردم گردد، اعتماد کامل داشت. ولی عاملی که مسئله را بغرنج می‌کند این است که پشت سر این تراست وسایط نقلیه در حال تشکیل، بانک‌ها ایستاده‌اند که اگر بخواهند می‌توانند راه‌های تحت انحصار خود را تابع منافع سوداگری خود در رشته زمین کنند. برای آنکه ثابت شود این فرض چه اندازه طبیعی است،

*- مجله «بانک»، سال ۱۹۱۳، ص ۹۵۲، مقاله ل. اشوه‌گه: «گنداب»، همان مجله، سال ۱۹۱۲، شماره ۱، ص ۲۲۳ و صفحات بعد.

کافی است یادآور شویم که در تأسیس شرکت راه‌آهن برقی شهری، منافع بانک بزرگی که مشوق تأسیس آن بود، دخالت داشت و به بیان دیگر، منافع این مؤسسه و سایط نقلیه با منافع فروش زمین، درآمیخت. حقیقت این است که خط شرقی این راه می‌بایست از زمین‌هایی که بانک مزبور پس از پایان ساختمان راه‌آهن آنها را با سودی کلان برای خود و چند تن از افراد شرکت کننده به فروش رسانید، عبور کند...»*

وقتی انحصار پا می‌گیرد و با میلیاردها سروکار پیدا می‌کند، مستقل از نظام سیاسی و انواع «جزئیات» دیگر، با ناگزیری مطلق در جمیع جوانب زندگی اجتماعی رسوخ می‌کند. در نشریات اقتصادی آلمان ستایش چاکرانه درستکاری کارمندان دستگاه اداری پروس ضمن اشاره به جنجال پانامای فرانسه^(۱۲) و فساد سیاسی آمریکایی، یک امر عادی است، ولی واقعیت آنست که حتی آن نشریات بورژوایی که به امور بانکی آلمان اختصاص دارند، مدام مجبورند از مسائلی که صرفاً به معاملات بانکی مربوط است، دور شوند و در ارتباط با موارد روزافزون انتقال کارمندان دولت به خدمت در بانک‌ها، از «کشش به سوی بانک» سخن گویند:

«پس درستکاری آن کارمند دولت که آرزوی درونش به دست آوردن یک جای گرم و نرم در «برن اشتراسه» (Behrenstrasse) است، چه مفهومی پیدا می‌کند؟»**

(برن اشتراسه - خیابانی است در برلن که «Deutsche bank» در آن واقع است). آلفرد لانسبورگ ناشر مجله «بانک» در سال ۱۹۰۹ ضمن مقاله‌ای تحت عنوان «اهمیت اقتصادی بیزانتیسم» (Byzantisme)، شرحی دربارهٔ مسافرت ویلهلم دوم به فلسطین و «نتیجهٔ مستقیم این مسافرت یعنی ساختمان راه‌آهن بغداد» نگاشت و آن را چنان «شاهکار فلاکت‌باری از کاربری آلمانی» نامید که «بیش از مجموع گناهان سیاسی آلمان در امر «محاصره» گنه‌کار

*- «تراست و سایط نقلیه»، مجلهٔ «بانک»، سال ۱۹۱۴، شمارهٔ ۱، ص ۸۹.

** - مجلهٔ «بانک»، «کشش به سوی بانک»، سال ۱۹۰۹، شمارهٔ ۱، ص ۷۹.

است»^{*} (منظور از محاصره، سیاست ادوارد هفتم است که می‌کوشید آلمان را منفرد سازد و آن را با حلقه اتحاد امپریالیستی ضد آلمانی، محاصره کند). آشوب‌گه که ما از او نام بردیم و از کارکنان همان مجله «بانک» است در سال ۱۹۱۱ ضمن مقاله خود تحت عنوان «کارمندان و حکومت پول» از جمله به افشای واقعه مربوط به فولکر (Volker) یکی از کارمندان دولتی آلمان پرداخت. فولکر عضو کمیسیون رسیدگی به امور کارتل‌ها و در کار خود بسیار جدی بود، ولی پس از چندی صاحب یکی از مشاغل پُردرآمد در بزرگ‌ترین کارتل یعنی در سندیکای فولاد، از کار در آمد. نظیر این وقایع که به هیچ‌وجه تصادفی نیست، همین نگارنده بورژوازی را واداشت تا به این حقیقت اعتراف کند که «آزادی اقتصادی تضمین شده در قانون اساسی آلمان، در بسیاری از عرصه‌های زندگی اقتصادی به یک لفظ فاقد محتوا بدل شده است» و سپس افزود که با برقراری تسلط حکومت پول، دیگر «حتی گسترده‌ترین آزادی‌های سیاسی نیز نمی‌تواند مانع آن شود که ما به خلقی از انسان‌های محروم از آزادی بدل گردیم.»^{**}

و اما در مورد روسیه ما تنها به ذکر یک نمونه بسنده خواهیم کرد: چند سال پیش در همه روزنامه‌ها خبری درج شد درباره اینکه داویدف، مدیر دفتر وام و اعتبار، خدمت دولتی را ترک می‌گوید و در یک بانک بزرگ با حقوقی که طبق قرارداد می‌بایست طی چند سال به مبلغی بیش از یک میلیون برسد، به کار می‌پردازد. دفتر وام مؤسسه‌ای است که وظیفه‌اش «متحد کردن فعالیت همه مؤسسات وام و اعتبار کشور» است و به بانک‌های پایتخت مبلغی از ۸۰۰ تا ۱,۰۰۰ میلیون روبل کمک مالی می‌کند.^{***}

خصیصه کلی سرمایه‌داری عبارت است از جداسازی مالکیت بر سرمایه از سرمایه‌گذاری در تولید؛ جداسازی سرمایه پولی از سرمایه صنعتی یا تولیدی؛ جداسازی تنزیل بگیری که فقط از بهره سرمایه پولی زندگی می‌کند، از کارفرما

* - همان مجله، سال ۱۹۰۹، شماره ۱، ص ۳۰۱.

** - مجله «بانک» سال ۱۹۱۱، شماره ۲، ص ۸۲۵، و سال ۱۹۱۳، شماره ۱، ص ۳۰۱.

*** - آگاد، ص ۲۰۲.

و نیز از همهٔ افرادی که در ادارهٔ امور سرمایه شرکت مستقیم دارند. امپریالیسم، یا تسلط سرمایهٔ مالی، عبارت است از آن بالاترین مرحله سرمایه‌داری که در آن این جداسازی ابعاد عظیم کسب می‌کند. تفوق سرمایهٔ مالی بر همه اشکال دیگر سرمایه دال بر تسلط تنزیل‌بگیر و الیگارش‌ی مالی و برجسته شدن شمار اندکی از کشورهای صاحب «قدرت» مالی از کلیه کشورهای دیگر است. چگونگی ابعاد این روند را می‌توان از روی ارقام آماری مربوط به انتشار انواع اوراق بهادار، مشاهده کرد.

آ. نیمارک (A. Neymark) در «بولتن انستیتوی بین‌المللی آمار»^{***} جامع‌ترین و کامل‌ترین ارقام مقایسه‌ای را دربارهٔ انتشار اوراق بهادار در سراسر جهان منتشر ساخته است. بخش‌های گوناگونی از این ارقام سپس بارها در نشریات اقتصادی نقل شده است. چنین است نتایج آنها در طول یک دوران چهل ساله:

جمع اوراق بهادار به میلیارد فرانک در هر ده سال	
۱۸۸۰-۱۸۷۱	۷۶/۱
۱۸۹۰-۱۸۸۱	۶۴/۵
۱۹۰۰-۱۸۹۱	۱۰۰/۴
۱۹۱۰-۱۹۰۱	۱۹۷/۸

در سال‌های هفتاد قرن گذشته جمع کل اوراق بهادار، به‌ویژه در نتیجهٔ وام‌های مربوط به جنگ میان فرانسه و پروس و دوران گروندر^(۱) که از پی آن در آلمان پدید آمد، در سراسر جهان افزایش یافت. سرعت این افزایش در طول سه دههٔ آخر قرن نوزدهم به طور نسبی روی هم‌رفته چندان زیاد نیست و فقط در سال‌های دههٔ اوّل قرن بیستم است که افزایش آن به میزان عظیمی می‌رسد و نزدیک به دو برابر می‌شود. بنابراین آغاز قرن بیستم نه تنها از نظر رشد انحصارها (کارتل‌ها، سندیکاها، تراست‌ها) که شرح آن گذشت، بلکه از نظر

***- «بولتن انستیتوی بین‌المللی آمار»، جلد ۱۹، کتاب دوم، لاهه، سال ۱۹۱۲، آمار مربوط به کشورهای کوچک (رجوع شود به ستون ۲ جدول بعدی)، به طور تقریب از روی آمارهای سال ۱۹۰۲ قیاس گرفته شده و ۲۰ درصد بر آنها افزوده شده است.

رشد سرمایه مالی نیز نقطه عطف است.

نیمارک جمع کل اوراق بهادار را در جهان در سال ۱۹۱۰ نزدیک به ۸۱۵ میلیارد فرانک برآورد می‌کند و پس از کسر تقریبی ارقام تکراری، این مبلغ را به ۵۷۵-۶۰۰ میلیارد کاهش می‌دهد. تقسیم این مبلغ میان کشورهای مختلف بدین قرار است (به حساب ۶۰۰ میلیارد):

جمع اوراق بهادار در سال ۱۹۱۰ (به میلیارد فرانک)					
نام کشور	اوراق بهادار	نام کشور	اوراق بهادار	نام کشور	اوراق بهادار
انگلیس	۱۴۲	روسیه	۳۱	اسپانیا	۷/۵
ایالات متحده آمریکا	۱۳۲	اتریش-هنگری	۲۴	سوئیس	۶/۲۵
فرانسه	۱۱۰	ایتالیا	۱۴	دانمارک	۳/۷۵
آلمان	۹۵	ژاپن	۱۲	سوئد، نروژ، رومانی و غیره	۲/۵
جمع ۴ کشور بالا	۴۷۹	هلند	۱۲/۵	جمع کل	۶۰۰
		بلژیک	۷/۵		

از روی این ارقام بلافاصله دیده می‌شود که چهار کشور از ثروتمندترین کشورهای سرمایه‌داری که هر یک صاحب نزدیک به ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیارد فرانک اوراق بهادار هستند، چه اندازه در میان کشورهای دیگر برجستگی پیدا می‌کنند. از این چهار کشور، دو کشور انگلیس و فرانسه قدیمی‌ترین و چنان که خواهیم دید مستعمره‌دارترین کشورهای سرمایه‌داری هستند. دو کشور دیگر، یعنی ایالات متحده و آلمان از نظر سرعت رشد و میزان بسط انحصارهای سرمایه‌داری در تولید، کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته هستند. این چهار کشور جمعاً ۴۷۹ میلیارد فرانک یعنی نزدیک به ۸۰ درصد سرمایه مالی جهان را در تصاحب خود دارند. بقیه جهان تقریباً همه به نحوی از انحاء نقش بدهکار و باج‌بده این کشورهای بانکدار بین‌المللی و این چهار «ستون» سرمایه مالی جهان را بازی می‌کنند.

نقشی که صدور سرمایه در ایجاد شبکه بین‌المللی و وابستگی‌ها و روابط سرمایه‌مالی بازی می‌کند، شایان بررسی خاص است.

۴- صدور سرمایه

صفت مشخصه سرمایه‌داری سابق که در آن رقابت آزاد تسلط کامل داشت، صدور کالا بود. صفت مشخصه سرمایه‌داری جدید که در آن انحصارها تسلط دارند، صدور سرمایه است.

سرمایه‌داری عبارت است از تولید کالایی در مرحله بالایی از رشد این تولید که در آن دیگر توان کار (نیروی کار، مترجم.) نیز به کالا تبدیل می‌شود. گسترش مبادله کالا، هم درون کشور و هم خاصه در عرصه بین‌المللی، خصیصه مشخصه و ممیزه سرمایه‌داری است. رشد ناموزون و جهش‌وار مؤسسات مختلف، صنایع مختلف و کشورهای مختلف در نظام سرمایه‌داری اجتناب‌ناپذیرست. انگلستان پیش از کشورهای دیگر به کشور سرمایه‌داری بدل گردید و در نیمه قرن نوزدهم با گام نهادن در راه بازرگانی آزاد مدعی ایفای نقش «کارگاه سراسر جهان» و تحویل فرآورده‌های صنعتی به همه کشورها شد و این کشورها نیز در عوض این فرآورده‌ها می‌بایست مواد خام برایش تأمین کنند. ولی این موقعیت انحصاری انگلیس در طول ربع آخر قرن نوزدهم متزلزل شد، زیرا یک سلسله از کشورهای دیگر که در زیر چتر «حمایت» گمرکی به دفاع از خود برخاسته بودند، به نوبه خود کشورهای سرمایه‌داری مستقل از کار در آمدند. در آستان قرن بیستم ما پیدایش گونه دیگری از انحصارات را مشاهده می‌کنیم: اولاً گروه‌بندی‌های انحصاری

سرمایه‌داران را در همه کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، و ثانیاً موقعیت انحصاری معدودی از غنی‌ترین کشورها را که انباشت سرمایه در آنها به میزان عظیم رسیده بود. در کشورهای پیشرفته مقادیر عظیمی «مازاد سرمایه» پدید آمد.

اگر نظام سرمایه‌داری می‌توانست کشاورزی را که اکنون همه‌جا به طور فاحشی از صنعت واپس مانده است، گسترش دهد و سطح زندگی توده‌های مردم را که با وجود پیشرفت سرگیجه‌آور تکنیک، همه‌جا نیمه‌گرسنه و فقیر باقی مانده‌اند، بالا ببرد، در آن صورت البته از مازاد سرمایه سخنی هم نمی‌توانست در میان باشد. و چنین «برهانی» را منتقدین بورژوازی سرمایه‌داری چپ و راست به میان می‌کشند. ولی در آن صورت سرمایه‌داری هم، دیگر سرمایه‌داری نبود، زیرا هم ناموزونی رشد و هم گذران نیمه‌گرسنه توده‌ها، جزو شرایط و مقدمات اصلی و ناگزیر این شیوه تولید است. تا سرمایه‌داری سرمایه‌داری است، مازاد سرمایه برای بالا بردن سطح زندگی توده‌های مردم کشور به کار نخواهد رفت (زیرا این امر موجب کاهش سود سرمایه‌داران خواهد شد)، بلکه برای بالا بردن سود از طریق صدور سرمایه به خارجه یعنی به کشورهای واپس مانده، به کار خواهد رفت. سطح سود در این کشورهای واپس مانده معمولاً بالا است، زیرا سرمایه این کشورها کم، بهای زمین بالنسبه نازل، دستمزد ناچیز و مواد خام ارزان است. عاملی که صدور سرمایه را ممکن می‌سازد آن است که یک سلسله از کشورهای واپس مانده اکنون به مدار سرمایه‌داری جهانی کشانده شده، خطوط اصلی راه‌آهن در آنها احداث یا ساختمان آن آغاز شده و شرایط مقدماتی برای گسترش صنایع فراهم آمده است و غیره و غیره. عاملی که صدور سرمایه را ضرور می‌سازد آن است که سرمایه‌داری در معدودی از کشورها «از مرز پختگی فراتر رفته است» و برای سرمایه‌گذاری «سودآور» (در محیط عقب‌ماندگی کشاورزی و فقر توده‌ها) عرصه کافی وجود ندارد.

ارقام تقریبی مربوط به میزان سرمایه‌گذاری‌های سه کشور عمده در خارجه

بدین شرح است*:

سرمایه‌گذاری در خارجه (به میلیارد فرانک)			
سال	انگلستان	فرانسه	آلمان
۱۸۶۲	۳/۶	-	-
۱۸۷۲	۱۵	۱۰ (۱۸۶۹)	-
۱۸۸۲	۲۲	۱۵ (۱۸۸۰)	؟
۱۸۹۳	۴۲	۲۰ (۱۸۹۰)	؟
۱۹۰۲	۶۲	۲۷-۳۷	۱۲/۵
۱۹۱۴	۷۵-۱۰۰	۶۰	۴۴

از اینجا دیده می‌شود که افزایش صدور سرمایه فقط در آغاز قرن بیستم به میزان عظیم رسیده است. در آستان جنگ، میزان سرمایه‌گذاری سه کشور عمده در خارجه به ۱۷۵ تا ۲۰۰ میلیارد فرانک رسید. درآمد حاصله از این محل حتی با نرخ معتدل ۵ درصد، باید در سال به ۸ تا ۱۰ میلیارد فرانک بالغ شود. و این بنیاد محکمی است برای ستمگری به شیوه سرمایه‌داری در گروه ناچیزی از غنی‌ترین کشورها!

و اما بدین سؤال که تقسیم سرمایه‌گذاری در خارجه میان کشورهای مختلف چگونه انجام می‌گیرد و محل این سرمایه‌گذاری‌ها کجاست، فقط می‌توان یک پاسخ تقریبی داد که به هر تقدیر می‌تواند برخی از مناسبات و روابط عمومی امپریالیسم معاصر را روشن سازد:

*- هوبسن: «امپریالیسم»، سال ۱۹۰۲، ص ۵۸؛ ریسر: همان کتاب، ص ۳۹۵ و ۴۰۴؛ پ.آرندت: «آرشیو اقتصاد جهانی»، جلد ۷، سال ۱۹۱۶، ص ۳۵، نیمارک همان بولتن؛ هیلفدینگ: «سرمایه مالی»، ص ۴۹۲؛ للوید جرج، سخنرانی در مجلس عوام، ۴ مه ۱۹۱۵، به نقل از روزنامه «دیلی تلگراف»، ۵ مه ۱۹۱۵؛ و هارمس: «مسائل اقتصاد»، ینا، سال ۱۹۱۲، ص ۲۳۵ و صفحات دیگر؛ دکتر زیگموند شیلدر: «گرایش‌های رشد اقتصاد جهانی»، برلن، سال ۱۹۱۲، جلد ۱، ص ۱۵۰؛ ژرژ پیش: مقاله «سرمایه‌گذاری بریتانیای کبیر» و غیره در «مجله انجمن پادشاهی آمار»، جلد ۷۴؛ جرج دیوریچ: «توسعه طلبی بانک‌های آلمانی در خارجه و رابطه آن با رشد اقتصادی آلمان»، پاریس، سال ۱۹۰۹، ص ۸۴.

چگونگی تقسیم سرمایه‌های خارجی بر حسب قاره‌های جهان (این ارقام تقریبی و مربوط به حدود سال ۱۹۱۰ است) (به میلیارد فرانک)				
قاره‌ها	انگلیس	فرانسه	آلمان	جمع
اروپا	۴	۲۳	۱۸	۴۵
آمریکا	۳۷	۴	۱۰	۵۱
آسیا، آفریقا و استرالیا	۲۹	۸	۷	۴۴
جمع	۷۰	۳۵	۳۵	۱۴۰

در سرمایه‌گذاری‌های خارجی انگلیس مستعمرات آن که نه تنها در آسیا و غیره، بلکه در قاره آمریکا نیز بسیار پهناور است (مثلاً کانادا)، جای اول را دارد. میزان عظیم صدور سرمایه این کشور بیش از همه با وسعت عظیم مستعمرات ارتباط دارد که درباره اهمیت آنها برای امپریالیسم در صفحات بعد صحبت خواهیم کرد. در فرانسه وضع بر مبنای دیگری است. سرمایه خارجی آن به طور عمده در اروپا و بیش از همه در روسیه (دست کم ۱۰ میلیارد فرانک) است، ضمناً این سرمایه‌ها به طور عمده استقراضی یعنی وام‌های دولتی است، نه سرمایه‌ای که در مؤسسات صنعتی به کار می‌رود. امپریالیسم فرانسه را برخلاف امپریالیسم استعماری انگلیس می‌توان امپریالیسم رباخوار نامید. در آلمان گونه سؤمی مشاهده می‌شود: مستعمرات آن زیاد نیست و سرمایه‌گذاری خارجی آن به طور کاملاً موزون میان اروپا و آمریکا تقسیم می‌شود.

صدور سرمایه به کشورهای آماج آن، در رشد سرمایه‌داری این کشورها تأثیر می‌بخشد و سرعت این رشد را بسی افزایش می‌دهد. بدین جهت اگر هم صدور سرمایه مختصر و فقه‌ای در رشد کشورهای صادرکننده سرمایه پدید آرد، در عوض مجموع سرمایه‌داری را در سراسر جهان گسترش خواهد داد و رشد آن را بر پایه عمیق‌تری استوار خواهد ساخت.

کشورهای صادر کننده سرمایه تقریباً همیشه امکان دارند «امتیازهای» معینی به دست آورند که خصلت آنها روشنگر خصیصه دوران سرمایه مالی

و انحصارهاست. مثلاً مجله «بانک» چاپ برلن در اکتبر سال ۱۹۱۳ چنین می‌نویسد:

«در بازار بین‌المللی سرمایه از چندی پیش یک کم‌دی بازی می‌شود که زینده خامه آریستوفان* است. گروه بزرگی از کشورهای خارجی، از اسپانیا گرفته تا بالکان، از روسیه گرفته تا آرژانتین و برزیل و چین، آشکار و نهان از بازارهای بزرگ پول، وام می‌خواهند و گاه روی آن سخت اصرار می‌ورزند. ضمناً بازارهای پول اکنون وضع چندان درخشانی ندارند و دورنمای سیاسی هم دلپذیر نیست. ولی هیچ‌یک از بازارهای پول، جرأت نمی‌کند از دادن وام امتناع ورزد، زیرا می‌ترسد که همسایه بر او پیشی گیرد و با دادن وام موافقت کند و آن‌گاه در ازای این خدمت، انجام خدمات معینی را برای خود تأمین می‌کند. در این قبیل معاملات بین‌المللی، تقریباً همیشه چیزکی نصیب وام‌دهنده می‌شود که از آن جمله است: مزایای سیاسی هنگام بستن قراردادهای بازرگانی، ساختمان بندر، امتیازهای پُرسود یا گرفتن سفارش توپ.»**

سرمایه مالی دوران انحصارها را پدید آورد. انحصارها هم مبانی انحصارگری را همه‌جا با خود همراه می‌برند: استفاده از «ارتباطها» برای معاملات سودمند جایگزین رقابت در بازارهای دربار می‌شود. معمول‌تر از هر چیز این است که واگذاری وام را مشروط به صرف آن برای خرید فرآورده‌های کشور وام‌دهنده، خاصه خرید تسلیحات و کشتی و غیره، می‌کنند. فرانسه طی سال‌های دو دهه اخیر (۱۸۹۰-۱۹۱۰)، این شیوه را خیلی زیاد به کار می‌برد. صدور سرمایه به خارجه به وسیله‌ای برای تشویق صدور کالا به خارجه تبدیل شده است. ضمناً معاملات خارجی میان مؤسسات به‌خصوص

*- آریستوفان - درام‌نویس یونان باستان که «پدر کم‌دی» به شمار می‌رود. (سال تولد در حدود ۴۴۶ - سال وفات ۳۸۵ پیش از میلاد). مترجم.

** - مجله «بانک»، سال ۱۹۱۳، شماره ۲، ص ۱۰۲۴-۱۰۲۵.

بزرگ در چنین اوضاع و احوالی خصلتی کسب می‌کند که به گفته «ملایم» شیلدر، خصلت آن «رشوه را متبادر به ذهن می‌سازد».* کروپ در آلمان، شیدر در فرانسه، آرمسترونگ در انگلستان نمونه‌های مؤسساتی هستند که با بانک‌های غول‌آسا و با دولت‌ها پیوند محکم دارند و «گریز زدن» از آنها به هنگام عقد قرارداد وام آسان نیست.

فرانسه هنگام دادن وام به روسیه، در قرارداد بازرگانی ۱۶ سپتامبر ۱۹۰۵، این کشور را «زیر فشار گذاشت» و از این راه تا سال ۱۹۱۷ امتیازات معینی برای خود تأمین کرد. در قرارداد بازرگانی ۱۹ اوت سال ۱۹۱۱ با ژاپن نیز وضع بر همین منوال بود. جنگ گمرکی اتریش با صربستان که با یک وقفه هفت ماهه از سال ۱۹۰۶ تا سال ۱۹۱۱ طول کشید، علتش تا حدودی رقابت میان اتریش و فرانسه بر سر فروش لوازم جنگی به صربستان بود. پُل دشانل (Paul Deschanel) در ژانویه سال ۱۹۱۲ در مجلس نمایندگان گفت شرکت‌های فرانسوی در طول سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۱۱ معادل ۴۵ میلیون فرانک لوازم جنگی به صربستان ارسال داشتند.

در گزارش کنسول اتریش - هنگری در سائوپائولو (Sao-Paulo) (برزیل) گفته می‌شود:

«ساختمان راه‌های آهن برزیل به طور عمده با سرمایه‌های فرانسوی، بلژیکی، انگلیسی و آلمانی انجام می‌گیرد. این کشورها واگذاری اعتبارات مالی برای راه‌سازی را مشروط بدان می‌کنند که مصالح ساختمانی راه‌های آهن از آنها خریداری شود.»

بدین‌سان سرمایه مالی می‌توان گفت به مفهوم واقعی کلمه در همه کشورهای جهان دام می‌گستراند. ضمناً بانک‌هایی که در مستعمرات تأسیس می‌شوند و نیز شعب این بانک‌ها در این جریان نقش بزرگی بازی می‌کنند. امپریالیست‌های آلمان بر کشورهای استعمارگر «قدیمی» که وضع خود را از

* - شیلدر، همان کتاب، ص ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۷۱.

این لحاظ بسیار «موفقیت آمیز» تأمین کرده‌اند، رشک می‌برند: در سال ۱۹۰۴ انگلیس ۵۰ بانک مستعمراتی با ۲,۲۷۹,۲ شعبه (و در سال ۱۹۱۰, ۷۲ بانک مستعمراتی با ۴۴۹,۵ شعبه) و فرانسه ۲۰ بانک مستعمراتی با ۱۳۶ شعبه و هلند ۱۶ با ۶۸ شعبه، ولی آلمان «فقط و فقط» ۱۳ بانک مستعمراتی با ۷۰ شعبه داشت.* سرمایه‌داران آمریکایی نیز به نوبه خود بر سرمایه‌داران انگلیسی و آلمانی رشک می‌برند. در سال ۱۹۱۵ آنها شکایت داشتند که:

«۵ بانک آلمانی در آمریکای جنوبی ۴۰ شعبه و ۵ بانک انگلیسی ۷۰ شعبه دارند... انگلیس و آلمان طی ۲۵ سال اخیر در آرژانتین و برزیل و اروگوئه نزدیک به ۴ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری کرده‌اند و در نتیجه این امر از ۴۶ درصد مجموع بازرگانی این سه کشور برخوردارند.»**

کشورهای صادر کننده سرمایه، جهان را به مفهوم مجازی کلمه میان خود تقسیم کرده‌اند. ولی سرمایه مالی به مفهوم واقعی نیز کار را به تقسیم جهان کشانده است.

*- ریسر: همان کتاب، ص ۳۷۵، چاپ چهارم و دیوریچ: همان کتاب، ص ۲۸۳.

** - سالنامه‌های آکادمی علوم سیاسی و اجتماعی آمریکا، جلد ۵۹، ماه مه سال ۱۹۱۵، ص ۳۰۱. همین‌جا در صفحه ۳۳۱ می‌خوانیم که پیش (Paish) آمارشناس مشهور، در آخرین شماره مجله مالی "Statist"، مجموع سرمایه صادر شده توسط انگلیس، آلمان، فرانسه، بلژیک و هلند را ۴۰ میلیارد دلار یعنی ۲۰۰ میلیارد فرانک تخمین زده است.

۵- تقسیم جهان میان گروه‌بندی‌های سرمایه‌داران

گروه‌بندی‌های انحصاری سرمایه‌داران یعنی کارتل‌ها، سندیکاها و تراست‌ها پیش از هرچیز بازار داخلی را میان خود تقسیم می‌کنند و تولید کشور را به تصاحب کم و بیش کامل خود درمی‌آورند، ولی در نظام سرمایه‌داری بازار داخلی ناگزیر به بازار خارجی مربوط است. سرمایه‌داری دیر زمانی است که بازار جهانی به وجود آورده است. هم‌روند با افزایش صدور سرمایه و گسترش انواع گوناگون روابط خارجی و مستعمراتی و توسعه «مناطق نفوذ» گروه‌بندی‌های انحصاری کلان، کار «طبعاً» به توافق جهانی میان آنان و تشکیل کارتل‌های بین‌المللی کشیده شد.

این مرحله تازه‌ای است از تراکم جهانی سرمایه و تولید و آن هم به مراتب بالاتر از مراحل پیشین. حال بینیم این اَبَرانحصار چگونه پدید می‌آید.

صنعت برق برای موفقیت‌های امروزی تکنیک و نیز برای سرمایه‌داری پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم شاخص‌ترین نشانگر است. و اما این صنعت در دو کشور از پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری جدید یعنی در ایالات متحده و آلمان از همه‌جا بیشتر ترقی کرده است. در آلمان بحران سال ۱۹۰۰ در گسترش روند تراکم در این رشته، تأثیر به‌خصوص شدید داشت. بانک‌ها که آن زمان دیگر به حد کافی با صنایع جوش خورده بودند، هنگام این بحران، نابودی مؤسسات نسبتاً کوچک و بلع آنها توسط مؤسسات بزرگ را به حد اعلی تسریع کردند. یایدلس می‌نویسد:

«بانک‌ها درست همان مؤسساتی را که بیش از همه به کمک آنها نیاز داشتند از این کمک محروم می‌کردند و بدین سان نخست صعود سرگیجه‌آور و سپس سقوط چاره‌ناپذیر شرکت‌هایی را که پیوندشان با بانک‌ها به حد کافی استوار نبود، موجب می‌شدند.»*

در نتیجه این امر، روند تراکم پس از سال ۱۹۰۰ با گام‌های بلند به پیش رفت. تا سال ۱۹۰۰ در صنعت برق هشت یا هفت «گروه» وجود داشتند که هر یک از چند شرکت متشکل بود (تعداد آنها جمعاً به ۲۸ شرکت می‌رسید) و پشت سر هر یک از آنها از ۲ تا ۱۱ بانک ایستاده بودند. مقارن سال‌های ۱۹۰۸-۱۹۱۲ همه این گروه‌ها در ۲ یا یک گروه ادغام شدند. اینک چگونگی این روند:

گروه‌های موجود در صنعت برق						
(تا پیش از سال ۱۹۰۰)						
فلتن (Felten) و گیوم	لامهیر (Lahmeyer)	اونیون A.E.G.	زیمنس و هالسکه (Halske)	شوکت (Schuckert) و شرکا	برگمان (Bergmann)	کومر (Kummer)
فلتن و لاهمهیر		A.E.G. (شرکت ژنرال الکتریک)	زیمنس و هالسکه - شوکت		برگمان	در سال ۱۹۰۰ ورشکست شد
(مقارن سال ۱۹۱۲)						
A.E.G. (شرکت ژنرال الکتریک)			زیمنس و هالسکه - شوکت			
«همکاری» نزدیک از سال ۱۹۰۸						

شرکت مشهور A.E.G. (شرکت ژنرال الکتریک) که بدین سان گسترش

*- یایدلس: همان کتاب، ص ۲۳۲.

پذیرفته، اکنون بر ۱۷۵-۲۰۰ شرکت تسلط دارد (از طریق سیستم «مشارکت») و جمعاً سرمایه‌ای نزدیک به یک و نیم میلیارد مارک در حیطه اختیار آن است. تعداد نمایندگی‌های مستقیم آن فقط در خارجه ۳۴ و از آن جمله ۱۲ شرکت سهامی در بیش از ۱۰ کشور است. حتی مطابق حساب سال ۱۹۰۴، سرمایه‌هایی که توسط صنعت برق آلمان در کشورهای خارجه به کار انداخته شده بود به ۲۳۲ میلیون مارک می‌رسید که ۶۲ میلیون آن در روسیه بود. نیازی به گفتن نیست که «شرکت ژنرال الکتریک مؤسسه «فراگیر» غول‌آسایی است که محصولات بسیار متنوعی از سیم و عایق‌های برق گرفته تا اتومبیل و هواپیما تولید می‌کند و تنها تعداد شرکت‌های تولید بزرگ صنعتی آن به ۱۶ می‌رسد.

ولی روند تراکم در اروپا در عین حال بخش ناگسستگی تراکم در آمریکا بود. وضع بدین‌قرار بود:

کمپانی جنرال الکتریک (General Electric Co)		
آمریکا	کمپانی تومپسون-هوستون یک شرکت برای اروپا تأسیس می‌کند.	کمپانی ادیسن شرکتی به نام «کمپانی فرانسوی ادیسن» برای اروپا تأسیس می‌کند که پروانه‌های اختراعات را در اختیار کمپانی آلمانی می‌گذارد.
آلمان	شرکت برق اونیون	«شرکت ژنرال الکتریک» A.E.G.
«شرکت ژنرال الکتریک» A.E.G.		

بدین‌سان دو «قدرت» برق پدید آمد. هاینیگ (Heinig) ضمن مقاله‌ای تحت عنوان «راه تراست برق» می‌نویسد:

«در جهان شرکت‌های برق دیگری که از این دو به کلی مستقل باشند، وجود ندارند.»

ارقام زیر دربارهٔ میزان گردش کالا و حجم مؤسسات هر دو «تراست» تصویری اگرچه بسیار ناقص، به دست می‌دهد:

میزان گردش کالا و حجم مؤسسات دو تراست					
کشور	شرکت	سال	گردش کالا	تعداد کارمندان	سود خالص (میلیون مارک)
آمریکا	کمپانی جنرال الکتریک G.E.C.	۱۹۰۷	۲۵۲	۲۸,۰۰۰	۳۵/۴
		۱۹۱۰	۲۹۸	۳۲,۰۰۰	۴۵/۶
آلمان	شرکت ژنرال الکتریک A.E.G.	۱۹۰۷	۲۱۶	۳۰,۷۰۰	۱۴/۵
		۱۹۱۱	۳۶۲	۶۰,۸۰۰	۲۱/۷

آری، در سال ۱۹۰۷ میان تراست آمریکایی و تراست آلمانی قراردادی درباره تقسیم جهان بسته می‌شود. رقابت از میان می‌رود. «کمپانی جنرال الکتریک» (G.E.C.) ایالات متحده و کانادا را «دریافت می‌دارد» و آلمان، اتریش، روسیه، هلند، دانمارک، سوئیس، ترکیه و بالکان «نصیب» شرکت ژنرال الکتریک» (A.E.G.) می‌شود. قراردادهای خاصی هم البته سری درباره «شرکت‌های دختر»ی بسته شد که در رشته‌های جدید صنایع و در کشورهای «تازه» و هنوز رسماً تقسیم نشده، نفوذ می‌کردند به کار مبادله اختراعات و تبادل تجربه پرداخته شد.*

خود به خود پیداست که رقابت با چنین تراست جهانی عملاً یکتایی که معادل چند میلیارد سرمایه در حیطه اختیار آن است و در اقطار عالم «شعبه‌ها»، نمایندگی‌ها، آژانس‌ها، ارتباطات و غیره برای خود دارد، چه اندازه دشوار است. ولی تقسیم جهان میان دو تراست نیرومند البته تقسیم مجدد آن را، در صورت تغییر تناسب نیروها به سبب ناموزونی رشد، جنگ‌ها، شکست‌ها و غیره منتفی نمی‌سازد.

صنعت نفت نمونه آموزنده تلاش برای این تقسیم مجدد و مبارزه بر سر تقسیم مجدد است.

*- ریسر: همان کتاب؛ دیوریچ: همان کتاب، ص ۲۳۹؛ کورت هاینینگ: همان مقاله.

یایدلس در سال ۱۹۰۵ نوشت:

«بازار جهانی نفت هنوز هم میان دو گروه مالی بزرگ یعنی «تراست نفت» آمریکایی رکفلر (Standard Oil C-y) و صاحبان نفت باکو در روسیه: رُتشیلد (Rothschild) و نوبل (Nobel)، تقسیم شده است. هر دو گروه با هم ارتباط محکم دارند، ولی اکنون چند سال است که موقعیت انحصاری آنها را پنج دشمن تهدید می‌کند*: ۱) به ته کشیدن منابع نفت آمریکا؛ ۲) رقابت شرکت مانتاشف در باکو؛ ۳) منابع نفت در اتریش و ۴) در رومانی؛ ۵) منابع نفت ماورای اقیانوس، خاصه در مستعمرات هلند (شرکت‌های بسیار ثروتمند ساموئل و شِل که با سرمایه انگلیس نیز مربوطند). سه گروه مؤسسات اخیر با بانک‌های بزرگ آلمان و در رأس آنها مؤسسه کلان «دویچه بانک» مربوطاند. این بانک‌ها به طور مستقل و طبق برنامه منظم صنعت نفت را مثلاً در رومانی گسترش داده‌اند تا «برای خود» نقطه اتکا داشته باشند. در سال ۱۹۰۷ میزان سرمایه‌های خارجی در صنعت نفت رومانی به ۱۸۵ میلیون فرانک می‌رسید که ۷۴ میلیون آن سرمایه خارجی بود.»**

مبارزه‌ای آغاز شد که در نشریات اقتصادی مبارزه بر سر «تقسیم جهان» نامیده می‌شود. از یک سو «تراست نفت» رکفلر برای قبضه کردن همه نفت در دست خود، یک «شرکت دختر» در خود هلند تأسیس کرد و به خرید منابع نفت هند هلند پرداخت تا بدین وسیله بر دشمن عمده خود یعنی تراست هلندی - انگلیسی «شِل» ضربت بزند. از سوی دیگر «دویچه بانک» و دیگر بانک‌های برلن سعی داشتند رومانی را «برای خود» «حفظ کنند» و آن را با روسیه علیه رکفلر متحد سازند. رکفلر سرمایه‌ای به مراتب بیشتر و یک سازمان عالی برای حمل نفت و رساندن آن به مصرف‌کنندگان داشت. چنین

*- یایدلس، ص ۱۹۲-۱۹۳.

** - دیوریچ، ص ۲۴۵.

مبارزه‌ای ناچار می‌بایست به شکست کامل «دویچه بانک» بینجامد و در سال ۱۹۰۷ کار به همین جا هم انجامید و برای «دویچه بانک» راه دیگری نماند جز آنکه یا با تحمل میلیون‌ها زیان از «منافع نفتی» خود چشم‌پوشد یا به تبعیت تن در دهد. راه اخیر را برگزیدند و قراردادی با «تراست نفت» بستند که به حال «دویچه بانک» بسیار نامساعد بود.

به موجب این قرارداد «دویچه بانک» «متعهد می‌شد» به هیچ اقدامی به زیان منافع آمریکایی دست نزنند، ولی ضمناً پیش‌بینی شده بود که اگر در آلمان قانونی دربارهٔ انحصار دولتی نفت به تصویب رسد، قرارداد اعتبار خود را از دست بدهد.

آن‌گاه «کمدی نفت» آغاز می‌شود. فُن گِوینر (Von Gwinner)، مدیر «دویچه بانک» و یکی از سلاطین مالی آلمان، از طریق منشی خصوصی خود اشتاوس (Staus) تبلیغاتی به سود برقراری انحصار نفت به راه می‌اندازد. تمام دستگاه عظیم این بزرگ‌ترین بانک برلن و تمام «ارتباطات» وسیع‌اش به کار می‌افتد، فریاد «میهن‌پرستانه» جراید علیه «یوغ» تراست آمریکایی به آسمان می‌رود و مجلس رایشتاگ روز ۱۵ مارس سال ۱۹۱۱ تقریباً به اتفاق آرا قطعنامه‌ای صادر می‌کند که در آن دولت به تنظیم طرحی برای برقراری انحصار نفت دعوت می‌شود. دولت نیز دو دستی به این اندیشه «مقبول عامه» می‌چسبد و «دویچه بانک» که می‌خواست طرف آمریکایی خود را گول بزند و از طریق برقراری انحصار دولتی امور خود را بهبود بخشد، در این بازی برنده به نظر می‌رسد. سلاطین آلمانی نفت سودهای کلانی برای خود پیش‌بینی می‌کردند که می‌بایست از سودهای صاحبان کارخانه‌های قند روسیه دست‌کم نداشته باشد... ولی اولاً میان بانک‌های بزرگ آلمان بر سر تقسیم غنیمت نزاع افتاد و «شرکت خرید بروات» پرده از روی اغراض سودورزانه «دویچه بانک» برداشت؛ ثانیاً دولت از مبارزه با راکفلر بیمناک شد، زیرا این مطلب که آلمان بتواند از طریق دیگری جز او نفت دریافت دارد، بسیار مورد تردید بود (بارآوری رومانی زیاد نیست)؛ ثالثاً در سال ۱۹۱۳ یک اعتبار یک میلیاردی برای تدارک جنگی آلمان رسید. «تراست نفت» راکفلر تا اینجا از مبارزه پیروز

درآمد.

مجله «بانک» چاپ برلن بدین مناسبت نوشت که آلمان فقط در صورت برقراری انحصار نیروی برق و تبدیل نیروی آب به برق ارزان، توان مبارزه علیه «تراست نفت» را خواهد داشت. و سپس افزود که ولی «انحصار برق زمانی عملی خواهد بود که تولیدکنندگان بدان نیازمند باشند، یعنی زمانی که صنعت برق در آستان ورشکست بزرگ بعدی قرار گرفته باشد و نیروگاه‌های غول‌آسا و گران‌قیمت برق که اکنون همه‌جا توسط «کنسرن‌ها»ی خصوصی صنعت برق احداث می‌شود و این «کنسرن‌ها» هم اکنون برای اداره آنها انحصارهای جداگانه معینی از شهرها و دولت‌های مربوطه دریافت می‌دارند، قادر به کار سودآور نباشند. آن‌گاه به ناچار باید نیروی آب را به کار انداخت، ولی نیروی آب را نمی‌شود به حساب دولت به برق ارزان تبدیل کرد، بلکه باز هم باید آن را به یک «انحصار خصوصی تحت کنترل دولت» سپرد، زیرا صنایع خصوصی هم‌اکنون یک سلسله قرارداد معامله منعقد ساخته پاداش‌های کلان برای خود تضمین کرده‌اند... در مورد انحصار پتاس وضع بر این منوال بود، در مورد انحصار نفت وضع بر این منوال است و در مورد انحصار برق نیز وضع بر این منوال خواهد بود. وقت آن است که سوسیالیست‌های دولتی ما که فروغ اصول فریبا چشمانشان را خیره کرده است، سرانجام دریابند که انحصارها در آلمان هیچ‌گاه هدف و مقصودشان این نبوده است که به مصرف‌کنندگان سودی برسانند یا دست‌کم بخشی از سود کارفرمایی را به دولت واگذارند، بلکه همیشه فقط در پی آن بوده‌اند که صنایع خصوصی در حال ورشکستگی را به خرج دولت شفا بخشند.»*

* - مجله «بانک» سال ۱۹۱۲، شماره ۲، ص ۶۲۹، ۱۰۳۶ و همان مجله، سال ۱۹۱۳، شماره ۱، ص ۳۸۸.

این‌ها اعترافات ارزنده‌ای است که اقتصاددانان بورژوای آلمان بدان مجبور شده‌اند. در اینجا ما به‌روشنی می‌بینیم که در دوران سرمایه‌مالی چگونه انحصارهای خصوصی و دولتی با هم درمی‌آمیزند و چگونه هر دوی آنها عملاً فقط حلقه‌ای از مبارزهٔ امپریالیستی میان انحصارگران کلان را بر سر تقسیم جهان تشکیل می‌دهند.

در رشتهٔ کشتی‌رانی بازرگانی نیز گسترش عظیم دامنهٔ تراکم همین‌گونه به تقسیم جهان انجامید. در آلمان دو شرکت کلان «هامبورگ - آمریکا» و «نورد دویچه لوید» (Nord-Deutsche Lloyd) هر یک با سرمایهٔ ۲۰۰ میلیون مارک (سهام و اوراق قرضه) و با کشتی‌هایی به بهای ۱۸۵-۱۸۹ میلیون مارک، پدید آمد. از سوی دیگر روز اول ژانویه سال ۱۹۰۳ در آمریکا یک «کمپانی بین‌المللی بازرگانی دریایی» یا به اصطلاح تراست مُرگان که ۹ شرکت بازرگانی آمریکایی و انگلیسی را با سرمایه‌ای به میزان ۱۲۰ میلیون دلار (معادل ۴۸۰ میلیون مارک) در بر دارد، تشکیل شد. همان سال ۱۹۰۳ میان نَره‌غول‌های آلمانی و این تراست آمریکایی - انگلیسی قراردادی دربارهٔ تقسیم جهان در پیوند با تقسیم سود بسته شد. شرکت‌های آلمان از رقابت در کار حمل و نقل میان انگلیس و آمریکا چشم پوشیدند. دقیقاً معلوم کردند که کدام بنادر به کدام یک از آنان «سپرده می‌شود». یک کمیتهٔ مشترک کنترل تشکیل شد و غیره. قرارداد برای مدت ۲۰ سال و با قید این احتیاط که در صورت جنگ اعتبار خود را از دست خواهد داد، منعقد گردید.*

تاریخچهٔ تکامل بین‌المللی ریل نیز بسیار آموزنده است. در سال ۱۸۸۴ که امور صنعتی با رکود بسیار شدید روبه‌رو بود، کارخانه‌های ریل‌سازی انگلیس و بلژیک و آلمان برای نخستین بار در صدد تأسیس چنین کارتلی برآمدند. قرار گذاشتند که در بازار داخلی کشورهای امضاکننده قرارداد از رقابت با یکدیگر خودداری ورزند و بازارهای خارجی را به نسبت زیرین میان خود تقسیم کنند: انگلیس ۶۶ درصد، آلمان ۲۷ درصد و بلژیک ۷ درصد. هندوستان تمام و کمال به انگلیس سپرده شد. علیه یک شرکت انگلیسی که از قرارداد خارج

*- ریسر: همان کتاب، ص ۱۲۵.

مانده بود، جنگ مشترکی انجام گرفت که هزینه آن به نسبت معین از محل فروش‌های مشترک تأمین میشد. ولی این کارتل در سال ۱۸۸۶ که دو شرکت انگلیسی از آن خارج شدند، فروپاشید؛ شایان ذکر است که در ادوار بعدی اعتلای صنعتی، حصول توافق میسر نگردید.

در آغاز سال ۱۹۰۴ در آلمان یک سندیکای فولاد تأسیس شد. در نوامبر سال ۱۹۰۴ کارتل بین‌المللی ریل تجدید شد و کشورهای عضو به نسبت‌های زیرین در آن شرکت داشتند: انگلیس ۵/۵۳ درصد، آلمان ۲۸/۸۳ درصد، بلژیک ۱۷/۶۷ درصد. سپس فرانسه به نسبت ۴/۸ درصد در سال اول، ۵/۸ درصد در سال دوم و ۴/۶ درصد در سال سوم بدان پیوست و در نتیجه جمع نسبت‌ها از صد درصد فزون‌تر شد و نسبت‌های ۱۰۴/۸ و غیره پدید آمد. در سال ۱۹۰۵ «تراست فولاد ایالات متحده» (United States Steel Corporation) و سپس اتریش و اسپانیا به کارتل پیوستند. فوگل‌اشتین در سال ۱۹۱۰ نوشت:

«در حال حاضر تقسیم کره زمین به پایان رسیده است و مصرف‌کنندگان بزرگ و در درجه اول راه‌آهن‌های دولتی به علت آنکه جهان تقسیم شده بی‌آنکه منافع آنان در نظر گرفته شده باشد می‌توانند به کردار شاعر در ورای ابرها عرش ژوپیترا را سیر کنند.»*

مؤسسات دیگری را که باید یادآور شویم عبارتند از سندیکای بین‌المللی روی که در سال ۱۹۰۹ تأسیس شد و میزان تولید را میان پنج گروه کارخانه یعنی کارخانه‌های آلمانی، بلژیکی، فرانسوی، اسپانیایی و انگلیسی، به دقت تقسیم کرد؛ سپس تراست بین‌المللی باروت که به گفته لیفمان «اتحاد محکم کاملاً مدرنی از مجموع کارخانه‌های مواد منفجره آلمان است که بعدها به اتفاق کارخانه‌های دینامیت سازی فرانسه و آمریکا که آنها نیز به همین طریق سازمان یافته بودند، به اصطلاح سراسر جهان را میان خود تقسیم کردند.»**

*- فوگل‌اشتین: «اشکال سازمانی»، ص ۱۰۰.

** - لیفمان: «کارتل‌ها و تراست‌ها»، فصل ۲، الف، ص ۱۶۱.

طبق محاسبه لیفمان در سال ۱۸۹۷ نزدیک به ۴۰ کارتل بین‌المللی با شرکت آلمان وجود داشت، ولی در سال ۱۹۱۰ این رقم تقریباً به ۱۰۰ رسید. برخی از نگارندگان بورژوازی (که اکنون ک. کائوتسکی نیز پس از خیانت کامل به نظریات مارکسیستی خود، مثلاً به نظریات سال ۱۹۰۹ خود، بدان‌ها پیوسته است) اظهار عقیده می‌کردند که کارتل‌های بین‌المللی که یکی از چشمگیرترین مظاهر بین‌المللی شدن سرمایه هستند، امکان برقراری صلح میان خلق‌ها را در نظام سرمایه‌داری نوید می‌دهند. این عقیده از لحاظ تئوریک به کلی پوچ و از لحاظ پراتیک سفسطه و شیوه ناپاک دفاع از بدترین اپورتونیزم است. کارتل‌های بین‌المللی نشان می‌دهند که انحصارات سرمایه‌داری اکنون چه اندازه گسترش یافته‌اند و مبارزه میان گروه‌بندی‌های سرمایه‌داران بر سر چیست. نکته اخیر مهم‌ترین نکته است. مفهوم تاریخی و اقتصادی جریانی که اکنون می‌گذرد، فقط با توجه بدین نکته بر ما روشن خواهد شد، زیرا شکل مبارزه می‌تواند تغییر کند و به علل گوناگونی که جنبه نسبتاً فرعی و گذرا دارند، پیوسته تغییر هم می‌کند، ولی ماهیت مبارزه و محتوای طبقاتی آن تا زمانی که طبقات وجود دارند، هرگز نمی‌تواند تغییر کند. روشن است که مثلاً بورژوازی آلمان که کائوتسکی ضمن استدلال‌ات تئوریک خود در ماهیت امر به آن پیوسته است (درباره این مطلب در صفحات بعد صحبت خواهیم کرد) نفعلش در آن است که روی محتوای مبارزه اقتصادی امروزی (بر سر تقسیم جهان) پرده بکشد و گاه روی این و گاه روی آن شکل از این مبارزه تکیه کند. کائوتسکی هم همین اشتباه را دارد. در اینجا هم البته سخن بر سر بورژوازی آلمان نیست، بلکه بر سر بورژوازی جهانی است. سرمایه‌داران، جهان را نه به علت خباثت خاص خود، بلکه بدین علت تقسیم می‌کنند که مرحله کنونی تراکم، آنها را و می‌دارد برای دریافت سود به این راه گام نهند. ضمناً آنها جهان را «بر حسب سرمایه» و «به نسبت قدرت خود» تقسیم می‌کنند، زیرا در سیستم تولید کالایی و سرمایه‌داری، شیوه دیگری برای تقسیم نمی‌تواند وجود داشته باشد. قدرت هم بر حسب چگونگی رشد اقتصادی و سیاسی تغییر می‌کند. برای پی‌بردن به چگونگی جریانی که می‌گذرد باید معلوم کرد

که چه مسائلی در نتیجه تغییر قدرت حل می‌شود، و اما این مسئله که تغییرات مزبور «صرفاً» اقتصادی هستند یا غیراقتصادی (مثلاً نظامی)، مسئله‌ای است فرعی که نمی‌تواند هیچ چیزی را در نظریات بنیادی مربوط به دوران جدید سرمایه‌داری، تغییر دهد. خلط مسئله محتوای مبارزه و سازش میان گروه‌بندی‌های سرمایه‌داران با مسئله شکل مبارزه و سازش میان آنان (امروز مسالمت‌آمیز، فردا غیرمسالمت‌آمیز و پس فردا باز غیرمسالمت‌آمیز)، معنایش تنزل تا سطح یک عنصر سفسطه‌جو است.

دوران سرمایه‌داری جدید به ما نشان می‌دهد که میان گروه‌بندی‌های سرمایه‌داران مناسبات معینی بر زمینه تقسیم اقتصادی جهان پدید می‌آید و هم‌روند با این جریان و در پیوند با آن، میان گروه‌بندی‌های سیاسی، یعنی دولت‌ها، مناسبات معینی بر زمینه تقسیم ارضی جهان یعنی مبارزه بر سر مستعمرات یا «مبارزه بر سر منطقه اقتصادی»، پدید می‌آید.

۶- تقسیم جهان میان دُول بزرگ

آ. سوپان جغرافیادان در کتاب خود تحت عنوان « گسترش قلمرو مستعمراتی اروپا »^{*}، دربارهٔ چگونگی این گسترش در پایان قرن نوزدهم به نتیجهٔ مختصر زیرین رسیده است:

درصد مساحت سرزمین‌های متعلق به دُول استعماری اروپا (و نیز ایالات متحده)			
نام قاره و جزایر	سال ۱۸۷۶	سال ۱۹۰۰	تفاوت
آفریقا	۱۰/۸	۹۰/۴	+۷۹/۶
پلینزی	۵۶/۸	۹۸/۹	+۴۲/۱
آسیا	۵۱/۵	۵۶/۶	+۵/۱
استرالیا	۱۰/۰	۱۰۰/۰	-
قاره آمریکا	۲۷/۵	۲۷/۲	-۰/۳

نگارنده چنین نتیجه می‌گیرد:

«پس مشخصهٔ این دوران عبارت است از تقسیم آفریقا و

پلینزی.»

چون دیگر در آسیا و آمریکا سرزمین‌های اشغال نشده، یعنی سرزمین‌هایی که به هیچ دولت تعلق نداشته باشد، وجود ندارد، نتیجه‌گیری سوپان را باید

*- آ. سوپان (Supan): « گسترش قلمرو مستعمراتی اروپا »، سال ۱۹۰۶، ص ۲۵۴.

بسط داد و گفت مشخصه دوران مورد بررسی عبارت است از تقسیم نهایی جهان. نهایی هم به مفهوم امکان‌ناپذیر بودن تقسیم مجدد جهان نیست؛ برعکس، تقسیم مجدد جهان امکان‌پذیر و ناگزیر است. نهایی بدین مفهوم است که سیاست استعماری کشورهای سرمایه‌داری کار تصرف سرزمین‌های اشغال نشده را در سیاره ما به پایان رسانده است. برای نخستین بار جهان یک‌سره تقسیم شده از کار در آمد و از این پس فقط تقسیم مجدد آن یعنی از دست یک «صاحب» به دست دیگری افتادن آن در پیش خواهد بود، نه از بی‌صاحبی به دست «صاحب» افتادن.

پس ما دوران خاصی را می‌گذرانیم که دوران سیاست جهانی استعماری است و با «مرحله جدید رشد سرمایه‌داری» یعنی با سرمایه مالی محکم‌ترین پیوند را دارد. بدین جهت، پیش از هر چیز باید به بررسی مشروح‌تر فاکت‌ها پرداخت تا وجه تمایز این دوران با ادوار پیشین و نیز چگونگی وضع کنونی با دقتی هرچه بیشتر روشن شود. اینجا نخست دو پرسش مشخص پیش می‌آید: یکی اینکه آیا در دوران سرمایه مالی تشدید سیاست استعماری یعنی حدّت مبارزه بر سر مستعمرات مشاهده می‌شود یا نه و دیگر آنکه جهان در حال حاضر از این لحاظ چگونه تقسیم شده است؟

موریس نگارنده آمریکایی ضمن کتاب خود درباره تاریخ استعمار* کوشیده است تا ارقام مربوط به وسعت مستعمرات انگلیس، فرانسه و آلمان را در دوره‌های مختلف قرن نوزدهم تلخیص کند. و این خلاصه نتایجی است که او به دست آورده است:

* - هانری موریس: «تاریخ استعمار»، نیویورک، سال ۱۹۰۰، جلد ۲، ص ۸۸، جلد ۱، ص ۴۱۹، جلد ۲، ص ۳۰۴.

میزان وسعت مستعمرات						
آلمان		فرانسه		انگلیس		سال
جمعیت (به میلیون نفر)	مساحت (به میلیون میل مربع)	جمعیت (به میلیون نفر)	مساحت (به میلیون میل مربع)	جمعیت (به میلیون نفر)	مساحت (به میلیون میل مربع)	
-	-	۰/۵	۰/۰۲	۱۲۶/۴	؟	۱۸۱۵-۱۸۳۰
-	-	۳/۴	۰/۲	۱۴۵/۱	۲/۵	۱۸۶۰
-	-	۷/۵	۰/۷	۲۶۷/۹	۷/۷	۱۸۸۰
۱۴/۷	۱/۰	۵۶/۴	۳/۷	۳۰۹/۰	۹/۳	۱۸۹۹

استیلای استعماری انگلیس در سال‌های ۱۸۶۰-۱۸۸۰ به شدتی فوق‌العاده می‌رسد و در دوران بیست ساله آخر قرن نوزدهم نیز شدت بسیار دارد. استیلای استعماری فرانسه و آلمان در بیست سال آخر قرن نوزدهم شدت خاص کسب می‌کند در صفحات پیش دیدیم که سرمایه‌داری ماقبل انحصاری یعنی آن سرمایه‌داری که رقابت آزاد در آن نقش عمده داشت، در فاصله سال‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۸۰ به حد اعلای رشد خود رسید. و اکنون می‌بینیم که درست پس از همین دوران است که «اعتلای» عظیم استیلای استعماری آغاز می‌شود و مبارزه بر سر تقسیم ارضی جهان به حدّ فوق‌العاده می‌رسد. پس در این واقعیت تردید نیست که گذار سرمایه‌داری به مرحله سرمایه‌داری انحصاری، به سرمایه‌مالی، با حدّ مبارزه برای تقسیم جهان در ارتباط است. هوبسن در کتاب خود درباره امپریالیسم، سال‌های ۱۸۸۴-۱۹۰۰ را به عنوان سال‌های تشدید «توسعه‌طلبی» (توسعه متصرفات) دُول عمده اروپا مشخص کرده است. طبق محاسبه او طی این مدت انگلیس ۳/۷ میلیون میل مربع با جمعیت ۵۷ میلیون، فرانسه ۳/۶ میلیون میل مربع با جمعیت ۳۶/۵ میلیون، آلمان ۱ میلیون میل مربع با جمعیت ۱۴/۷ میلیون، بلژیک ۹۰۰ هزار میل مربع با جمعیت ۳۰ میلیون و پرتغال ۸۰۰ هزار میل مربع با جمعیت ۹ میلیون نفر، به دست آورده است. تلاش برای تصرف مستعمره که در پایان

قرن نوزدهم، خاصه پس از سال ۱۸۸۰، همه دُول سرمایه‌داری بدان دست زدند، واقعیت بر همه معلوم تاریخ دیپلماسی و سیاست خارجی است. در سال‌های ۱۸۴۰-۱۸۶۰، یعنی در دوران اوج شکفتگی رقابت آزاد در انگلیس، سیاستمداران بورژوازی بلندپایه آن کشور با سیاست استعماری مخالف بودند و آزادی مستعمرات و جدایی کامل آنها را از انگلستان امری ناگزیر و سودمند می‌شمردند. م. بر (Berr) ضمن مقاله خود تحت عنوان «امپریالیسم امروزی انگلیس»^{*} که در سال ۱۸۹۸ انتشار یافت، یادآور می‌شود که چگونه در سال ۱۸۵۲ زمامداری چون دیسرائلی (Disraeli) انگلیسی که به طور کلی تمایلش به امپریالیسم بود، می‌گفت: «مستعمرات بسان سنگ آسیا بر گردن ما آویخته‌اند.» ولی در پایان قرن نوزدهم کسانی چو سسیل رودس (Cecil Rhodes) و ژوزف چمبرلن قهرمان دوران از کار درآمدن که آشکارا به تبلیغ امپریالیسم می‌پرداختند و با نهایت وقاحت سیاست امپریالیستی به کار می‌بردند!

شایان توجه است که در همان زمان ارتباط میان ریشه‌های به اصطلاح صرفاً اقتصادی و ریشه‌های اجتماعی - سیاسی امپریالیسم امروزی بر این سیاستمداران بلندپایه بورژوازی انگلیس روشن بود. چمبرلن امپریالیسم را به عنوان یک «سیاست حقیقی، خردمندانه و صرفه‌جویانه» تبلیغ می‌کرد و اشاره خاصش به رقابتی بود که انگلیس اکنون از سوی آلمان و آمریکا و بلژیک در بازار جهانی با آن روبه‌روست. سرمایه‌داران هنگام تأسیس کارتل‌ها، سندیکاها و تراست‌ها، می‌گفتند: راه نجات در انحصار است. رهبران سیاسی بورژوازی که برای اشغال مناطق تقسیم نشده جهان شتاب داشتند، هم‌آوا با آنان می‌گفتند: راه نجات در انحصار است. سسیل رودس، به طوری که دوست محرمش استَد (Stead) تعریف می‌کرد، در سال ۱۸۹۵ درباره اندیشه‌های امپریالیستی خود به او گفته بود:

«دیروز من به ایست - اند (East End) محله کارگری لندن رفته بودم و در یک جلسه که بیکاران تشکیل داده بودند،

* - مجله "Die Neue Zeit"، سال شانزدهم، شماره ۱، سال ۱۸۹۸، ص ۳۰۲.

شرکت کردم. آنجا نطق‌های عجیبی پر از فریادهای نان، نان! شنیدم و وقتی به خانه باز می‌گشتم و دربارهٔ منظره‌ای که دیده بودم می‌اندیشیدم، بیش از پیش به اهمیت امپریالیسم معتقد شدم... آرزوی قلبی من حل یک مسئله اجتماعی یعنی نجات چهل میلیون جمعیت کشور پادشاهی متحد از جنگ داخلی هلاکت‌بار است. ما سیاستمداران کشور صاحب مستعمره باید بر سرزمین‌های تازه‌ای دست یابیم تا مازاد جمعیت خود را در آنها جای دهیم و مناطق تازه‌ای برای فروش کالاهایی که در کارخانه‌ها تولید و از معادن استخراج می‌شود، به دست آریم. من همیشه گفته‌ام که امپراتوری مسئله شکم است. اگر شما خواستار جنگ داخلی نیستید، باید امپریالیست شوید.*

چنین است اظهارات سال ۱۸۹۵ سسیل رودس، میلیونر، سلطان مالی و مسبب عمدهٔ جنگ انگلیس - بوئر^(۱۳). به طوری که می‌بینیم دفاع او از امپریالیسم، گرچه لحن آن کمی خشن و وقیحانه است، در ماهیت امر با «تئوری» آقایان ماسلف، زودکوم (Südekum)، پوترسوف (Potressov)، داوید^(۱۴) و نیز با بنیادگذار مارکسیسم روسی^(۱۵) و هکذا و قس علیهذا، تفاوتی ندارد. سسیل رودس یک سوسیال‌شوینیست اندک شرافتمندانه‌تر بود...

برای دادن یک تصویر حتی‌الامکان دقیق‌تر از چگونگی تقسیم ارضی جهان و تغییراتی که طی سال‌های چند دههٔ اخیر در این زمینه روی داده است، از آمارهای موجود در کتاب پیش‌گفته سوپان دربارهٔ مستعمرات مجموعه کشورهای جهان، استفاده می‌کنیم. سوپان سال ۱۸۷۶ و سال ۱۹۰۰ را مأخذ قرار می‌دهد، ولی ما سال ۱۸۷۶ و سال ۱۹۱۴ را مأخذ قرار می‌دهیم (سال ۱۸۷۶ بسیار بجا انتخاب شده است، زیرا درست در همین زمان است که می‌توان گفت رشد سرمایه‌داری اروپای غربی در مرحلهٔ ماقبل انحصاری آن، روی هم رفته، به حد کمال خود رسیده است). و به جای آمارهای سال ۱۹۰۰ سوپان، آمارهای تازه‌تری از «جداول آماری و جغرافیایی» هوبنر (Hubner)

*- مجلهٔ "Die Neue Zeit"، سال شانزدهم، شمارهٔ ۱، سال ۱۸۹۸، ص ۳۰۴.

ذکر می‌کنیم. سوپان فقط مستعمرات را در نظر می‌گیرد، ولی برای آنکه تصویر تقسیم جهان کامل باشد، ما سودمند می‌دانیم اطلاعات آماری مختصری هم درباره کشورهای غیر مستعمره و نیمه‌مستعمره که ایران و چین و ترکیه را از آن زمره می‌دانیم، بر آن بیفزاییم: از میان این سه کشور ایران اکنون دیگر تقریباً به طور کامل مستعمره شده است و دوّمی و سوّمی هم در حال مستعمره شدن هستند.

نتایج حاصله چنین است:

تصرفات مستعمراتی دُول بزرگ (به میلیون کیلومتر مربع و میلیون نفر جمعیت)								
مستعمرات		کشورهای صاحب مستعمره		جمع				
۱۸۷۶		۱۹۱۴		۱۹۱۴		۱۹۱۴		
دُول بزرگ		کیلومتر مربع	جمعیت	کیلومتر مربع	جمعیت	کیلومتر مربع	جمعیت	
انگلیس		۲۲/۵	۲۵۱/۵	۳۳/۵	۳۹۳/۵	۰/۳	۴۶/۵	۳۳/۸
روسیه		۱۷/۰	۱۵/۹	۱۷/۴	۳۳/۲	۵/۴	۱۳۶/۲	۲۲/۸
فرانسه		۰/۹	۶/۰	۱۰/۶	۵۵/۵	۰/۵	۳۹/۶	۱۱/۱
آلمان		-	-	۲/۹	۱۲/۳	۰/۵	۶۴/۹	۳/۴
ایالات متحده		-	-	۰/۳	۹/۷	۹/۴	۹۷/۰	۹/۷
ژاپن		-	-	۰/۳	۱۹/۲	۰/۴	۵۳/۰	۰/۷
جمعاً شش دولت بزرگ		۴۰/۴	۲۷۳/۸	۶۵/۰	۵۲۳/۴	۱۶/۵	۴۳۷/۲	۸۱/۵
مستعمرات دولت‌های دیگر (بلژیک، هلند و غیره)								
نیمه مستعمرات (ایران، چین، ترکیه)								
دیگر کشورها								
جمع اراضی								

اینجا ما به طور روشن می‌بینیم که چگونه در مرز میان قرن ۱۹ و ۲۰ تقسیم جهان «به پایان رسیده است». تصرفات مستعمراتی پس از سال ۱۸۷۶ به

میزان عظیمی گسترش یافت: تصرفات مستعمراتی شش کشور بزرگ بیش از یک برابر و نیم شد، یعنی از ۴۰ میلیون به ۶۵ میلیون کیلومتر مربع رسیده است.

افزایش حاصله عبارت است از ۲۵ میلیون کیلومتر مربع یعنی یک برابر و نیم مساحت کشورهای صاحب مستعمره (۵/۱۶ میلیون کیلومتر مربع). سه دولت در سال ۱۸۷۶ کاملاً و چهارمی یعنی فرانسه تقریباً بی مستعمره بودند. مقارن سال ۱۹۱۴، این چهار دولت مستعمراتی به دست آوردند که مساحت آن ۱/۱۴ میلیون کیلومتر مربع یعنی تقریباً یک برابر و نیم مساحت اروپا و جمعیت آن نزدیک به ۱۰۰ میلیون نفر بود. ناموزونی گسترش تصرفات مستعمراتی بسیار زیاد است. اگر مثلاً کشورهای فرانسه، آلمان و ژاپن را که از لحاظ مساحت و جمعیت تفاوت چندان زیادی ندارند، با یکدیگر مقایسه کنیم، خواهیم دید که تصرفات مستعمراتی کشور اوّل ۳ برابر (از لحاظ جمعیت) مجموع تصرفات مستعمراتی کشور دوّم و سوّم است. ولی از لحاظ میزان سرمایه مالی نیز فرانسه در آغاز دوران مورد بحث، شاید از مجموع دو کشور آلمان و ژاپن چند بار غنی تر بود. عوامل جغرافیایی و غیره نیز علاوه بر شرایط صرفاً اقتصادی، و بر بنیاد این شرایط، تأثیر خود را در وسعت تصرفات مستعمراتی اعمال می کند. هر اندازه هم که جریان هم تراز شدن جهان یعنی یکسان شدن شرایط اقتصادی و زندگی کشورهای مختلف، طی سالهای چند دهه اخیر، زیر فشار صنایع بزرگ، مبادله کالا و سرمایه مالی، با سرعت به پیش رفته باشد، باز تفاوت زیادی میان آنها باقی مانده است، بدین معنی که ما میان شش کشور نام برده، از یک سو کشورهای سرمایه داری جوانی را مشاهده می کنیم که با سرعت فوق العاده رشد می کنند (آمریکا، آلمان، ژاپن) و از سوی دیگر کشورهای قدیمی سرمایه داری که رشد آنها در دوران اخیر بسی کندتر از آن سه کشور بوده است (فرانسه و انگلیس)، و سرانجام کشوری را که از نظر اقتصادی واپس مانده تر از همه آنهاست می بینیم (روسیه) که در آن امپریالیسم سرمایه داری مدرن را، شبکه بسیار انبوهی از مناسبات ماقبل سرمایه داری فرو پوشانده است.

ما مستعمرات ناچیز دُول کوچک را نیز در رده تصرفات مستعمراتی دُول بزرگ قرار دادیم. این مستعمرات نزدیک‌ترین آماج «تقسیم مجدد» ممکن و محتمل مستعمرات هستند. این دُول کوچک، مستعمرات خود را غالباً فقط در نتیجه وجود تضاد میان منافع دُول بزرگ و کشمکش آنها با یکدیگر و غیره، یعنی در نتیجه عواملی که مانع توافق آنان بر سر تقسیم غنیمت می‌شود، می‌توانند حفظ کنند. و اما در مورد کشورهای «نیمه‌مستعمره» باید گفت که این کشورها نموداری از آن اشکال گذار هستند که در همه عرصه‌های طبیعت و زندگی مشاهده می‌شوند. سرمایه مالی در مجموع روابط اقتصادی و در مجموع مناسبات بین‌المللی چنان نیروی بزرگ و به اصطلاح قاطعی است که حتی کشورهای دارای کامل‌ترین استقلال سیاسی را نیز می‌تواند به تبعیت از خود وادارد و در واقع هم وامی‌دارد. نمونه‌های آن را ما هم‌اکنون خواهیم دید. ولی بدیهی است که حد اعلای «راحتی» و حداکثر فایده را برای سرمایه مالی آن شکلی از تبعیت تأمین می‌کند که با از دست رفتن استقلال سیاسی کشورها و خلق‌های تحت تبعیت همراه باشد. کشورهای نیمه‌مستعمره در این زمینه نمونه جامعی از یک «حد وسط» هستند. روشن است که مبارزه بر سر این کشورهای نیمه‌وابسته در دوران سرمایه مالی، یعنی در دورانی که تقسیم بقیه بخش‌های جهان به پایان رسیده است، می‌بایست حدّت خاصی کسب کند.

سیاست استعماری و امپریالیسم پیش از مرحله جدید سرمایه‌داری و حتی پیش از سرمایه‌داری نیز وجود داشته است. روم باستان که بر بنیاد بردگی استوار بود، سیاست استعماری و امپریالیسم اعمال می‌کرد. ولی اظهار نظرهای «کلی» درباره امپریالیسم که در آن تفاوت بنیادی میان صورت‌بندی‌های اقتصادی - اجتماعی از یاد می‌رود یا تحت الشعاع قرار می‌گیرد، ناگزیر مبتذلات پوچ یا لافزنی‌های نظیر «مقایسه روم کبیر با بریتانیای کبیر»^{*} از کار درمی‌آید. حتی سیاست استعماری سرمایه‌داری در مراحل پیشین آن با سیاست استعماری سرمایه مالی تفاوت ماهوی دارد.

* - ج. پ. لوکاس: «روم کبیر و بریتانیای کبیر»، اکسفورد، سال ۱۹۱۲، یا گراف کرومر: «امپریالیسم باستانی و کنونی»، لندن، سال ۱۹۱۰.

ویژگی بنیادی سرمایه‌داری امروز عبارت است از فرمانروایی گروه‌بندی‌های انحصاری کارفرمایان کلان. این انحصارها بیش از هر وقت زمانی استوارند که تمام منابع مواد خام در یک دست قبضه می‌شود و ما دیدیم که گروه‌بندی‌های بین‌المللی سرمایه‌داران با چه حرارتی می‌کوشند تا حریف خود را از هرگونه امکان رقابت محروم سازند و مثلاً کلیه اراضی دارای معادن آهن یا منابع نفت و غیره را بخرند. داشتن مستعمره به تنهایی تضمین کاملی است برای موفقیت انحصار در قبال هرگونه پیش‌آمدی در مبارزه علیه رقیب، حتی در قبال این پیش‌آمد که حریف بخواهد با وضع قانون انحصار دولتی از خود دفاع کند. هر اندازه سطح رشد سرمایه‌داری بالاتر باشد، هر اندازه کمبود مواد خام بیشتر احساس شود و هر اندازه رقابت و تلاش برای دستیابی به منابع مواد خام سراسر جهان حادث‌تر باشد، آتش مبارزه برای تصرف مستعمرات تیزتر است. شیلدر می‌نویسد:

«می‌توان دعوی زیرین را که در نظر برخی‌ها ممکن است ضد و نقیض بنماید، به میان کشید: امکان اینکه افزایش جمعیت شهری - صنعتی در آینده کم و بیش نزدیک به مانع کمبود مواد خام برای صنایع برخورد کند بسی بیشتر از آن است که به مانع کمبود خواربار، برخورد کند.»

مثلاً کمبود چوب که روزبه‌روز گران‌تر می‌شود و کمبود چرم و مواد خام برای صنایع بافندگی، حذت می‌پذیرد.

«گروه‌بندی‌های صاحبان صنایع می‌کوشند میان کشاورزی و صنایع در تمام گستره اقتصاد جهانی توازن ایجاد کنند. برای مثال می‌توان اتحاد بین‌المللی گروه‌بندی‌های صاحبان صنایع نخ‌ریسی (با الیاف پنبه) را که از سال ۱۹۰۴ در چند کشور از مهم‌ترین کشورهای صنعتی وجود دارد، و نیز اتحاد اروپایی گروه‌بندی‌های صاحبان صنایع نخ‌ریسی (با الیاف کتان) را که سپس در سال ۱۹۱۰ از روی نمونه آن تأسیس شد، نام برد.»*

* - شیلدر. همان کتاب، ص ۳۸-۴۲.

البته رفرمیست‌های بورژوا و در میان آنها به‌خصوص کائوتسکیست‌های امروز با اشاره به این که مواد خام را «می‌شود» بدون توسل به سیاست استعماری «پُرخرج و خطرناک» در بازار آزاد به دست آورد یا با اشاره به این که عرضه مواد خام را «می‌شود» از راه بهبود «ساده» وضع عمومی کشاورزی بسی افزایش داد، می‌کوشند این گونه واقعیات را کم اهمیت جلوه دهند. ولی چنین اشاراتی مدح امپریالیسم و آرایش چهره آن از کار درمی‌آید، زیرا ویژگی عمده سرمایه‌داری امروزی یعنی انحصارات را به دست فراموشی می‌سپارد. بازار آزاد روزبه‌روز بیشتر به عرصه روزگاران گذشته می‌پیوندد و سندیکاها و تراست‌های انحصاری روزبه‌روز عرصه آن را تنگ‌تر می‌کنند. بهبود «ساده» وضع کشاورزی هم در بهبود وضع توده‌ها، افزایش دستمزد و کاهش سود خلاصه می‌شود. و اما تراست‌هایی که بتوانند به جای تصرف مستعمرات در فکر بهبود وضع توده‌ها باشند، جز در پندار رفرمیست‌های چاپلوس، در کجا یافت می‌شوند؟

برای سرمایه مالی علاوه بر منابع کشف شده مواد خام، منابع احتمالی این مواد نیز اهمیت دارد، زیرا تکنیک در دوران ما با سرعتی شگرف پیشرفت می‌کند و زمین‌هایی که امروز بی‌استفاده هستند، ممکن است فردا در صورت کشف شیوه‌های جدید (که فرضاً یک بانک بزرگ با تشکیل هیئت خاصی از مهندسان و کارشناسان کشاورزی و غیره می‌تواند بدان تحقق بخشد) یا صرف مبالغ هنگفت سرمایه، قابل استفاده شوند. این مطلب در مورد اکتشاف ثروت‌های معدنی و شیوه‌های جدید تبدیل این یا آن ماده خام و قابل استفاده کردن آن و غیره و غیره نیز، صادق است. از اینجاست تلاش ناگزیر سرمایه مالی برای بسط قلمرو اقتصادی و حتی بسط قلمرو خویش به طور اعم. همان‌گونه که تراست‌ها دارایی خود را با در نظر گرفتن سودهای «محتمل» آینده (نه سودهای فعلی)، با در نظر گرفتن نتایج آتی انحصار، دو برابر و سه برابر ارزش واقعی به سرمایه بدل می‌کنند، به همان‌گونه نیز سرمایه مالی به طور اعم، با توجه به منابع احتمالی مواد خام و از ترس عقب ماندن در پیکار دیوانه‌وار بر سر آخرین تکه‌های مناطق هنوز تقسیم نشده جهان یا بر سر تقسیم

مجدد تکه‌های تقسیم شده، می‌کوشد زمین‌های هرچه بیشتری را، از هر نوع و در هر جا و به هر شیوه‌ای که باشد، در چنگ خود قبضه کند. سرمایه‌داران انگلیسی به وسایل گوناگون می‌کوشند تولید پنبه را در مستعمره خود مصر، افزایش دهند؛ در سال ۱۹۰۴ از مجموع ۲/۳ میلیون هکتار زمین زراعتی در مصر، ۰/۶ میلیون هکتار یعنی بیش از یک چهارم آن، زیر کشت پنبه بود. روس‌ها نیز در مستعمره خود ترکستان به همین طریق عمل می‌کنند، زیرا بدین‌سان با سهولت بیشتری می‌توانند رقبای خارجی خود را در هم کوبند و منابع مواد خام را به انحصار خود درآورند و تراست بافندگی کم‌خرج‌تر و سودآورتری تشکیل دهند که تولید آن در مؤسسات «فراگیر»^{*} یعنی در مؤسساتی انجام گیرد که در آن تمام مراحل تولید پنبه و تهیه فراورده‌های آن، در یک دست متمرکز باشد.

منافع ناشی از صدور سرمایه نیز انگیزه‌ای است برای تصرف مستعمرات، زیرا در بازار مستعمرات بهتر می‌توان (و گاه فقط در آنجا است که می‌توان) از طرق انحصاری، رقیب را از میدان به در کرد، سفارش برای خود گرفت، «ارتباطات» لازم برقرار ساخت و غیره.

آن رونمای غیراقتصادی که بر بنیاد سرمایه مالی بالا می‌آید، سیاست سرمایه مالی و ایدئولوژی آن تمایل به تصرفات مستعمراتی را تشدید می‌کند. هیلفردینگ به درستی می‌گوید: «سرمایه مالی آزادی نمی‌خواهد، فرمانروایی می‌خواهد». و اما یک مؤلف بورژوایی فرانسه، گویی در ادامه و تکمیل افکار پیش‌گفته سسیل رودس، می‌نویسد علل اجتماعی را نیز باید به علل اقتصادی سیاست استعماری امروزین، افزود:

«در نتیجه دشواری‌های فزاینده زندگی که علاوه بر توده‌های کارگر دامن گیر طبقات متوسط نیز هست، ما می‌بینیم که چگونه در تمام کشورهای دارای تمدن قدیمی بی‌تابی و برآشفستگی و

* - فراگیری = Combination = Комбинация (ترکیب). در این ترجمه ما این واژه را با وجود نارسایی آن، به علت آنکه هم‌اکنون لفظ «فراگیر» عملاً در موارد مشخص به کار می‌رود، به عنوان معادل این اصطلاح خارجی به کار خواهیم برد، معادل «مجتمع» نیز به معنی «فراگیر» به کار می‌رود. مترجم.

بیزاری به حدی می‌رسد که آرامش همگانی را تهدید می‌کند. این نیروی عصبان‌گر بیرون جهیده از چارچوب معین طبقاتی را باید مهار کرد و در خارج از کشور به کارهای بزرگ واداشت تا جلوی انفجار آن در داخل گرفته شود.*

وقتی از سیاست استعماری امپریالیسم سرمایه‌داری سخن می‌رود، باید متوجه بود که سرمایه‌مالی و سیاست بین‌المللی مربوط به آن که خلاصه‌اش مبارزه میان دُول بزرگ برای تقسیم اقتصادی و سیاسی جهان است، یک سلسله اشکال‌گذار به وابستگی برای دولت‌ها پدید می‌آورد. صفت مشخصه این دوران فقط وجود دو گروه اساسی کشورها یعنی کشورهای مستعمره‌دار و کشورهای مستعمره نیست، بلکه اشکال گوناگون کشورهای وابسته یعنی کشورهایی که اسماً استقلال سیاسی دارند، ولی در دام وابستگی مالی و دیپلماتیک گرفتارند، نیز هست. در صفحات پیش به یکی از این اشکال یعنی به شکل نیمه‌مستعمره اشاره کردیم. به عنوان نمونه دیگر می‌توان مثلاً آرژانتین را در نظر گرفت.

شولتسه گورنیتس ضمن کتاب خود درباره امپریالیسم بریتانیا می‌نویسد: «آمریکای جنوبی، خاصه آرژانتین، در چنان وابستگی مالی به لندن قرار دارد، که آن را تقریباً باید مستعمره بازرگانی انگلیس نامید.»**

شیلدر بر پایه گزارش‌های سال ۱۹۰۹ کنسول اتریش - هنگری در بوئنوس آیرس، میزان سرمایه‌گذاری‌های انگلیس را در آرژانتین ۸ میلیارد و ۷۵۰ میلیون فرانک تخمین زده است. به آسانی می‌توان در نظر خود مجسم ساخت که سرمایه مالی انگلیس و «یار» وفادار این سرمایه یعنی دیپلماسی در نتیجه

* - وال (Wahl): «فرانسه در مستعمرات»، به نقل از کتاب هانری روسیه (Russier): «تقسیم اقیانوسیه»، پاریس، سال ۱۹۰۵، ص ۱۶۵.

** - شولتسه گورنیتس: «امپریالیسم بریتانیا و بازرگانی آزاد انگلیس در آغاز قرن بیستم»، لایپزیگ، سال ۱۹۰۶، ص ۳۱۸، سارتوریوس فن والترس هائوزن (Sartorius v. Waltershausen) نیز در کتاب خود تحت عنوان «سیستم اقتصادی سرمایه‌گذاری در خارجه» همین نکته را یادآور شده است. رجوع شود به صفحه ۴۶ کتاب او، چاپ برلن، سال ۱۹۰۷.

این امر چه ارتباطات محکمی با بورژوازی آرژانتین و با محافل رهبری کننده مجموع زندگی اقتصادی و سیاسی آن کشور، برقرار می‌سازد.

نمونه پرتقال با جزیی تفاوت، نشانگر همین شکل وابستگی مالی و دیپلماتیک است. پرتقال کشوری است مستقل و حاکم بر سرنوشت خویش، ولی عملاً از بیش از ۲۰۰ سال پیش یعنی از هنگام جنگ بر سر جانشینی سلطنت اسپانیا (۱۷۰۱-۱۷۱۴) تحت‌الحمایه انگلیس است. انگلیس از این کشور و از مستعمرات آن برای تحکیم مواضع خود در مبارزه علیه دشمنان خویش اسپانیا و فرانسه دفاع کرده و در عوض مزایای بازرگانی و شرایط بهتری برای صدور کالا و خاصه صدور سرمایه به پرتقال و مستعمرات آن و نیز امکان استفاده از بنادر و جزایر پرتقال و سیستم‌های تلگراف آن و غیره و دست آورده است.* البته چنین مناسباتی همیشه میان دُول بزرگ و دُول کوچک وجود داشته است، ولی در دوران امپریالیسم سرمایه‌داری این مناسبات به یک سیستم عام و به جزئی از کل مناسبات موجود در عرصه «تقسیم جهان» و به حلقه‌ای از زنجیر معاملات سرمایه مالی سراسر جهان بدل می‌شود.

برای اتمام بررسی مسئله تقسیم جهان، نکته زیر را هم باید خاطر نشان کنیم: تنها مطبوعات آمریکایی و انگلیسی نیستند که اوّلی پس از جنگ اسپانیا-آمریکا و دوّمی پس از جنگ انگلیس-بوئر مسئله تقسیم جهان را در پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم به طور کاملاً بی‌پرده و صریح مطرح کرده‌اند و تنها مطبوعات آلمان که با «حق و حسد» بیش از همه مراقب اعمال «امپریالیسم انگلیس» بودند، به ارزیابی منظم این امر نپرداخته‌اند، بلکه مطبوعات بورژوایی فرانسه نیز این مسئله را تا آنجا که از نظرگاه بورژوایی میسر بوده است، به حد کافی صریح و گسترده مطرح ساخته‌اند. در این زمینه به کتاب یکی از مورخین به نام دریو (Driault) تحت عنوان «مسائل سیاسی و اجتماعی در پایان قرن نوزدهم» مراجعه می‌کنیم که در فصل مربوط به «دُول بزرگ و تقسیم جهان» نوشته است:

*- شیلدر، همان کتاب، جلد ۱، ص ۱۶۰-۱۶۱.

«طی سال‌های اخیر تمام مناطق اشغال نشده جهان، به استثنای چین، توسط دُول اروپا و آمریکای شمالی اشغال شده است. در این زمینه تاکنون چند تصادم و جابه‌جا شدن مراکز نفوذ صورت گرفته که پیش‌درآمد انفجارهای هولناک‌تری در آینده نزدیک است. زیرا باید عجله کرد: مللی که تاکنون بی‌نصیب مانده‌اند، با این خطر روبه‌رو هستند که دیگر هیچ‌گاه به سهم خود نرسند و در بهره‌کشی عظیم از جهان که یکی از واقعیات بنیادی قرن آینده (یعنی قرن بیستم) خواهد بود، شرکت نورزند. به همین جهت، این اواخر تب توسعه‌طلبی‌های استعماری، یعنی «امپریالیسم»، که چشمگیرترین خصیصه پایان قرن نوزدهم است، سراسر اروپا و آمریکا را فرا گرفته است.»

نگارنده افزوده است که:

«در این تقسیم جهان، در این تلاش تب‌آلود برای دست یافتن به گنجینه‌ها و بازارهای بزرگ جهان، نیروی نسبی امپراتوری‌هایی که در این قرن نوزدهم تشکیل شده‌اند. با جایی که ملت‌های تشکیل دهنده این امپراتوری‌ها در اروپا احراز می‌کنند، هیچ‌گونه تناسبی ندارد. دُولی که در اروپا موقعیت برتر دارند و تعیین‌کننده مقدرات آنند، از همین موقعیت برتر در سراسر جهان برخوردار نیستند. ولی چون اقتدار استعماری و امید دست یافتن به ثروت‌های هنوز به حساب نیامده مسلماً تأثیر خود را در نیروی نسبی دُول اروپایی اعمال خواهد کرد، مسئله استعمار و به بیان دیگر «امپریالیسم» که هم‌اکنون نیز وضع سیاسی را در خود اروپا تغییر داده است، این وضع را بیش از پیش تغییر خواهد داد.»*

*- ژ. دریو: «مسائل سیاسی و اجتماعی» پاریس، سال ۱۹۰۰، ص ۲۹۹.

۷- امپریالیسم مرحله خاصی از تکامل سرمایه‌داری است

حال باید بکوشیم نکاتی را که تاکنون دربارهٔ امپریالیسم بیان داشته‌ایم، جمع‌بندی کنیم و نتایج مشخص از آن به دست آریم. امپریالیسم با تکامل و ادامهٔ مستقیم خواص بنیادی سرمایه‌داری به طور اعم، پدید آمد. ولی سرمایه‌داری فقط در مرحله معین و بسیار پیشرفتهٔ تکامل خود، به امپریالیسم سرمایه‌داری بدل شد و این هنگامی بود که جریان تبدیل برخی از خواص بنیادی سرمایه‌داری به ضد خود این خواص، آغاز گردید و علایم مشخصهٔ دوران گذار از سرمایه‌داری به صورت‌بندی اجتماعی - اقتصادی عالی‌تر شکل گرفت و کاملاً نمودار شد. نکته‌ای که از نظر اقتصادی در این روند جنبه اساسی دارد آن است که رقابت آزاد سرمایه‌داری جای خود را به انحصارهای سرمایه‌داری می‌دهد. رقابت آزاد خصیصهٔ بنیادی سرمایه‌داری و تولید کالایی به طور اعم است. انحصار، نقیض مستقیم رقابت آزاد است، ولی رقابت آزاد در برابر چشم ما به انحصار بدل شد بدین معنی که تولید بزرگ پدید آورد و تولید کوچک را از میدان به در کرد، تولید بزرگ را به تولید کلان تبدیل کرد و تراکم سرمایه را بدانجا رساند که انحصار از آن پدید آمد و اکنون نیز پدید می‌آید. انحصار عبارت است از: کارتل‌ها، سندیکاها، تراست‌ها و نیز سرمایهٔ حدود ده بانک که با سرمایهٔ این مؤسسات انحصاری درآمیخته است و خود این بانک‌ها هم با میلیاردها سر و کار دارند. و اما انحصارها در همان حال که از رقابت آزاد بر می‌خیزند، رقابت را از میان نمی‌برند، بلکه مافوق

آن و کنار آن قرار می‌گیرند و بدین‌سان یک سلسله تضادها و اصطکاک‌ها و برخورد‌های بسیار سخت و تند پدید می‌آورند. انحصار عبارت است از گذار از سرمایه‌داری به نظام عالی‌تر.

اگر تعریف حتی‌المقدور کوتاه‌تری برای امپریالیسم لازم باشد، باید گفته شود که امپریالیسم مرحله انحصاری سرمایه‌داری است. چنین تعریفی عمده‌ترین نکته را در بر خواهد داشت، زیرا از یک‌سو سرمایه‌ی مالی عبارت است از سرمایه‌ی بانکی چند بانک کلان انحصارگر که با سرمایه‌ی گروه‌بندی‌های انحصاری صاحبان صنایع درآمیخته است، و از سوی دیگر تقسیم جهان عبارت است از پایان انتقال از مرحله سیاست استعماری توسعه‌طلبی بلامنازع و در مناطقی که توسط هیچ‌یک از دُول سرمایه‌داری اشغال نشده است، به مرحله سیاست استعماری تملک انحصاری مناطق از جهان که کار تقسیم آنها پایان یافته است.

ولی تعریف‌هایی بسیار کوتاه گرچه راحت هستند، زیرا نکته عمده را در بر دارند، ولی چون باید علایم مشخصه بسیار مهم پدیده مشمول تعریف را به طور خاص از آنها استنتاج کرد، کافی نیستند. بدین جهت، بدون فراموش کردن اهمیت مشروط و نسبی همه تعریف‌های به طور اعم، که هیچ‌گاه نمی‌توانند روابط همه‌جانبه پدیده را در تمام جریان تکامل آن فرا گیرند، باید چنان تعریفی برای امپریالیسم بیان داشت که پنج علامت بنیادی آن، یعنی علایم زیرین را در بر گیرد: ۱) رسیدن تراکم تولید و تراکم سرمایه به چنان درجه بالایی از رشد که انحصارات دارای نقش قاطع در زندگی اقتصادی را پدید آورده است؛ ۲) درآمیزی سرمایه‌ی بانکی با سرمایه‌ی صنعتی و ایجاد الیگارش‌ی مالی بر پایه این «سرمایه مالی»؛ ۳) صدور سرمایه از صدور کالا متمایز می‌شود و اهمیت خاص کسب می‌کند؛ ۴) تشکیل گروه‌بندی‌های انحصاری بین‌المللی سرمایه‌داران که جهان را میان خود تقسیم می‌کنند؛ و ۵) پایان تقسیم ارضی جهان میان بزرگ‌ترین دُول سرمایه‌داری. امپریالیسم عبارت است از سرمایه‌داری در مرحله‌ای از تکامل خود که در آن تسلط انحصارات و سرمایه‌ی مالی تثبیت شده، صدور سرمایه اهمیت بارز کسب کرده، تقسیم جهان

میان تراست‌های بین‌المللی آغاز شده و تقسیم سراسر جهان میان بزرگ‌ترین کشورهای سرمایه‌داری پایان یافته است.

ما پایین‌تر باز هم خواهیم دید که اگر فقط مفاهیم بنیادی صرفاً اقتصادی (که تعریف مذکور فقط بدان‌ها محدود است) منظور نظر نباشد، بلکه جای مرحله کنونی سرمایه‌داری در پویه تاریخ در قیاس با سرمایه‌داری به طور کلی یا رابطه میان امپریالیسم و دو جریان اساسی جنبش کارگری نیز در نظر گرفته شود، آن وقت چگونه می‌توان و باید امپریالیسم را به گونه دیگری تعریف کرد. ولی اکنون باید خاطر نشان کنیم که امپریالیسم به مفهومی که در بالا از آن سخن رفت، بی‌شک مرحله خاصی از تکامل سرمایه‌داری است. برای آن که خواننده بتواند تصور حتی‌الامکان مستدل‌تری از امپریالیسم داشته باشد، ما به عمد کوشیدیم تا هرچه بیشتر اقوال آن اقتصاددانان بورژوا را نقل کنیم که مجبورند واقعیات کاملاً مسلم و انکارناپذیر مربوط به اقتصاد امروزی سرمایه‌داری را بپذیرند. به همین منظور نیز اطلاعات آماری مفصلی ذکر کردیم که بر اساس آنها می‌توان دید سرمایه مالی چه اندازه افزایش یافته است و غیره، و تبدیل کمیت به کیفیت یعنی گذار از سرمایه‌داری پیشرفته به امپریالیسم، در چه زمینه خاصی نمودار شده است. البته نیازی به گفتن نیست که در طبیعت و جامعه مرزها همه مشروط و متغیرند و لذا نادرست است اگر مثلاً بر سر این مطلب که استقرار «نهایی» امپریالیسم در چه سالی یا در چه دهه‌ای انجام گرفته است، به بحث پرداخته شود.

ولی درباره تعریف امپریالیسم در درجه اول باید با کارل کائوتسکی، تئورسین عمده مارکسیست در دوران به اصطلاح انترناسیونال دوم، یعنی دوران ۲۵ ساله ۱۸۹۹-۱۹۱۴، به بحث پرداخت. کائوتسکی در سال ۱۹۱۵ و حتی از آن هم دورتر در نوامبر ۱۹۱۴، به نحوی کاملاً قاطع با اندیشه‌های بنیادی مصرحه در تعریفی که ما از امپریالیسم بیان داشتیم به مخالفت برخاست و اعلام داشت که: امپریالیسم را باید نه به مفهوم «فاز» یا مرحله‌ای از رشد اقتصاد، بلکه به مفهوم سیاست و آن هم سیاست مشخصی که سرمایه مالی آن را «مرجع می‌شمارد» تلقی کرد؛ امپریالیسم را نمی‌توان

با «سرمایه‌داری امروزی» «یکسان گرفت»، اگر امپریالیسم به مفهوم «تمام پدیده‌های سرمایه‌داری امروزی» یعنی کارتل‌ها، حمایت گمرکی، تسلط صاحبان سرمایه مالی و سیاست استعماری تلقی شود، آن وقت صحبت از ضرورت امپریالیسم برای سرمایه‌داری «تکرار مکرر بسیار خنکی» از کار در خواهد آمد، زیرا در آن صورت «طبیعی است که امپریالیسم برای سرمایه‌داری ضرورت حیاتی دارد» و غیره. برای آنکه فکر کائوتسکی به دقیق‌ترین نحو بیان شده باشد، به نقل تعریفی می‌پردازیم که او دربارهٔ امپریالیسم بیان داشته است و مستقیماً در جهت خلاف ماهیت اندیشه‌هایی است که ما بیان می‌داریم (زیرا کائوتسکی دیری است که از اعتراضات کسانی از اردوگاه مارکسیست‌های آلمانی که طی سالیان دراز این اندیشه‌ها را تبلیغ کرده‌اند به عنوان اعتراضات جریان معینی در مارکسیسم، اطلاع دارد).
به موجب تعریف کائوتسکی:

«امپریالیسم محصول سرمایه‌داری صنعتی دارای سطح عالی رشد است. امپریالیسم یعنی تمایلی که هر ملت (Nation مترجم). سرمایه‌دار دارای نظام صنعتی ابراز می‌دارد برای آنکه سرزمین‌های هر چه بزرگ‌تر دارای نظام فلاحی را (تکیه روی کلمه از کائوتسکی است)، بدون توجه به اینکه چه ملت‌هایی در آنها ساکنند، به سرزمین خود ملحق سازد یا تحت تسلط خود درآورد.»*

این تعریف اصلاً به هیچ دردی نمی‌خورد، زیرا به طور یک‌جانبه و به بیان دیگر خودسرانه فقط مسئله ملی را برجسته می‌کند (گو اینکه این مسئله، هم به خودی خود و هم در ارتباطش با امپریالیسم، حائز نهایت اهمیت است) و آن را به طور خودسرانه و نادرست فقط به سرمایه صنعتی کشورهای که سرزمین ملل دیگر را به خود ملحق می‌سازند، مربوط می‌کند و به همین طرز خودسرانه و نادرست نیز موضوع الحاق سرزمین‌های دارای نظام فلاحی را در ردهٔ اول

* - مجلهٔ "Die Neue Zeit"، ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۱۴، شمارهٔ ۲، (سی و دومین سال انتشار)، ص ۹۰۹ و نیز همان مجله، سال ۱۹۱۵، شمارهٔ ۲، ص ۱۰۷ و صفحات بعد.

قرار می‌دهد.

امپریالیسم عبارت است از تمایل به الحاق‌طلبی چنین است ماحصل بخش سیاسی تعریف کائوتسکی. این مطلبی است درست، اما بسیار ناقص، زیرا امپریالیسم سیاسی به طور کلی عبارت است از تمایل به اِعمال زور. ولی آنچه که در اینجا مورد توجه ماست، جانب اقتصادی مسئله است که خود کائوتسکی در تعریف خود به میان کشیده است. نادرستی‌های تعریف کائوتسکی بلافاصله به چشم می‌خورد. خصیصه امپریالیسم اتفاقاً سرمایه صنعتی نیست، بلکه سرمایه مالی است. تصادفی نیست که آنچه در فرانسه از سال‌های هشتاد قرن گذشته موجب حد اعلای تشدید سیاست الحاق‌طلبی (استعماری) شد، همان افزایش بسیار سریع سرمایه مالی در عین تضعیف سرمایه صنعتی بود. آنچه که صفت مشخصه امپریالیسم را تشکیل می‌دهد فقط تمایل به الحاق سرزمین‌های دارای نظام فلاحی نیست، بلکه تمایل به الحاق صنعتی‌ترین سرزمین‌ها نیز هست (اشتهای آلمان برای خوردن بلژیک و اشتهای فرانسه برای خوردن لورن)، زیرا اولاً پایان یافتن تقسیم جهان موجب می‌شود که هنگام تقسیم مجدد به هر سرزمینی دست بیازند، ثانیاً خصیصه ماهوی امپریالیسم عبارت است از رقابت چند دولت بزرگ با یکدیگر بر سر سرکردگی (هژمونی. مترجم.) و به بیان دیگر بر سر متصرفات ارضی، منتها نه مستقیماً برای خود، بلکه بیشتر برای تضعیف طرف مخالف و تخریب مبانی سرکردگی آن (بلژیک برای آلمان به عنوان تکیه‌گاه علیه انگلیس، و بغداد برای انگلیس به عنوان تکیه‌گاه علیه آلمان، اهمیت خاص دارد و غیره).

کائوتسکی به ویژه و بارها به انگلیسی‌ها که گویا مفهوم صرفاً سیاسی واژه امپریالیسم را به همان مفهوم مورد نظر او یعنی کائوتسکی وضع کرده‌اند، استناد می‌ورزد. ما نیز به هوبسن انگلیسی مراجعه می‌کنیم و در کتاب «امپریالیسم» او که در سال ۱۹۰۲ منتشر شده است، چنین می‌خوانیم:

«وجه تمایز امپریالیسم جدید با امپریالیسم قدیم این است که اولاً در دوران امپریالیسم جدید، به جای تلاش‌های یک امپراتوری توسعه‌یابنده، تئوری و پراتیک امپراتوری‌های

رقابت‌گری معمول می‌شود که همه آنها برای توسعه‌طلبی سیاسی و تحصیل مزایای بازرگانی، ولع یکسانی از خود نشان می‌دهند و ثانیاً منافع سرمایه مالی یا منافع ناشی از سرمایه‌گذاری بر منافع بازرگانی تفوق می‌یابد.*

پس می‌بینیم که استناد در بست کائوتسکی به همه انگلیسی‌ها، در واقعیت امر به هیچ‌وجه صحیح نیست (او حداکثر می‌توانست به امپریالیست‌های مبتذل انگلیسی یا ستایشگران آشکار امپریالیسم استناد ورزد). ما می‌بینیم که کائوتسکی علی‌رغم دعوی خود در مورد ادامه دفاع از مارکسیسم، در قیاس با هوبسن سوسیال‌لیبرال عملاً یک گام به پس می‌گذارد، زیرا هوبسن دو ویژگی «تاریخی مشخص» امپریالیسم یعنی: (۱) رقابت چند امپریالیسم و (۲) تفوق فینانسیست بر بازرگان را درست‌تر در نظر می‌گیرد (کائوتسکی با تعریف خود اتفاقاً خصلت تاریخی مشخص را به مسخره می‌گیرد!). خلاصه اینکه اگر به طور عمده صحبت از این باشد که کشور صنعتی کشور دارای نظام فلاحی را به خود ملحق می‌کند، آن وقت نقش بازرگان است که تفوق پیدا خواهد کرد. تعریف کائوتسکی نه تنها نادرست و غیرمارکسیستی است، بلکه علاوه بر آن، همان‌گونه که پایین‌تر خواهیم دید، پایه‌ای است برای سیستم کاملی از نظریات که در تمام جهات، هم با تئوری مارکسیستی و هم با پراتیک مارکسیستی پیوند می‌گسلد. بحثی که کائوتسکی درباره الفاظ به راه انداخته است مبنی بر اینکه آیا مرحله جدید سرمایه‌داری باید امپریالیسم نامیده شود یا مرحله‌ای از سرمایه مالی، بحثی است به کلی غیرجدی. هر اسمی که می‌خواهید رویش بگذارید، در اصل مطلب تغییری نمی‌کند. اصل مطلب هم این است که کائوتسکی سیاست امپریالیسم را از اقتصاد آن جدا می‌سازد و الحاق‌طلبی را سیاستی که سرمایه مالی آن را «مرجع می‌شمارد» تفسیر می‌کند و سیاست بورژوازی دیگری را که گویا می‌تواند بر همان پایه سرمایه مالی وجود داشته باشد، در نقطه مقابل آن می‌گذارد. نتیجه آن می‌شود که گویا انحصارها در عرصه اقتصاد می‌توانند با شیوه عمل غیرانحصاری و فارغ از زورگویی و

*- هوبسن: «امپریالیسم»، چاپ لندن، سال ۱۹۰۲، ص ۳۲۴.

استیلاگری در عرصه سیاست هم‌ساز باشند. و نیز نتیجه چنین می‌شود که گویا تقسیم ارضی جهان که کار آن درست در دوران سرمایه مالی به فرجام رسیده است و مبنای ویژگی اشکال کنونی رقابت میان بزرگ‌ترین کشورهای سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد، می‌تواند با سیاست غیرامپریالیستی هم‌ساز باشد. نتیجه‌ای که از همه این‌ها به دست می‌آید عبارت است از لاپوشانی و ساییدن لبه‌های تیز بنیادی‌ترین تضادهای مرحله جدید سرمایه‌داری به جای شکافتن و نمایاندن ژرفای آنها، و به بیان دیگر عبارت است از رفرمیسم بورژوایی به جای مارکسیسم.

کائوتسکی با یکی از مدافعان آلمانی امپریالیسم و الحاق‌طلبی به نام کونف (Kunow) به بحث می‌پردازد. شخص اخیر با وقاحت و بی‌ملاحظه چنین استدلال می‌کند که: امپریالیسم عبارت است از سرمایه‌داری مدرن؛ سرمایه‌داری روندی است ناگزیر و مرفی، پس امپریالیسم مرفی است، پس بر امپریالیسم باید سجده برد و آن را ثنا خواند! و این چیزی است شبیه به همان کاریکاتوری که ناردنیک‌ها در سال‌های ۱۸۹۴-۱۸۹۵ از مارکسیست‌های روس می‌ساختند و می‌گفتند: حال که مارکسیست‌ها سرمایه‌داری را در روسیه روندی ناگزیر و مرفی می‌شمارند، پس باید میخانه باز کنند و به پروردن سرمایه‌داری پردازند. و اما کائوتسکی علیه کونف زبان به اعتراض می‌گشاید و می‌گوید: نخیر، امپریالیسم، سرمایه‌داری مدرن نیست، بلکه فقط یکی از اشکال سیاست سرمایه‌داری مدرن است و ما می‌توانیم و باید علیه این سیاست، علیه امپریالیسم، علیه الحاق‌طلبی مبارزه کنیم و غیره.

این اعتراض به ظاهر معقول می‌نماید، ولی در واقعیت امر با تبلیغ آشتی با امپریالیسم که به شیوه‌های ظریف‌تر و استتار شده‌تر (و لذا خطرناک‌تر) انجام می‌گیرد، فرقی ندارد، زیرا «مبارزه» علیه سیاست تراست‌ها و بانک‌ها به قسمی که دست به ترکیب پایه‌های اقتصاد تراست‌ها و بانک‌ها نخورد، چیزی جز رفرمیسم و پاسیفیسم بورژوایی نیست و چیزی جز آرزوهای ساده‌دلانه و بی‌آزار از کار در نمی‌آید. نادیده انگاشتن تضادهای موجود و فراموش کردن مهم‌ترین آنها به جای شکافتن و نمایاندن تمام ژرفای این تضادها - چنین است

تئوری کائوتسکی که هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم ندارد. و روشن است که یک چنین «تئوری» فقط به امر دفاع از فکر وحدت با کونف‌ها کمک می‌کند! کائوتسکی می‌نویسد:

«از نظر صرفاً اقتصادی نمی‌توان این امر را امکان‌ناپذیر دانست که سرمایه‌داری مرحله جدید دیگری را هم بگذراند که در آن سیاست کارتل‌ها را به عرصه سیاست خارجی بسط دهد و به بیان دیگر مرحله‌ای را به نام اولترا امپریالیسم بگذراند.»*
 مرحله اولترا امپریالیسم یعنی مرحله فراسوی امپریالیسم یا اتحاد امپریالیسم‌های سراسر جهان به‌جای مبارزه آنها علیه یکدیگر، مرحله موقوف شدن جنگ‌ها در نظام سرمایه‌داری، مرحله بهره‌کشی مشترک از جهان توسط سرمایه ملی که در مقیاس بین‌المللی متحد شده است.»**

ما ناچاریم باز هم به این تئوری «اولترا امپریالیسم» بازگردیم تا به تفصیل نشان دهیم که این تئوری چه اندازه قطعی و بی‌بازگشت از مارکسیسم دور می‌شود و با آن پیوند می‌گسلد. ولی اینجا بر وفق طرح کلی که برای این کتاب تهیه کرده‌ایم، باید نخست نظری به آمارهای اقتصادی دقیق مربوط به این مسئله بیفکنیم. آیا «اولترا امپریالیسم» «از نظر صرفاً اقتصادی» امکان‌پذیر است یا این دعوی اولترا جفنگ است؟

اگر غرض از تأکید «از نظر صرفاً اقتصادی» یک تجرید «صرف» باشد، آن وقت همه مطالبی که می‌توان گفت در این حکم خلاصه می‌شود: تکامل در جهت انحصار جهانی واحد، در جهت تراست جهانی واحد انجام می‌گیرد. این امری است مسلم، ولی در عین حال تأکیدی است به کلی بی‌محتوا، مثل اینکه گفته شود: تکامل در جهت تولید محصولات غذایی در آزمایشگاه‌ها «انجام می‌گیرد». «تئوری» اولترا امپریالیسم به چنین مفهومی همان اندازه

*- مجله "Die Neue Zeit"، ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۱۴، شماره ۲ (سی و دومین سال انتشار)، ص ۹۲۱، و نیز همین مجله: سال ۱۹۱۵، ص ۱۰۷ و صفحات بعد.

** - همان مجله، ۳۰ آوریل ۱۹۱۵، شماره ۱، ص ۱۴۴.

جفنگ است که «تئوری اولترا کشاورزی».

ولی اگر بخواهیم از شرایط «صرفاً اقتصادی» در دوران سرمایه مالی به عنوان دوران تاریخی مشخص مربوط به آغاز قرن بیستم سخن گوئیم، آن وقت بهترین پاسخ به تجریدات بی جان «اولترا امپریالیسم» (تجریداتی که فقط به ارتجاعی‌ترین هدف یعنی به انحراف افکار از توجه به ژرفای تضادهای هم‌اکنون موجود، کمک می‌کند)، این خواهد بود که واقعیت اقتصادی مشخص اقتصاد جهانی امروز را در مقابل آن بگذاریم. ضمناً سخنان بی‌محتوای کائوتسکی درباره اولترا امپریالیسم مشوقی است برای یک فکر عمیقاً خطا و مساعد به حال مدافعان امپریالیسم درباره اینکه گویا تسلط سرمایه مالی از شدت ناموزونی‌ها و تضادهای درون اقتصاد جهانی می‌کاهد و حال آنکه در واقعیت امر این تسلط بر شدت آنها می‌افزاید^(۱۶).

ر. کالور در کتاب مختصر خود تحت عنوان «مقدمه‌ای درباره اقتصاد جهانی»* کوششی به کار برده است تا از آمارهای عمده صرفاً اقتصادی که به کمک آنها می‌توان از تناسب‌های درون اقتصاد جهانی در مرز میان قرن نوزدهم و بیستم، تصور مشخصی به دست آورد، نتیجه‌گیری کند. او سراسر جهان را به ۵ «منطقه اقتصادی عمده» تقسیم می‌کند: (۱) اروپای میانه (شامل همه اروپا سوای روسیه و انگلیس)؛ (۲) بریتانیا؛ (۳) روسیه؛ (۴) آسیای شرقی و (۵) آمریکا. ضمناً مستعمرات را در «مناطق» دولت‌هایی که این مستعمرات بدان‌ها تعلق دارند، می‌گنجاند و چند کشور محدود نظیر ایران، افغانستان و عربستان در آسیا، مراکش و حبشه در آفریقا و غیره را که میان این مناطق تقسیم نشده‌اند «کنار می‌گذارد». اینک خلاصه‌ای از آمارهای اقتصادی که او درباره این مناطق ذکر می‌کند:

*- ر. کالور (R. Calwer): «مقدمه‌ای درباره اقتصاد جهانی»، برلن، سال ۱۹۰۶.

خلاصه‌ای از آمارهای اقتصادی ر. کالور (ارقام درون پرانتزها مربوط به مساحت و جمعیت مستعمرات است)								
مناطق عمده اقتصادی جهان	مساحت	جمعیت	راه‌ها و حمل و نقل	وسایل	بازرگانی	صنایع		
	(به میلیون نفر) (۱۹۱۳)	(به میلیون نفر)	(به هزار کیلومتر) راه‌های آهن	(به میلیون تن) ناوگان بازرگانی	(به میلیارد ماری) مجموع صادرات و واردات	(به میلیون تن) استخراج زغال سنگ	(به میلیون تن) استخراج چدن	(به میلیون تن) درگاه‌های صنعتی بافتنی
(۱) اروپای میانه	۲۷/۶ (۲۳/۶)	۳۸۸ (۱۴۶)	۲۰۴	۸	۴۱	۲۵۱	۱۵	۲۶
(۲) بریتانیا	۲۸/۹ (۲۸/۶)	۳۹۸ (۳۵۵)	۱۴۰	۱۱	۲۵	۲۴۹	۹	۱۵
(۳) روسیه	۲۲	۱۳۱	۶۳	۱	۳	۱۶	۳	۷
(۴) آسیای شرقی	۱۲	۳۸۹	۸	۱	۲	۸	۰/۰۲	۲
(۵) آمریکا	۳۰	۱۴۸	۳۷۹	۶	۱۴	۲۴۵	۱۴	۱۹

در این جدول ما سه منطقه دارای سطح بالای رشد سرمایه‌داری را مشاهده می‌کنیم: اروپای میانه، بریتانیا و آمریکا (راه‌ها و وسایل حمل و نقل، بازرگانی و صنایع آنها بسیار گسترش یافته است). از میان کشورهای این مناطق سه کشور بر جهان فرمان می‌رانند: آلمان، انگلیس و ایالات متحده، رقابت امپریالیستی و مبارزه میان آنها به علت آن که آلمان مساحت ناچیز و مستعمرات اندکی دارد، بسیار حاد است. ایجاد «اروپای میانه» کاری است مربوط به آینده که در جریان پیکار شدید پدید می‌آید. مشخصه سراسر اروپا عجزاً تفرقه سیاسی است. برعکس، در منطقه بریتانیا و آمریکا مرکزیت سیاسی در سطح بسیار بالاست، ولی میان مستعمرات بی‌کران اولی و مستعمرات ناچیز دومی عدم تناسب فاحش وجود دارد. در مستعمرات هم سرمایه‌داری تازه به گسترش آغاز نهاده است. مبارزه بر سر آمریکای جنوبی روزبه‌روز بیشتر حدت می‌یابد. سرمایه‌داری در دو منطقه رشد ضعیف دارد: در روسیه و آسیای شرقی.

در اوّلی تراکم جمعیت بسیار اندک و در دوّمی بسیار زیاد است. در اوّلی مرکزیت سیاسی قوی است و دوّمی فاقد آن است. چین را تازه دارند تقسیم می‌کنند و مبارزه بر سر آن میان ژاپن و ایالات متحده و غیره روزبه‌روز شدت بیشتری به خود می‌گیرد.

حال افسانه‌پردازی ساده‌لوحانه کائوتسکی را دربارهٔ اولترا امپریالیسم «مسالمت‌آمیز» با این واقعیت، یعنی با تنوع عظیم وضع اقتصادی و سیاسی، با تفاوت فاحش میان سرعت رشد کشورهای گوناگون و غیره و با مبارزهٔ شدید میان دُول امپریالیستی مقایسه کنید. مگر این تلاش ارتجاعی یک خرده‌بورژوازی مرعوب برای گریختن از واقعیت ترسناک نیست؟ مگر کارتل‌های بین‌المللی که در نظر کائوتسکی نطفه‌های «اولترا امپریالیسم» می‌نمایند (همان‌گونه که تولید حب در آزمایشگاه را «می‌توان» نطفهٔ اولترا کشاورزی نامید)، نمونه‌ای از تقسیم و تقسیم مجدد جهان و گذار از تقسیم مسالمت‌آمیز به تقسیم غیرمسالمت‌آمیز و بالعکس را به ما نشان نمی‌دهند؟ مگر سرمایهٔ مالی آمریکایی و غیره که سراسر جهان را با شرکت آلمان، مثلاً در سندیکای بین‌المللی ریل یا در تراست بین‌المللی کشتی‌رانی بازرگانی، به شیوهٔ مسالمت‌آمیز تقسیم کرده بود، اکنون بر پایهٔ تناسب جدید نیروها که از طرق کاملاً غیرمسالمت‌آمیز تغییر می‌یابد، به تقسیم مجدد جهان مشغول نیست؟

سرمایهٔ مالی و تراست‌ها تفاوت میان سرعت رشد بخش‌های گوناگون اقتصاد جهانی را کاهش نمی‌دهند، بلکه بر آن می‌افزایند. و اما وقتی تناسب نیروها بدین‌سان تغییر کرد، تضاد موجود را، در نظام سرمایه‌داری، با چه وسیله‌ای جز با توسل به نیرو می‌توان حل کرد؟ ارقام بسیار دقیق مربوط به تفاوت سرعت رشد سرمایه‌داری و سرمایهٔ مالی در مجموعه اقتصاد جهانی را اطلاعات و آمارهای راه‌آهن در دسترس ما می‌گذارد.* طی سال‌های چند دههٔ اخیر گسترش امپریالیسم، طول راه‌های آهن بدین‌سان تغییر یافته است:

* - سالنامهٔ آماری دولت آلمان، سال ۱۹۱۵ و نیز بایگانی امور راه‌آهن سال ۱۸۹۲. برخی جزئیات مربوط به چگونگی توزیع راه‌های آهن میان مستعمرات کشورهای گوناگون در سال ۱۸۹۰، به تقریب تعیین شده است.

طول راه‌های آهن (به هزار کیلومتر)			
نام مناطق	در سال ۱۸۹۰	در سال ۱۹۱۳	+
اروپا	۲۲۴	۳۴۶	+۱۲۲
ایالات متحده آمریکا	۲۶۸	۴۱۱	+۱۴۳
مجموع مستعمرات	۸۲	۲۱۰	+۱۲۸
کشورهای مستقل و نیمه مستقل آسیا و آمریکا	۱۲۵	۳۴۷	+۲۲۲
	۴۳	۱۳۷	+۹۴
جمع	۶۱۷	۱۱۰۴	

بنابراین سرعت گسترش شبکه راه‌های آهن در مستعمرات و کشورهای مستقل (و نیمه‌مستقل) آسیا و آمریکا، از همه‌جا بیشتر بوده است. می‌دانیم که سرمایه‌مالی ۴-۵ کشور سرمایه‌داری بزرگ، در این عرصه تسلط و فرمانروایی کامل دارد. احداث دویست هزار کیلومتر راه‌آهن جدید در مستعمرات و دیگر کشورهای آسیا و آمریکا معنایش بیش از ۴۰ میلیارد مارک سرمایه‌گذاری جدید با شرایط بسیار پُرصرفه، با تضمین خاص درآمد و با دریافت سفارش‌های پُرسود برای کارخانه‌های فولادریزی و غیره و غیره است.

سرمایه‌داری در مستعمرات و کشورهای فراسوی اقیانوس‌ها سریع‌تر از همه‌جا رشد می‌کند. در میان آنها دُول امپریالیستی جدید پدید می‌آیند (ژاپن). مبارزه میان امپریالیسم‌های جهان حداثت می‌پذیرد. باجی که سرمایه‌مالی از مؤسسات بسیار سودآور مستعمرات و کشورهای فراسوی اقیانوس‌ها می‌ستانند، افزایش می‌یابد. هنگام تقسیم این «خوان یغما» سهم بسیار کلانی نصیب کشورهایی می‌شود که از نظر سرعت رشد نیروهای مولده همیشه در جای اوّل قرار نمی‌گیرند. طول راه‌های آهن در بزرگ‌ترین کشورها به انضمام مستعمرات آنها، بدین‌قرار بود:

طول راه‌های آهن (به هزار کیلومتر)			
نام مناطق	در سال ۱۸۹۰	در سال ۱۹۱۳	+
ایالات متحده آمریکا	۲۶۸	۴۱۳	+۱۴۵
امپراتوری بریتانیا	۱۰۷	۲۰۸	+۱۰۱
روسیه	۳۲	۷۸	+۴۶
آلمان	۴۳	۶۸	+۲۵
فرانسه	۴۱	۶۳	+۲۲
جمع پنج کشور	۴۹۱	۸۳۰	+۳۹۹

بنابراین نزدیک به ۸۰ درصد کل راه‌های آهن در پنج کشور بزرگ متراکم است. ولی تراکم مالکیت در این راه‌ها و تراکم سرمایه مالی به مراتب از این بیشتر است، زیرا مقادیر هنگفتی از سهام و اوراق قرضه مربوط به راه‌های آهن آمریکا، روسیه و غیره به میلیون‌های فی‌المثل انگلیسی و فرانسوی تعلق دارد. انگلیس طی این مدت به برکت مستعمرات خود طول راه‌های آهن خود را به ۱۰۰ هزار کیلومتر یعنی به چهار برابر طول راه‌های آهن آلمان رساند و حال آنکه همه می‌دانند که رشد نیروهای مولده در آلمان، خاصه رشد صنایع زغال سنگ و ذوب آهن آن، به مراتب سریع‌تر از انگلیس و به طریق اولی سریع‌تر از فرانسه و روسیه بوده است. در سال ۱۸۹۲ آلمان ۴/۹ میلیون تن و انگلیس ۶/۸ میلیون تن چدن تولید می‌کرد، ولی در سال ۱۹۱۲ این رقم در آلمان به ۱۷/۶ میلیون تن و در انگلیس به ۹ میلیون تن رسید، یعنی آلمان برتری عظیم بر انگلیس پیدا کرد*.

حال می‌پرسیم که در عرصه سرمایه‌داری برای برانداختن تفاوت میان رشد نیروهای مولده و انباشت سرمایه از یک سو و تقسیم مستعمرات و «مناطق نفوذ» برای سرمایه مالی، از سوی دیگر، چه وسیله‌ای جز جنگ می‌تواند وجود داشته باشد؟

*- ادگار گراموند (Edgar Gramond): مقاله «مناسبات اقتصادی بین امپراتوری انگلیس و امپراتوری آلمان» منتشره در «مجله انجمن سلطنتی آمار»، ژوئیه سال ۱۹۱۴، ص ۷۷۷ و صفحات بعد.

۸- طفیلی‌گری و پوسیدگی سرمایه‌داری

اکنون ما باید باز به یک جانب بسیار مهم امپریالیسم پردازیم که در اکثر بررسی‌های مربوط به این مبحث غالباً مورد ارزیابی کافی قرار نمی‌گیرد. یکی از نقایص کار هیلفردینگ مارکسیست آن است که در قیاس با هوبسن غیرمارکسیست در این زمینه یک گام به پس نهاده است. ما می‌خواهیم طفیلی‌گری را که از خصایص امپریالیسم است بررسی کنیم.

چنانکه دیدیم پایه اقتصادی اصلی امپریالیسم انحصار است. این انحصار یک انحصار سرمایه‌داری است و به بیان دیگر از سرمایه‌داری برخاسته و در محیط عمومی سرمایه‌داری یعنی در محیط تولید کالایی و رقابت، در تضاد دائمی و بی‌درمان با این محیط عمومی قرار دارد. ولی با این حال این انحصار، مانند هر انحصاری ناگزیر گرایشی در جهت رکود و پوسیدگی پدید می‌آورد، زیرا تثبیت انحصاری قیمت‌ها، با آنکه جنبه موقت دارد، باز انگیزه‌های پیشرفت فنی و بالتیجه هرگونه پیشرفت دیگر و هرگونه حرکت به پیش را، تا حدود معینی از میان می‌برد و علاوه بر این برای جلوگیری مصنوعی از پیشرفت فنی نیز امکان اقتصادی پدید می‌آورد. مثال: شخصی به نام اوئنس (Owens) در آمریکا یک ماشین بتری‌سازی اختراع کرد که می‌توانست در زمینه تولید بتری انقلاب ایجاد کند. کارتل آلمانی صاحبان کارخانه‌های بتری‌سازی، پروانه اختراع اوئنس را می‌خرد و توی کشوی میز می‌گذارد و مانع کاربرد آن می‌شود. البته در نظام سرمایه‌داری انحصار هرگز نمی‌تواند

رقابت‌ها را در بازار جهانی به کلی و برای زمان بسیار طولانی، از میان ببرد (و این ضمناً یکی از دلایل پوچ بودن تئوری اولترا امپریالیسم است). البته موجود بودن امکان برای کاهش هزینه تولید و افزایش سود از طریق بهبود تکنیک، تأثیر خود را به سود نوآوری اعمال می‌کند، ولی گرایش به سوی رکود و پوسیدگی که خصیصه انحصار است، به نوبه خود، تأثیر خود را حفظ می‌کند و در برخی از شاخه‌های صنعت و در برخی از کشورها در برهه‌های زمانی معین تفوق می‌یابد.

انحصار در زمینه تملک مستعمرات بسیار وسیع و پُرتروت یا مستعمرات دارای موقعیت مناسب نیز تأثیر خود را در همان جهت اعمال می‌کند. باری، امپریالیسم عبارت است از انباشت عظیم سرمایه پولی در چند کشور محدود که میزان آن چنان‌که دیدیم به ۱۰۰-۱۵۰ میلیارد فرانک اوراق بهادار بالغ می‌گردد. از اینجا است رشد فوق‌العاده طبقه یا به بیان صحیح‌تر قشر بهره‌بگیر*، یعنی افرادی که از محل بهره سهام** زندگی می‌کنند و در هیچ کاری شرکت ندارند، یعنی حرفه آنها بی‌عملی است. صدور سرمایه که یکی از مهم‌ترین پایه‌های اقتصادی امپریالیسم است، این گسیختگی کامل ارتباط قشر بهره‌بگیر با تولید را تشدید می‌کند و بر سراسر کشوری که با بهره‌کشی از کار چند کشور و مستعمره فراسوی اقیانوس‌ها زندگی می‌کند، داغ طفیلی‌گری می‌کوبد.

هوبسن می‌نویسد:

«در سال ۱۸۹۳ میزان سرمایه‌گذاری بریتانیا در خارجه نزدیک

به ۱۵ درصد کل ثروت پادشاهی متحده بود.»***

یادآور می‌شویم که در سال ۱۹۱۵ این سرمایه تقریباً ۵/۲ برابر شد.

هوبسن سپس می‌افزاید:

* - روسی: пантье، فرانسه: rentier، آلمانی: Rentner.

** - از محل بهره سهام - ترجمه تحت‌اللفظی آن «از محل چیدن کوپن» است. رجوع شود به زیرنویس صفحه ۲۶ (مترجم).

*** - هوبسن: ص ۵۹، ۶۰.

«امپریالیسم تجاوزگر که برای مالیات‌دهندگان بسیار گران تمام می‌شود و برای صاحبان صنایع و بازرگانان نیز اهمیت بسیار ناچیز دارد... سرچشمه سودهای کلان برای سرمایه‌داری است که در جستجوی جایی برای به کار انداختن سرمایه خویش است...» (برای تمام این مفهوم در زبان انگلیسی فقط یک لفظ «Investor» یعنی «سرمایه‌گذار»، بهره‌گیر، به کار می‌رود)... «کل عواید سالیانه بریتانیای کبیر از مجموع بازرگانی خارجی و مستعمراتی، یعنی از صادرات و واردات خود در سال ۱۸۹۹، به طوری که گیفن (Giffen) آمارگر بر پایه ۳/۵ درصد مجموع مبادلات ۸۰۰ میلیون لیرهای انگلیس تخمین زده است، به ۱۸ میلیون لیره (نزدیک به ۱۷۰ میلیون روبل) می‌رسید.»

این رقم هر اندازه هم که هنگفت باشد، باز نمی‌تواند چنان‌که باید و شاید نشانگر چگونگی امپریالیسم بریتانیا باشد. نشانگر آن، رقم ۹۰-۱۰۰ میلیون لیره درآمد حاصله از سرمایه «گذارده شده» ای است که درآمد قشر بهره‌گیران را تشکیل می‌دهد.

درآمد بهره‌گیران پنج بار بیش از درآمد بازرگانی خارجی «بازرگانی»‌ترین کشور جهان است! چنین است ماهیت امپریالیسم و طفیلی‌گری امپریالیستی. بدین جهت مفهوم «کشور بهره‌گیر» (Rentnerstaat) یا کشور رباخوار در نوشتارهای اقتصادی مربوط به امپریالیسم تداول عامه پیدا می‌کند. جهان به مشتی کشور رباخوار و اکثریت عظیمی از کشورهای وام‌گیر تقسیم شده است. شولتسه گورنیتس می‌نویسد:

«در میان سرمایه‌گذاری‌هایی که در خارجه انجام گرفته است، سرمایه‌هایی که در کشورهای از نظر سیاسی وابسته یا متحد، به کار رفته‌اند، جای اول را دارند: انگلیس به مصر، ژاپن، چین و آمریکای جنوبی وام می‌دهد و ناوگان جنگی انگلیسی در صورت لزوم نقش مأمور اجرای عدلیه را بازی می‌کند. نیروی سیاسی انگلیس، آن را در قبال برآشتگی وام‌داران حفاظت

می‌کند.»*

سارتوریوس فن والترس هائوزن در کتاب خود تحت عنوان «سیستم اقتصادی سرمایه‌گذاری در خارجه» هلند را نمونه یک «کشور بهره‌بگیر» در نظر می‌گیرد و خاطر نشان می‌سازد که انگلیس و فرانسه هم‌اکنون دارند همین طور می‌شوند**». شیلدر بر آن است که پنج کشور صنعتی «کشورهای وام‌دهنده تمام عیار» هستند: انگلیس، فرانسه، آلمان، بلژیک و سوئیس. او هلند را فقط بدان جهت که «کم صنعتی است»*** در این شمار نمی‌آورد. ایالات متحده را فقط در قاره آمریکا وام‌دهنده می‌شمارد.

شولتسه گورنیتس می‌نویسد:

«انگلیس اندک‌اندک از یک کشور صنعتی به کشور وام‌دهنده بدل می‌گردد. با وجود افزایش مطلق تولید صنعتی و صادرات صنعتی، اهمیت نسبی درآمد حاصله از ربح و بهره سهام و از نشر اوراق بهادار و سفته‌بازی، در مجموع اقتصاد ملی بیشتر می‌شود. به نظر من درست همین واقعیت است که پایه اقتصادی اعتلای امپریالیسم را نشان می‌دهد. ارتباط میان وام‌دهنده و وام‌گیر پایدارتر از ارتباط میان فروشنده و خریدار است.»****

آ. لانسبورگ ناشر مجله «بانک» چاپ برلن در سال ۱۹۱۱ ضمن مقاله‌ای تحت عنوان: «آلمان کشور وام‌دهنده» نوشت:

«در آلمان کشتی را که در فرانسه برای استفاده از بهره وجود دارد سخت به مسخره می‌گیرند. ولی فراموش می‌کنند که تا آنجا که مطلب به بورژوازی مربوط می‌شود، وضع آلمان نیز بیش از پیش به وضع فرانسه شباهت پیدا می‌کند.»*****

*- شولتسه گورنیتس: «امپریالیسم بریتانیا»، ص ۳۲۰ و صفحات دیگر.

** - سارتوریوس فن والترس هائوزن (Sartorius von Waltershausen): «سیستم اقتصادی سرمایه‌گذاری در خارجه»، برلن، سال ۱۹۰۷، جلد چهارم.

*** - شیلدر: همان کتاب، ص ۳۹۳.

**** - شولتسه گورنیتس: «امپریالیسم بریتانیا»، ص ۱۲۲.

***** - مجله «بانک»، سال ۱۹۱۱، شماره ۱، ص ۱۰-۱۱.

کشور بهره‌بگیر، کشوری است دارای نظام سرمایه‌داری طفیلی و درحال پوسیدگی و چنین کیفیتی ناچار، هم در مجموع وضع اجتماعی - سیاسی این کشورها به طور اعم و هم در وضع دو جریان اساسی جنبش کارگری به طور اخص، بازتاب پیدا می‌کند. برای بهتر نمایاندن این موضوع، رشته سخن را به هوبسن واگذار می‌کنیم که به عنوان یک گواه از همه «مطمئن» تر است، زیرا از یک سو او را نمی‌توان در مظان جانبداری از «دیانت مارکسیستی» قرار داد و از سوی دیگر او فردی است انگلیسی و از وضع کشوری که پهناورترین مستعمرات و بزرگ‌ترین سرمایه مالی و بیشترین تجربه امپریالیستی را دارد، به خوبی آگاه است.

هوبسن در آن هنگام که تحت تأثیر مستقیم جنگ میان انگلستان و بوئرها قرار داشت، وجود ارتباط میان امپریالیسم و منافع گروه «فینانسیست‌ها» و نیز افزایش درآمدی را که این گروه از طریق شرکت در مناقصه‌ها و فروش لوازم جنگی و غیره به دست می‌آورد، تشریح کرد و نوشت:

«سمت این سیاست آشکارا طفیلی‌گرانه را سرمایه‌داران تعیین می‌کنند، ولی همان انگیزه‌ها در گروه‌های خاص از کارگران نیز تأثیر می‌بخشد. در بسیاری از شهرها مهم‌ترین شاخه‌های صنعت به سفارش‌های دولتی وابسته هستند. وابستگی امپریالیسم مراکز صنایع ذوب‌آهن و کشتی‌سازی نیز به این سفارش‌ها، کمتر از این نیست.»

به نظر این نگارنده دو عامل نیروی امپراتوری قدیس را ضعیف کرده است: (۱) طفیلی‌گری اقتصادی و (۲) تشکیل واحدهای نظامی از افراد متعلق به خلق‌های وابسته.

«عامل اول ناشی از عادت به طفیلی‌گری اقتصادی است که در نتیجه آن دولت فرمانروا از ولایات و مستعمرات و کشورهای وابسته به خود برای افزایش ثروت طبقه حاکمه خود و برای تطمیع طبقات پایین‌تر استفاده می‌کند تا بدین وسیله آنها را آرام نگاه دارد.»

باید از خود اضافه کنیم که فراهم ساختن امکان اقتصادی برای هر شکلی از اشکال این نوع تطمیع، مستلزم داشتن سودهای هنگفت انحصاری است. هوبسن دربارهٔ عامل دوم می‌نویسد:

«یکی از عجیب‌ترین نشانه‌های نابینایی امپریالیسم لاقیدی خاصی است که بریتانیای کبیر، فرانسه و ملل امپریالیستی دیگر با گام نهادن در این راه از خود نشان می‌دهند. بریتانیای کبیر در این راه از همه جلوتر رفته است. بیشتر جنگ‌هایی که ما با اقدام بدان‌ها امپراتوری هندوستان خود را تصرف کردیم، توسط نیروهای متشکل از اهالی بومی انجام گرفته است. در هندوستان و نیز اخیراً در مصر ارتش‌های دائمی بزرگی تحت فرمان انگلیسی‌ها هستند. تقریباً همه جنگ‌هایی که ما برای تسخیر آفریقا بدان دست زده‌ایم، به استثنای جنگ‌های مربوط به بخش جنوبی این قاره، توسط بومی‌ها انجام گرفته است.»

دورنمای تقسیم چین، هوبسن را به ارزیابی اقتصادی زیرین وامی‌دارد:

«در چنین صورتی بخش بزرگی از اروپای غربی ممکن است منظره و خصلتی به خود بگیرد که اکنون در بخش‌های زیرین این کشورها مشاهده می‌شود: بخش ریویرا* و مناطقی از ایتالیا و سویس که بیش از همه مورد بازدید توریست‌ها و سکونت‌گاه توانگران است. خلاصه چنین منظره‌ای پدید خواهد آمد: مشت کوچکی از اشراف ثروتمند که بهرهٔ سهام و مقرری بازنشستگی از خاور دور دریافت می‌دارند، گروه بزرگ‌تری از کارمندان حرفه‌ای و بازرگانان و شمار باز هم بیشتری نوکر و خدمتکار و کارگر مؤسسات حمل و نقل و صناعی که به تکمیل نهایی کالاهای ساخته مشغولند. ولی شاخه‌های عمدهٔ صنایع از میان خواهد رفت و مواد غذایی و مصنوعات نیمه‌آماده مورد

* - Riviera - عنوان بخشی از نوار ساحلی مدیترانه در طول دامنهٔ کوهستان آلپ، میان تولون (درفرانسه) و اسپتسیا (Spezia) (درایتالیا). مترجم.

مصرف عموم، بر سبیل باج از آسیا و آفریقا سرازیر خواهد شد. چنین است امکاناتی که اتحاد وسیع‌تر کشورهای غربی یا فدراسیون اروپایی دُول معظم برای ما فراهم خواهد ساخت: این فدراسیون نه تنها تمدن جهانی را به پیش نخواهد راند، بلکه ممکن است خطر عظیمی به صورت طفیلی‌گری غرب یعنی به صورت یک گروه از ملل صنعتی پیشرفته پدید آرد که طبقات فوقانی آنها از آسیا و آفریقا باج‌های کلان می‌ستانند و به کمک این باج هزینه نگاه‌داری توده‌های بزرگی از کارمندان و نوکران دست‌پرورده را می‌پردازند که کارشان دیگر تولید محصولات کشاورزی و صنعتی مورد مصرف عموم نیست، بلکه خدمتگزاری به اشخاص یا پرداختن به امور صنعتی فرعی زیر نظر یک آریستوکراسی مالی جدید است. بگذار کسانی که آماده‌اند این تئوری را (باید گفته می‌شد: این دورنما را) به عنوان اینکه اصلاً در خورد بررسی نیست، نادیده انگارند، در اوضاع و احوال اقتصادی و اجتماعی مناطقی از بخش جنوبی انگلستان کنونی که به چنین حالتی دچار شده‌اند، تعمیق کنند. بگذار بیندیشند که اگر چین تحت تسلط اقتصادی گروه‌هایی از فینانسیست‌ها یا «سرمایه‌گذاران» و کارمندان سیاسی بازرگانی و صنعتی آنان درآید و این گروه‌ها به بهره‌کشی از بزرگ‌ترین سرچشمه بالقوه‌ای که جهان تاکنون به خود دیده است، پردازند تا سود حاصله از آن را در اروپا به مصرف برسانند، این سیستم چه گسترش عظیمی در پیش خواهد داشت. البته وضع پیچیده‌تر و حساب‌بازی نیروهای جهانی بس دشوارتر از آن است که بتوان برای تحقق این یا هر پیش‌بینی دیگری که فقط یک جهت داشته باشد، احتمال زیاد قائل شد. ولی نفوذهایی که اکنون امپریالیسم اروپای غربی را اداره می‌کنند، در این جهت پیش می‌روند و اگر به مقاومت برنخورند و به

جهت دیگری منحرف نشوند، درست در جهت تحقق نهایی همین روند، عمل خواهند کرد.*

نگارنده کاملاً حق دارد: اگر نیروهای امپریالیسم به مقاومت بر نمی‌خوردند، کار را به همین جا می‌کشاندند. او مفهوم «ایالات متحده اروپا» را در اوضاع و احوال کنونی یعنی در محیط امپریالیستی درست ارزیابی کرده است. فقط می‌بایست اضافه شود که درون جنبش کارگری نیز اپورتونیست‌ها که اکنون در اکثریت کشورها موقتاً به پیروزی رسیده‌اند، به طور منظم و مداوم در همین جهت «عمل می‌کنند». امپریالیسم که دال بر تقسیم جهان و بهره‌کشی نه تنها از چین و نیز دال بر تأمین سودهای انحصاری کلان برای معدودی از ثروتمندترین کشورهاست، برای خریدن لایه‌های فوقانی پرولتاریا امکان اقتصادی فراهم می‌آورد و بدین‌سان به اپورتونیسم غذا می‌دهد، شکل می‌دهد و آن را تقویت می‌کند. ولی فقط یک عامل را که عدم تشخیص آن از سوی هوبسن سوسیال لیبرال امری طبیعی است، نباید از یاد برد و آن وجود نیروهایی است که در برابر امپریالیسم به طور کلی و اپورتونیسم از آن جمله، واکنش می‌کنند.

گرهارد هیلدهبراند (Gerhard Hildebrand) اپورتونیست آلمانی که به موقع خود به سبب دفاع از امپریالیسم از حزب اخراج شد و اکنون می‌توانست رهبر حزب «سوسیال دموکرات» کذایی آلمان باشد، با تبلیغ تشکیل «ایالات متحده اروپای غربی» (بدون روسیه) برای انجام اقدامات «مشترک»... علیه سیاه‌پوستان آفریقا و علیه «نهضت اتحاد کبیر اسلام» و نیز برای نگاهداری یک «نیروی زمینی و دریایی پُر قدرت» علیه «ائتلاف ژاپن و چین»** و غیره، سخنان هوبسن را به خوبی تکمیل می‌کند.

شرح شولتسه گورنیتس درباره «امپریالیسم بریتانیا» نیز نشانگر همین خصایص طفیلی‌گری است. درآمد ملی انگلیس از سال ۱۸۶۵ تا سال ۱۸۹۸ نزدیک به دو برابر شد و حال آنکه درآمد «حاصله از خارجه» طی همین مدت

*- هوبسن: ص ۱۰۳، ۲۰۵، ۱۴۴، ۳۳۵، ۳۸۶.

** - گرهارد هیلدهبراند: «لرزه بر ارکان فرمانروایی صنایع و سوسیالیسم صنعتی»، سال ۱۹۱۰، ص ۲۲۹.

۹ برابر شد. اگر «خدمت» امپریالیسم عبارت باشد از «تربیت سیاه‌پوستان برای کار» (بدون اجبار کار از پیش نمی‌رود...)، در عوض «خطر» امپریالیسم این است که «اروپا کار جسمانی یعنی نخست کار کشاورزی و کار در معادن و سپس کار صنعتی خشن‌تر را به دوش جامعهٔ تیره‌پوست بشری می‌گذارد و خود به گرفتن بهره اکتفا می‌ورزد و شاید بتوان گفت که با این عمل موجبات رهایی اقتصادی نژادهای سرخ‌پوست و تیره‌پوست را فراهم می‌سازد.»

در انگلیس زمین‌های روزبه‌روز بیشتری از تولید کشاورزی منتزع می‌شود و به ورزش و تفریحات توانگران اختصاص می‌یابد. دربارهٔ اسکاتلند، این اشرافی‌ترین منطقهٔ شکار و ورزش، می‌گویند که «این سرزمین به برکت گذشته و از دولت سر مستر کارنه‌گی (Carnegie) زندگی می‌کند.» (کارنه‌گی میلیارد آمریکایی است). انگلیس تنها برای اسب‌دوانی و شکار روباه هر سال ۱۴ میلیون لیره (نزدیک به ۱۳۰ میلیون روبل) خرج می‌کند. شمارهٔ بهره‌گیران در انگلستان نزدیک به یک میلیون نفر است. نسبت کسانی که به کار تولیدی اشتغال دارند، کاهش می‌یابد:

تعداد کسانی که به کار تولیدی اشتغال دارند (به میلیون نفر)			
سال	جمعیت انگلیس	شمارهٔ کارگران در شاخه‌های عمدهٔ صنایع	درصد آنان در میان جمعیت
۱۸۵۱	۱۷/۹	۴/۱	۲۳ درصد
۱۹۰۱	۳۲/۵	۴/۹	۱۵ درصد

پژوهشگر بورژوای «امپریالیسم بریتانیا در آغاز قرن بیستم»، وقتی از طبقهٔ کارگر انگلیس سخن می‌گوید، مجبور است میان «لایهٔ فوقانی» کارگران و «لایهٔ پایینی صرفاً پرولتری» پیوسته فرق بگذارد. لایهٔ فوقانی، تودهٔ اعضای شرکت‌های تعاونی و اتحادیه‌ها و انجمن‌های ورزشی و فرقه‌های متعدد مذهبی را در بر می‌گیرد. حقوق انتخاباتی که در انگلیس «هنوز هم به حد کافی محدود هست که لایهٔ پایینی صرفاً پرولتری را حذف کند»!!، با سطح

لایه فوقانی تطبیق داده شده است. برای خوب جلوه دادن وضع طبقه کارگر، معمولاً فقط از این لایه فوقانی که اقلیت پرولتاریا را تشکیل می‌دهد، سخن می‌گویند: مثلاً «مسئله بیکاری به طور عمده مسئله‌ای است مربوط به لندن و لایه پایینی پرولتاری که سیاستمداران اعتنای زیادی بدان ندارند...».* می‌بایست گفته شود: که سیاست‌بازان بورژوا و اپورتونیست‌های «سوسیالیست» اعتنای زیادی بدان ندارند.

یکی از ویژگی‌های امپریالیسم که با مجموعه پدیده‌های مورد بحث ارتباط دارد، کاهش برون‌کوچی (مهاجرت. مترجم.) از کشورهای امپریالیستی و افزایش درون‌کوچی (به صورت کوچیدن کارگران و انتقال محل سکونت) از کشورهای واپس‌مانده‌تر و دارای سطح دستمزد پایین‌تر به این کشورها است. برون‌کوچی از انگلیس، به طوری که هوبسن می‌نویسد، از سال ۱۸۸۴ رو به کاهش می‌رود: تعداد برون‌کوچیدگان از انگلیس در آن سال ۲۴۲ هزار بود، ولی در سال ۱۹۰۰ این رقم به ۱۶۹ هزار کاهش یافت. تعداد برون‌کوچیدگان از آلمان طی دوران ده‌ساله ۱۸۸۱-۱۹۰۰ به حد اعلی یعنی به ۱,۴۵۳ هزار رسید، ولی طی سال‌های دو دهه بعد به ترتیب به ۵۴۴ هزار و ۳۴۱ هزار نفر کاهش یافت. در عوض تعداد کارگرانی که از اتریش، ایتالیا، روسیه و کشورهای دیگر به آلمان کوچیدند، افزایش پذیرفت. تعداد خارجی‌ان در آلمان طبق سرشماری سال ۱۹۰۷ به ۱,۳۴۲,۲۹۴ می‌رسد که از آنها ۴۴۰,۸۰۰ کارگر صنعتی و ۲۵۷,۳۲۹ کارگر کشاورزی بودند**.

در فرانسه «بخش بزرگی» از کارگران صنایع استخراج معادن، کارگران خارجی: لهستانی، ایتالیایی و اسپانیایی هستند***. در ایالات متحده مهاجران اروپایی شرقی و جنوبی کم‌مزدترین کارها را دارند و در عوض کارگران آمریکایی بزرگترین درصد را در میان سرکارگران و شاغلین پرمزدترین کارها را تشکیل می‌دهند****. گرایش امپریالیسم در این جهت است که در میان کارگران نیز

*- شولتسه گورنیتس: «امپریالیسم بریتانیا»، ص ۳۰۱.

** - «مجموعه آمار دولت آلمان»، جلد ۲۱۱.

*** - هنگر (Henger): «سرمایه‌گذاری‌های فرانسه»، اشتوتگارت، سال ۱۹۱۳.

**** - هورویچ (Hourwich): «کارگران برون‌کوچیده و کار»، نیویورک، سال ۱۹۱۳.

قشرهای ممتاز پدید آمد و آنها را از تودهٔ انبوه پرولتاریا جدا سازد. ذکر این نکته لازم است که در انگلیس گرایش امپریالیسم در جهت ایجاد شکاف میان کارگران و تقویت اپورتونیزم در میان آنان و تلاشی موقت جنبش کارگری، خیلی پیش از پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، نمودار شد، زیرا دو خصیصهٔ متمایز مهم امپریالیسم یعنی مستعمرات عظیم و موقعیت انحصاری در بازار جهانی، از همان نیمهٔ قرن نوزدهم در انگلیس وجود داشت. مارکس و انگلس طی ده‌ها سال این رابطه میان اپورتونیزم در جنبش کارگری و ویژگی‌های امپریالیستی سرمایه‌داری انگلیس را به طور منظم بررسی می‌کردند. مثلاً انگلس در نامهٔ ۱۷ اکتبر سال ۱۸۵۸ خود به مارکس نوشت:

«پرولتاریای انگلیس در واقعیت امر بیش از پیش دچار دگرذیسی (استحاله. مترجم.) بورژوایی می‌شود، به قسمی که این بورژواترین ملت در میان همهٔ ملتها، ظاهراً خیال دارد کار را سرانجام بدانجا رساند که در کنار بورژوازی خود یک آریستوکراسی بورژوایی و یک پرولتاریای بورژوا داشته باشد و این امر از جانب ملتی که سراسر جهان را استثمار می‌کند، البته تا حدودی قابل توجیه است.»

تقریباً یک ربع قرن بعد انگلس در نامهٔ مورخ ۱۱ اوت ۱۸۸۱ خود از «بدترین ترید یونیون‌های انگلیس که اجازه می‌دهند کسانی آنها را رهبری کنند که توسط بورژوازی خریداری شده‌اند یا دست‌کم حقوق بگیران آن هستند»، سخن می‌گوید. انگلس سپس در نامهٔ ۱۲ سپتامبر سال ۱۸۸۲ خود به کائوتسکی نوشت:

«از من می‌پرسید که کارگران انگلیسی دربارهٔ سیاست استعماری چه می‌اندیشند؟ همان که دربارهٔ سیاست به طور کلی می‌اندیشند. در اینجا حزب کارگری وجود ندارد، فقط حزب محافظه‌کار و لیبرال - رادیکال هست و کارگران به اتفاق آنان با خیال راحت از انحصار مستعمراتی انگلیس و از

موقعیت انحصاری آن در بازار جهانی، بهره می‌گیرند.* (همین مطلب را انگلس در سال ۱۸۹۲ ضمن پیش‌گفتار برای چاپ دوم کتاب خود تحت عنوان «وضع طبقه کارگر در انگلستان» بیان داشته است). علت‌ها و معلول‌ها در اینجا به روشنی بیان شده است. علت‌ها عبارتند از: (۱) بهره‌کشی یک کشور از سراسر جهان؛ (۲) موقعیت انحصاری آن در بازار جهانی؛ (۳) انحصار مستعمراتی آن. معلول‌ها عبارتند از: (۱) دگرپسویی بورژوازی بخشی از پرولتاریای انگلیس؛ (۲) بخشی از این پرولتاریا اجازه می‌دهد کسانی آن را رهبری کنند که توسط بورژوازی خریداری شده‌اند یا دست‌کم حقوق بگیران آن هستند. امپریالیسم در آغاز قرن بیستم تقسیم جهان را میان مشت کوچکی از دُول به پایان رساند و هر یک از این دُول اکنون بخشی از «سراسر جهان» را که اندکی کمتر از مال انگلستان سال ۱۸۵۸ است، مورد بهره‌کشی قرار می‌دهد (به مفهوم تحصیل مافوق سود)؛ هر یک از این دُول به برکت تراست‌ها و کارتل‌ها و سرمایه مالی استفاده از روابط میان کشور وام‌دهنده و کشور وام‌بگیر، از موقعیت انحصاری در بازار جهانی برخوردار است و هر یک از آنها به میزان معینی انحصار مستعمراتی دارد (به طوری که دیدیم از مجموع مساحت ۷۵ میلیون کیلومتر مربع مستعمرات جهان ۶۵ میلیون کیلومتر مربع یعنی ۸۶ درصد را ۶ دولت و ۶۱ میلیون کیلومتر مربع یعنی ۸۱ درصد را ۳ دولت در چنگ خود متمرکز ساخته‌اند).

وجه تمایز وضع کنونی عبارت است از وجود آن‌چنان شرایط اقتصادی و سیاسی که نمی‌توانست به تشدید آشتی‌ناپذیری میان اپورتونیزم و منافع عمومی و بنیادی امپریالیسم نینجامد: امپریالیسم از حالت جنینی خارج شده و به یک سیستم مسلط بدل گردیده است؛ انحصارهای سرمایه‌داری در اقتصاد ملی و در سیاست جای اول را گرفته‌اند. کار تقسیم جهان به پایان خود رسیده است، ولی از سوی دیگر به جای انحصار بلامنازع انگلیس، ما اکنون با مبارزه

* - «نامه‌های مارکس و انگلس»، متن آلمانی، جلد ۲، ص ۲۹۰ و جلد ۴، ص ۴۵۳. ک. کائوتسکی: «سوسیالیسم و سیاست استعماری»، برلن، سال ۱۹۰۷، ص ۷۹. این جزوه در گذشته بی‌نهایت دوری که کائوتسکی مارکسیست بود، نوشته شده است.

میان معدودی از دُول امپریالیستی برای شرکت در این انحصار روبه‌رو هستیم، مبارزه‌ای که صفت مشخصهٔ سراسر این سال‌های آغاز قرن بیستم است. اپورتونیسیم اکنون دیگر نمی‌تواند، به‌سان نیمهٔ دوم قرن نوزدهم در انگلستان، طی سال‌های طولانی چند دههٔ متوالی در جنبش کارگری یک کشور پیروزی کامل داشته باشد، ولی اپورتونیسیم در یک سلسله از کشورها کاملاً رسیده، از حد رسیدگی گذشته و پوسیده و در نقش سوسیال شوینیسیم* با سیاست بورژوازی کاملاً درآمیخته است.

*- سوسیال‌شوینیسیم روسی آقایان پوتره‌سف‌ها، چخنکلی‌ها (Tchkhenkeli)، ماسلف‌ها و غیره، خواه به صورت عیان و خواه نهان آن (یعنی آقایان چخئیدزه (Tchkheidzé)، اسکولف، آکسلرود، مارتف و غیره)، از درون نوع روسی اپورتونیسیم یعنی از جریان انحلال‌طلبی بیرون آمده است.

۹ - انتقاد از امپریالیسم

انتقاد از امپریالیسم را ما به مفهوم وسیع کلمه یعنی به مفهوم موضعی که طبقات گوناگون جامعه هر یک بر پایه ایدئولوژی عمومی خود در قبال سیاست امپریالیسم اتخاذ می‌کنند، تلقی می‌کنیم.

ابعاد عظیم سرمایه مالی که در دست عده‌ای محدود متراکم شده و شبکه بسیار گسترده و انبوهی از چنان مناسبات و روابطی پدید آورده است که نه تنها توده سرمایه‌داران و صاحبان واحدهای اقتصادی متوسط و کوچک، بلکه خرده‌پاترین آنها را نیز تابع این سرمایه می‌کند از یک‌سو، و از سوی دیگر مبارزه حاد علیه گروه‌های صاحبان سرمایه مالی کشورهای دیگر بر سر تقسیم جهان و تسلط بر کشورهای دیگر، موجب می‌شود که همه طبقات دارا یک‌جا به اردوی امپریالیسم روی آورند. شیفتگی «عمومی» به چشم‌اندازهایی که امپریالیسم ایجاد می‌کند، دفاع پُرتب و تاب از امپریالیسم و آرایش چهره آن به شیوه‌های گوناگون، از نشانه‌های معرف دوران کنونی است. ایدئولوژی امپریالیستی در طبقه کارگر نیز رخنه می‌کند: میان این طبقه و طبقات دیگر دیوار چین وجود ندارد. وقتی می‌بینیم که رهبران حزب به اصطلاح «سوسیال‌دمکرات» کنونی آلمان بحق «سوسیال‌امپریالیست» یعنی سوسیالیست در گفتار و امپریالیسم در کردار لقب گرفته‌اند، باید به یاد بیاوریم که هوبسن نیز در سال ۱۹۰۲ وجود «امپریالیست‌های فایان» را که به سازمان پورتونیستی «جمعیت فایان» در انگلستان تعلق داشتند، خبر داد.

دانشمندان و پولیسیست‌های* بورژوا معمولاً به شکل کمی پوشیده به دفاع از امپریالیسم بر می‌خیزند، بدین معنی که روی فرمانروایی مطلق امپریالیسم و ریشه‌های عمیق آن پرده می‌کشند و جزئیات و نکات فرعی درجه دوم را برجسته می‌کنند و می‌کوشند با طرح‌ریزی «رفرم‌ها»ی به کلی پوچ و غیرجدی، از قبیل برقراری نظارت پلیس بر فعالیت تراست‌ها یا بانک‌ها و غیره، توجه را از اصل مطلب منحرف سازند. امپریالیست‌های وقیح و رک که جسارت اذعان به پوچ بودن فکر اصلاح رفرمیستی خصایص بنیادی امپریالیسم را دارند، کمتر به سخنگویی می‌پردازند.

به ذکر یک مثال می‌پردازیم. امپریالیست‌های آلمانی در نشریه‌ای موسوم به «بایگانی اقتصاد جهانی» برای بررسی چگونگی جریان جنبش‌های آزادی‌بخش ملی در مستعمرات، و البته به‌خصوص در مستعمرات غیرآلمانی، کوششی به کار برده و جنب و جوش‌ها و اعتراضات مردم هندوستان و جنبش ناتال (آفریقای جنوبی) و هند هلند و غیره را یادآور شده‌اند. یکی از آنها ضمن شرحی دربارهٔ یک نشریه انگلیسی مربوط به گزارش کنفرانس ملت‌ها و نژادهای زیر فرمان یعنی کنفرانسی که در روزهای ۲۸-۳۰ ژوئن سال ۱۹۱۰ با شرکت نمایندگان خلق‌های گوناگون آسیایی و آفریقایی و اروپایی تحت تسلط اجنبی تشکیل شده بود، به ارزیابی سخنرانی‌های ایراد شده در این کنفرانس پرداخته و نوشته است:

«در این کنفرانس به ما می‌گویند: باید علیه امپریالیسم مبارزه کرد، دُول فرمانروا باید حق خلق‌های زیر فرمان خود را برای احراز استقلال به رسمیت بشناسند و یک دادگاه بین‌المللی باید بر اجرای مفاد قراردادهای منعقدۀ میان دُول بزرگ و خلق‌های ضعیف نظارت داشته باشد. کنفرانس از بیان این آرزوهای ساده‌دلانه فراتر نمی‌رود. ما اثری از فهم و درک این حقیقت نمی‌بینیم که امپریالیسم با سرمایه‌داری در شکل کنونی آن، پیوند ناگسستنی دارد و بدین جهت (!! مبارزهٔ مستقیم

* - پولیسیست (Publiciste) یعنی محقق در رشتهٔ مسائل اجتماعی - سیاسی. مترجم.

علیه امپریالیسم کاری است بی حاصل مگر آنکه فقط به مقابله با برخی تندروی‌های به‌خصوص نفرت‌انگیز آن بسنده شود.*

چون اصلاح رفرمیستی پایه‌های امپریالیسم فریب‌گری و «آرزوی ساده‌دلانه» است و چون نمایندگان بورژوای ملل ستم‌کش از این «فراتر» به پیش نمی‌روند، بدین جهت نماینده بورژوای ملت ستم‌کش از این «فراتر» به پس می‌رود، یعنی به جبهه‌سای در برابر امپریالیسم، ولی جبهه‌سای پوشیده و در پرده «علمیت» می‌پردازد. این هم برای خود «منطقی» است!

این مسئله که آیا تغییر رفرمیستی پایه‌های امپریالیسم ممکن است یا نه، و این مسئله که آیا باید به پیش رفت تا تضادهای زاینده امپریالیسم را شدیدتر و عمیق‌تر کرد یا برعکس باید به پس رفت تا لبه‌های تیز این تضادها را ساید، از مسائل بنیادی انتقاد از امپریالیسم هستند. چون ویژگی‌های سیاسی امپریالیسم عبارت است از: ارتجاع تام و تمام در همه عرصه‌ها و تشدید ستم ملی به سبب درآمیزی آن با ستم لیگارشی مالی و از میان رفتن رقابت آزاد، لذا از آغاز قرن بیستم تقریباً در همه کشورهای امپریالیستی یک اپوزیسیون دمکراتیک خرده‌بورژوایی علیه امپریالیسم پدید آمده است. نشانگر گسست پیوند کائوتسکی و جریان بین‌المللی وسیع کائوتسکیسم با مارکسیسم نیز همین است که کائوتسکی نه تنها نکوشید و نتوانست علیه این اپوزیسیون خرده‌بورژوایی رفرمیستی و از نظر اقتصادی دارای بنیاد ارتجاعی، موضع‌گیری کند، بلکه برعکس عملاً با آن درآمیخت.

در ایالات متحده، جنگ امپریالیستی سال ۱۸۹۸ علیه اسپانیا اپوزیسیونی از «ضد امپریالیست‌ها» پدید آورد که اعضای آن به سان «آخرین موهیکان‌ها»^{**} دمکراسی بورژوایی این جنگ را «تبه‌کارانه» می‌نامیدند و غضب سرزمین‌های دیگران را نقض قانون اساسی می‌دانستند و رفتار با آگینالدو (Aginaldo)

* - «بایگانی اقتصاد جهانی»، جلد ۲.

** - موهیکان‌ها (Mohican) - طایفه‌ای از سرخ‌پوستان آمریکای شمالی بودند که نابود شدند. «آخرین موهیکان‌ها» عنوان رمان فنیمر کوپر نویسنده آمریکایی است. آخرین نمایندگان یک جریان اجتماعی در حال زوال را به مفهوم مجازی «آخرین موهیکان‌ها» می‌نامند. مترجم.

رئیس قبایل بومی فیلیپین را «فریب‌گری شومینست‌ها» می‌خواندند (به او نخست وعده آزادی کشورش را داده بودند، ولی سپس نیروهای آمریکایی را در فیلیپین پیاده کردند و آن سرزمین را غصب کردند). افراد مزبور به این سخنان لینکلن استناد می‌ورزیدند که:

«وقتی سفیدپوست بر خود حکومت می‌کند، این حکومت بر خویشتن است، ولی وقتی بر خود و هم‌زمان با آن بر دیگران حکومت می‌کند، این دیگر حکومت بر خویشتن نیست، بلکه استبداد است.»*

ولی تا زمانی که این منتقدین همه از تصدیق وجود پیوند ناگسستنی امپریالیسم با تراست‌ها و بالتیجه با پایه‌های سرمایه‌داری و نیز از پیوستن به نیروهایی که توسط سرمایه‌داری بزرگ و در اثر رشد آن پدید می‌آیند، ترس داشتند، انتقادشان یک «آرزوی ساده‌دلانه» بود.

موضع‌گیری اساسی هوبسن نیز در انتقادش از امپریالیسم به همین گونه است. هوبسن پیش از آنکه کائوتسکی در این زمینه سخنی گفته باشد، اظهار نظر کرده، بدین معنی که علیه «ناگزیر بودن امپریالیسم» به پا خاسته و روی ضرورت «بالا بردن سطح قدرت خرید» اهالی (در نظام سرمایه‌داری!) تکیه کرده است. مؤلفینی چون آگاد، آ. لانسبورگ و ل. اشوه‌گه که ما بارها از آنها نقل قول کرده‌ایم و نیز ویکتور برار (Berard) از نگارندگان فرانسوی و مؤلف کتاب سطحی «انگلستان و امپریالیسم» منتشره در سال ۱۹۰۰، در انتقاد از امپریالیسم و از قدرت مطلقه بانک‌ها و الیگارش‌های مالی و غیره، در موضع خرده‌بورژوازی قرار دارند. همه آنها بی‌آنکه ذره‌ای ادعای مارکسیست بودن داشته باشند، رقابت آزاد و دموکراسی را در قطب مقابل امپریالیسم قرار می‌دهند، ماجرای راه‌آهن بغداد را که به تصادم و جنگ می‌انجامد محکوم می‌کنند و «آرزوهای ساده‌دلانه» درباره صلح بیان می‌دارند و غیره؛ همه آنها در این زمینه با یکدیگر هم‌داستانند و از آن جمله است آ. نیمارک (Neymarck) آمارگر اوراق بهادار بین‌المللی که در سال ۱۹۱۲ ضمن محاسبه صدها

* - پاتویه (Patouillet): «امپریالیسم آمریکا»، دیژون، سال ۱۹۰۴، ص ۲۷۲.

میلیارد فرانک دارایی‌های بین‌المللی ناگهان فریاد برآورد که «مگر می‌توان چنین فرضی را متصور دانست که صلح برهم بخورد؟ ... و با وجود چنین ارقام عظیمی تن به جنگ داده شود؟»*

وقتی اقتصاددانان بورژوا این‌طور ساده‌لوحی‌ها از خود نشان می‌دهند، تعجبی ندارد، وانگهی به صرفه آنها هم هست که خود را به ساده‌لوحی بزنند و در محیط امپریالیسم «با قیافه جدی» از صلح سخن گویند. اما وقتی کائوتسکی در سال‌های ۱۹۱۴، ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ در همین موضع رفرمیستی بورژوایی قرار می‌گیرد و دعوی می‌کند که «همه» (یعنی امپریالیست‌ها و به اصطلاح سوسیالیست‌ها و سوسیال پاسیفیست‌ها) با صلح «موافقت» دارند، از مارکسیست بودنش چه چیزی باقی می‌ماند؟ در موضع‌گیری او ما به جای تحلیل تضادهای امپریالیسم و روشن ساختن عمق این تضادها، چیزی جز یک «آرزوی ساده‌دلانه» رفرمیستی برای برانداختن آنها با یک حرکت دست و نفی آنها با حرف، نمی‌بینیم.

یک نمونه از انتقاد اقتصادی کائوتسکی از امپریالیسم چنین است: او آمارهای مربوط به صادرات و واردات سال‌های ۱۸۷۲ و ۱۹۱۲ انگلیس از مصر را بررسی می‌کند و معلوم می‌شود که سرعت افزایش این صادرات و واردات کمتر از سرعت افزایش کل صادرات و واردات انگلیس بوده است. کائوتسکی از اینجا چنین نتیجه می‌گیرد که:

«ما هیچ دلیلی نداریم چنین فرض کنیم که اگر مصر اشغال نظامی نمی‌شد، بازرگانی انگلیس با مصر زیر فشار عوامل اقتصادی، کمتر از این گسترش می‌یافت.» «تمایل سرمایه به توسعه» «بهتر از همه از طریق دموکراسی مسالمت‌آمیز تحقق‌پذیر است، نه از طریق به کار بردن شیوه‌های قهرآمیز امپریالیسم.»**

این استدلال کائوتسکی که با صدها نغمه گوناگون توسط آقای اسپکتاتور

*- «بولتن انستیتوی بین‌المللی آمار»، جلد ۱۹، قسمت ۲، ص ۲۲۵.

** کائوتسکی: «دولت ملی، دولت امپریالیستی و اتحاد دولت‌ها»، نونبرگ، سال ۱۹۱۵، ص ۷۰ و ۷۲.

(Spectator) گماشته سلاح‌دار او (و استتارگر روسی سوسیال‌شوینیست‌ها) تکرار می‌شود، بنیاد انتقاد کائوتسکیستی از امپریالیسم را تشکیل می‌دهد و به همین جهت باید مفصل‌تر بررسی شود. مطلب را با نقل‌قولی از هیلفردینگ آغاز می‌کنیم که کائوتسکی نتیجه‌گیری‌های او را بارها و از جمله در آوریل سال ۱۹۱۵ «مورد قبول بالاتفاق همهٔ تئوریسین‌های سوسیالیست» اعلام کرده است.

هیلفردینگ می‌نویسد:

«این کار پرولتاریا نیست که در برابر سیاست سرمایه‌داری مترقی‌تر سیاست واپس‌ماندهٔ دوران بازرگانی آزاد و دشمنی با دولت را عرضه کند. پاسخ پرولتاریا به سیاست اقتصادی سرمایه‌مالی و امپریالیسم فقط می‌تواند سوسیالیسم باشد، نه آزادی بازرگانی. هدف سیاست پرولتری اکنون فقط می‌تواند برانداختن کامل رقابت از طریق برانداختن سرمایه‌داری باشد، نه آرمان احیای رقابت آزاد که اکنون به آرمان ارتجاعی بدل شده است.»*

کائوتسکی با دفاع از «آرمانی» که در دوران سرمایه‌مالی یک «آرمان ارتجاعی» است و با دفاع از «دمکراسی مسالمت‌آمیز» و «فشار سادهٔ عوامل اقتصادی»، پیوند خود را با مارکسیسم گسست، زیرا این آرمان از نظر عینی به واپس می‌نگرد و از سرمایه‌داری انحصاری به سرمایه‌داری غیرانحصاری روی می‌آورد و چیزی جز فریب‌گری رفرمیستی نیست.

بازرگانی با مصر (یا با یک مستعمره یا نیمه‌مستعمرهٔ دیگر)، اگر بدون اشغال نظامی، بدون امپریالیسم، بدون سرمایه‌مالی بود، بیشتر «گسترش می‌یافت». این سخن را به چه معنی باید فهمید؟ آیا بدین معنی که اگر رقابت آزاد به وسیلهٔ انحصارها عموماً و به وسیلهٔ «ارتباط‌ها» یا فشار (یعنی همان انحصار) سرمایه‌مالی و تسلط انحصاری برخی از کشورها بر مستعمرات محدود نمی‌شد، سرمایه‌داری سریع‌تر گسترش می‌یافت؟

* - هیلفردینگ: «سرمایه‌مالی»، ص ۵۶۷.

استدلال کائوتسکی معنی دیگری نمی‌تواند داشته باشد و این «معنی» هم بی‌معنی است. حال فرض کنیم که آری رقابت آزاد، چنانچه از وجود هرگونه انحصار فارغ می‌بود، می‌توانست سرمایه‌داری و بازرگانی را سریع‌تر گسترش دهد. ولی آخر هر قدر گسترش بازرگانی و سرمایه‌داری سریع‌تر باشد، تراکم تولید و سرمایه، که انحصار را پدید می‌آورد، نیز شدیدتر خواهد شد. و اما انحصارها هم اکنون از بطن رقابت آزاد پدید آمده‌اند! اگر انحصارها اکنون حتی جریان رشد را هم به‌کندی کشیده باشند، باز هم این امر نمی‌تواند دلیلی باشد به سود رقابت آزاد که پس از پیدایش انحصارها دیگر امکانی برای آن نمی‌ماند.

استدلال کائوتسکی را هر قدر زیر و رو کنید چیزی جز سرشت ارتجاعی و رفرمیسم بورژوازی در آن نمی‌یابید.

اگر حتی این استدلال تصحیح شود و همان‌گونه که اسپکتاتور می‌گوید، گفته شود: بازرگانی مستعمرات انگلیسی با انگلستان اکنون کندتر از بازرگانی آنها با کشورهای دیگر گسترش می‌یابد، باز کائوتسکی را نجات نخواهد داد. زیرا به انگلستان نیز همان انحصار و همان امپریالیسم، منتها انحصار و امپریالیسم کشور دیگر (آمریکا، آلمان)، ضریب می‌زند. می‌دانیم که کارتل‌ها کار را به پیدایش نوع جدید و نوظهوری از تعرفه‌های گمرکی حمایتی کشانده‌اند: درست محصولاتی مورد حمایت قرار می‌گیرند که به درد صادرات می‌خورند (این مطلب را انگلس نیز در جلد سوّم «سرمایه» یادآور شده است). و نیز می‌دانیم که کارتل‌ها و سرمایه‌مالی سیستم خاصی دارند که عبارت است از «صدور کالا به قیمت ارزان» یا به اصطلاح انگلیسی‌ها «دمپینگ»، بدین معنی که کارتل محصول خود را در داخل کشور به قیمت انحصاری گران می‌فروشد، ولی در خارجه آن را سه بار ارزان‌تر به فروش می‌رساند تا از این راه رقیب را زمین‌بزند و تولید خود را به حد اعلی گسترش دهند و غیره. این امر که آلمان بازرگانی خود را با مستعمرات انگلیسی سریع‌تر از بازرگانی خود انگلستان با این مستعمرات گسترش می‌دهد، فقط ثابت می‌کند که امپریالیسم آلمان تازه نفس‌تر، نیرومندتر، متشکل‌تر و برتر از امپریالیسم انگلیس است، ولی این امر

به هیچ وجه «برتری» بازرگانی آزاد را ثابت نمی‌کند، زیرا مبارزه‌ای که در این عرصه انجام می‌گیرد مبارزه بازرگانی آزاد علیه سیاست حمایت گمرکی و وابستگی استعماری نیست، بلکه مبارزه یک امپریالیسم علیه امپریالیسم دیگر، یک انحصار علیه انحصار دیگر و یک سرمایه مالی علیه سرمایه مالی دیگر است. برتری امپریالیسم آلمان بر امپریالیسم انگلیس نیرومندتر از دیوارهای مرزی مستعمرات یا تعرفه‌های گمرکی حمایتی است: از این امر به سود بازرگانی آزاد و «دمکراسی مسالمت‌آمیز» «دلیل» سازی کردن در حکم مبتذل کردن مطلب و فراموش کردن مشخصات و خصایص بنیادی امپریالیسم و قراردادادن رفرمیسم خرده‌بورژوازی به جای مارکسیسم است.

نکته جالب توجه این است که حتی آ. لانسبورگ اقتصاددان بورژوا در همان حال که انتقادش از امپریالیسم همان اندازه خرده‌بورژوازی است که انتقاد کائوتسکی از آن، مع الوصف اطلاعات آماری مربوط به بازرگانی را به شیوه‌های علمی‌تر از کائوتسکی بررسی کرده است. او تنها به مقایسه یک کشور که تصادفاً در نظر گرفته شده باشد و تنها به مقایسه یک مستعمره با کشورهای دیگر نمی‌پردازد، بلکه صادرات یک کشور امپریالیستی را اولاً با کشورهای که وابستگی مالی بدان دارند، یعنی از آن وام پولی می‌گیرند، و ثانیاً با کشورهای که وابستگی مالی بدان ندارند، مقایسه می‌کند و چنین نتیجه می‌گیرد:

صادرات آلمان به کشورهای که وابستگی مالی به آلمان دارند (به میلیون مارک)			
نام کشور	سال ۱۸۸۹	سال ۱۹۰۸	درصد افزایش
رومانی	۴۸/۲	۷۰/۸	+۴۷
پرتغال	۱۹/۰	۳۲/۸	+۷۳
آرژانتین	۶۰/۷	۱۴۷/۰	+۱۴۳
برزیل	۴۸/۷	۸۴/۵	+۷۳
شیلی	۲۸/۳	۵۲/۲	+۸۵
ترکیه	۲۹/۹	۶۴/۰	+۱۱۴
جمع	۲۳۴/۸	۴۵۱/۵	+۹۲

صادرات آلمان به کشورهای که وابستگی مالی به آلمان ندارند (به میلیون مارک)			
نام کشور	سال ۱۸۸۹	سال ۱۹۰۸	درصد افزایش
بریتانیای کبیر	۶۵۱/۸	۹۹۷/۴	+۵۳
فرانسه	۲۱۰/۲	۴۳۷/۹	+۱۰۸
بلژیک	۱۳۷/۲	۳۲۲/۸	+۱۳۵
سوئیس	۱۷۷/۴	۴۰۱/۱	+۱۲۷
استرالیا	۲۱/۲	۶۴/۵	+۲۰۵
هند هلند	۸/۸	۴۰/۷	+۳۶۳
جمع	۱۲۰۶/۶	۲۲۶۴/۴	+۸۷

لانسبورگ از این ارقام نتیجه‌گیری نکرده و بدین جهت به طور تعجب‌آوری متوجه نشده است که اگر این ارقام چیزی را ثابت کند، فقط بر ضد اوست، زیرا افزایش صادرات به کشورهای دارای وابستگی مالی، ولو با درصد کم هم باشد، به هر حال بیش از صادرات به کشورهای است که وابستگی مالی ندارند (روی کلمه «اگر» تکیه می‌کنیم، زیرا آمار تهیه شده توسط لانسبورگ تا مرحله کامل شدن هنوز خیلی راه دارد).

لانسبورگ ضمن بررسی رابطه میان صادرات و وام‌ها می‌نویسد:

«در سال ۱۸۹۰-۱۸۹۱ وامی به رومانی توسط بانک‌های آلمانی که در سال‌های پیش از آن نیز پیش‌قسط‌هایی به حساب آن داده بودند، واگذار شد. وام به طور عمده برای خرید لوازم راه‌آهن از آلمان بود. در سال ۱۸۹۱ صادرات آلمان به رومانی ۵۵ میلیون مارک بود، ولی سال بعد این رقم به ۳۹/۴ میلیون مارک کاهش یافت و این کاهش سپس باز هم با وقفه‌هایی ادامه پیدا کرد و در سال ۱۹۰۰ به ۲۵/۴ میلیون رسید. فقط در چند سال اخیر است که در نتیجه دو وام جدید، صادرات باز به سطح سال ۱۸۹۱ رسیده است. صادرات آلمان به پرتغال در نتیجه وام‌های سال ۱۸۸۸-۱۸۸۹ تا ۲۱/۱ میلیون (در

سال ۱۸۹۰) بالا رفت و سپس طی دو سال بعد کاهش یافت و به ترتیب به ۱۶/۲ و ۷/۴ میلیون مارک رسید و فقط در سال ۱۹۰۳ به سطح سابق خود دست یافت. ارقام مربوط به بازرگانی میان آلمان و آرژانتین از این هم گویاتر است. صادرات آلمان به آرژانتین در نتیجه وام‌های سال‌های ۱۸۸۸ و ۱۸۹۰ نخست در سال ۱۸۸۹ به ۶۰/۷ میلیون رسید، ولی پس از دو سال فقط ۱۸/۶ میلیون مارک یعنی یک سوم سابق شد و فقط در سال ۱۹۰۱ به سطح سال ۱۸۸۹ دست یافت و از آن گذشت و آن هم در نتیجه وام‌های جدید و اگذاری دولت و برخی از شهرهای آلمان و نیز پرداخت پیش‌قسط‌هایی برای ساختمان نیروگاه‌های برق و واگذاری اعتبارات دیگر. صادرات به شیلی در نتیجه وام سال ۱۸۸۹ نخست تا ۴۵/۲ میلیون مارک (در سال ۱۸۹۲) بالا رفت، ولی پس از دو سال کاهش یافت و به رقم ۲۲/۵ میلیون مارک رسید. پس از وام جدیدی که در سال ۱۹۰۶ توسط بانک‌های آلمان و اگذار شد، میزان صادرات تا ۸۴/۷ میلیون مارک (در سال ۱۹۰۷) بالا رفت و در سال ۱۹۰۸ دوباره کاهش یافت و به ۵۲/۴ میلیون رسید.*

لانسبورگ از این واقعیات نتیجه اخلاقی خرده‌بورژوازی مضحکی می‌گیرد حاکی از اینکه صادرات وابسته به وام دوام ندارد و ناموزون است و چه کار بدی است که سرمایه‌ها به جای صرف برای توسعه «طبیعی» و «هماهنگ» صنایع میهنی به خارج صادر شود و این رشوه‌های چند میلیونی که هنگام واگذاری وام‌های خارجی داده می‌شود، چقدر برای کروپ «گران» تمام می‌شود و غیره. ولی واقعیات به روشنی نشان می‌دهند که افزایش صادرات درست با همان حقه‌ها و شیادی‌های سرمایه مالی در پیوند است که مبنای اخلاقی بورژوازی را به هیچ می‌انگارد و با یک تیر دو نشان می‌زند، یعنی: اولاً

*- مجله «بانک»، سال ۱۹۰۹، شماره ۲، ص ۸۱۹ و صفحات بعد.

یک سود از وامی که داده است می‌برد و ثانیاً از همان وام هنگامی که وجوه آن به مصرف خرید محصولات کروپ یا خرید لوازم راه‌آهن از سندیکای فولاد و غیره می‌رسد، سود دیگری به دست می‌آورد.

تکرار می‌کنیم که ما آمار لانسبورگ را به هیچ وجه کامل نمی‌دانیم، ولی نقل آن واجب بود، زیرا از آمار کائوتسکی و اسپکتاتور علمی تر است و لانسبورگ با شیوه درست به مطلب برخورد می‌کند. برای پی بردن به نقش سرمایه مالی در امر صادرات و غیره انسان باید بتواند ارتباطی را که به طور خاص و منحصر فقط میان صادرات و شیدای‌های صاحبان سرمایه مالی وجود دارد، ارتباطی را که به طور خاص و منحصر فقط میان صادرات و فروش فرآورده‌های کارتل‌ها وجود دارد و غیره، از ارتباط‌های دیگر تفکیک کند. و حال آنکه مقایسه ساده مستعمرات به طور اعم با کشورهای غیرمستعمره، مقایسه یک امپریالیسم با امپریالیسم دیگر، یک نیمه‌مستعمره یا مستعمره (مصر) با بقیه کشورهای دیگر، در حکم نادیده گرفتن و پرده کشیدن به روی اصل مطلب است.

انتقاد تئوریک کائوتسکی از امپریالیسم هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم ندارد و فقط به درد آن می‌خورد که به عنوان پلی برای رسیدن به تبلیغ صلح و وحدت با اپورتونیست‌ها و سوسیال شونیست‌ها به کار رود و علت آن هم این است که درست همان عمیق‌ترین و بنیادی‌ترین تضادهای امپریالیسم یعنی: تضاد میان انحصارات و رقابت آزاد موجود در کنار آنها، میان «معاملات» (و سودهای هنگفت) سرمایه مالی و بازرگانی «شرافتمندانه» در بازار آزاد، میان کارتل‌ها و تراست‌ها از یک سو و صنایع کارتلی نشده از سوی دیگر و غیره را نادیده می‌گیرد و روی آنها پرده می‌کشد.

تئوری پُر سروصدای ساخته کائوتسکی درباره «اولترا امپریالیسم» نیز از هر جهت دارای همین سرشت ارتجاعی است.

گفته‌های سال ۱۹۱۵ او را درباره این مبحث با گفته‌های سال ۱۹۰۲ هوبسن مقایسه کنید:

کائوتسکی:

«... آیا چنین امکانی را می‌توان منتفی دانست که سیاست کنونی

امپریالیستی به وسیله یک سیاست جدید اولترا امپریالیستی از میان برود و این سیاست جای مبارزه میان سرمایه‌های مالی ملی را به بهره‌کشی مشترک یک سرمایه مالی متحد بین‌المللی از جهان بدهد؟ چنین فاز جدیدی در سرمایه‌داری به هر حال تصورپذیر هست. حال آیا عملی هم هست یا نه، مطلبی است که برای حلش هنوز مقدمات کافی موجود نیست.*

هوبسن:

«مسیحیت که در عده کمی از امپراتوری‌های فدرال بزرگ که هر یک مستعمرات غیرمتمدن و کشورهای وابسته چندی در اختیار دارد جای‌گیر شده است، در نظر خیلی‌ها قانونی‌ترین راه رشد گرایش‌های امروزی و آن هم چنان راه رشدی است که می‌تواند حداکثر امید به یک صلح پایدار مبتنی بر بنیاد استوارِ انتر امپریالیسم (Inter Imperialisme) را پدید آورد.»

کائوتسکی آن چیزی را اولترا امپریالیسم یا ماورای امپریالیسم نامیده است که هوبسن ۱۳ سال پیش از او نام انتر امپریالیسم یا بین-امپریالیسم بدان داده بود. پیشرفت اندیشه «علمی» کائوتسکی گذشته از ساختن لفظ جدید اُبردانشمندانه‌ای که در آن یک پیشوند لاتین با پیشوند دیگر عوض شده، فقط شامل ادعایی است برای مارکسیسم جلوه دادن آن چیزی که هوبسن در ماهیت امر به صورت سالوسی کشیشان عرضه می‌دارد. پس از جنگ انگلیس - بوئر، از جانب این ذوات بزرگوار امری کاملاً طبیعی بود که مساعی خود را در راه تسکین خرده‌بورژواها و کارگران انگلیسی به کار برند که در نبردهای آفریقای جنوبی کشته بسیار داده و افزایش مالیات‌ها را تحمل کرده بودند تا سودهای بیشتری عاید صاحبان سرمایه مالی انگلیس شود. درواقع هم چه تسکینی برای آنها بهتر از این که باور کنند امپریالیسم آن‌قدرها هم بد نیست و حالا دیگر به انتر (یا اولترا) امپریالیسم که توان تأمین صلح پایدار را دارد، نزدیک شده است؟ کشیشان انگلیسی یا کائوتسکی شیرین‌سخن هر قدر هم

*- مجله "Die Neue Zeit"، ۳۰ آوریل سال ۱۹۱۵، ص ۱۴۴.

حسن نیت داشته باشند، مفهوم اجتماعی عینی یعنی واقعی این «تئوری» یک چیز و فقط یک چیز است: تسکین سراپا ارتجاعی توده‌ها بر پایه امیدوار ساختن آنها به صلح پایدار در محیط سرمایه‌داری، از طریق انحراف توجه از تضادهای حاد و مسائل حاد دوران کنونی و سوق توجه به دورنمای کاذب یک «اولترا امپریالیسم» به اصطلاح جدید که در یک آینده نامعلوم باید پیدا شود. در تئوری «مارکسیستی» کائوتسکی جز فریب توده‌ها چیز دیگری یافت نمی‌شود.

به‌راستی هم کافی است واقعیات مسلم و مورد قبول همگان به طور روشن با هم مقایسه شوند تا به این مطلب یقین حاصل شود که دورنمایی که کائوتسکی سعی دارد به کارگران آلمانی (و به کارگران همه کشورها) تلقین کند چقدر کاذب است. برای نمونه هندوستان، هندوچین و چین را در نظر بگیریم. به طوری که می‌دانیم این سه کشور مستعمره و نیمه‌مستعمره با جمعیت ۶۰۰-۷۰۰ میلیونی خود دستخوش استثمار سرمایه مالی چند دولت امپریالیستی یعنی انگلیس، فرانسه، ژاپن، ایالات متحده و غیره هستند. فرض کنیم که این کشورهای امپریالیستی برای دفاع از متصرفات و منافع و «مناطق نفوذ» خود در کشورهای آسیایی نام‌برده یا برای توسعه آنها اتحادهایی علیه یکدیگر ببندند. این اتحادها «انتر امپریالیستی» یا «اولترا امپریالیستی» خواهند بود. یا فرض کنیم که همه دولت امپریالیستی برای تقسیم «مسالمت‌آمیز» کشورهای آسیایی یک اتحاد ببندند. چنین اتحادی همان «سرمایه مالی متحد در مقیاس بین‌المللی» خواهد بود. نمونه‌هایی از این نوع اتحاد در تاریخ قرن بیستم مثلاً به صورت مناسبات دولت بزرگ با چین عملاً وجود دارد^(۱۷). حال می‌پرسیم که آیا در صورت باقی ماندن نظام سرمایه‌داری (کائوتسکی درست همین صورت را مفروض می‌دارد)، این امر «تصورپذیر هست» که چنین اتحادهایی کوتاه‌مدت نباشند؟ و برخوردها و تصادم‌ها و مبارزات را به هر شکل از اشکال آنها منتفی سازند؟

کافیست این سؤال را به طور روشن مطرح کنیم تا ببینیم که به آن پاسخی جز منفی نمی‌توان داد، زیرا در محیط سرمایه‌داری برای تقسیم مناطق نفوذ،

تقسیم منافع، تقسیم مستعمرات و غیره مبنای دیگری جز حساب نیروی هر یک از شرکت کنندگان در تقسیم، یعنی نیروی اقتصادی، مالی، نظامی و غیره آنها تصورپذیر نیست. تغییرات حاصله در نیروی این شرکت کنندگان در تقسیم نیز یکسان نیست، زیرا در محیط سرمایه‌داری گسترش موزون مؤسسات، تراست‌ها، رشته‌های صنعت و کشورهای مختلف امکان‌پذیر نیست. نیم قرن پیش آلمان از نظر نیروی سرمایه‌داری خود در قیاس با نیروی انگلستان آن زمان نیروی ناچیز و بی‌مقداری بود. همین وضع را هم ژاپن در قیاس با روسیه داشت. با این وصف آیا چنین چیزی «تصورپذیر هست» که در طول سال‌های یکی دو دهه دیگر تناسب نیروهای دُول امپریالیستی تغییر ناپذیر بماند؟ نه، به هیچ وجه تصورپذیر نیست.

بدین جهت اتحادهای «انتر امپریالیستی» یا «اولترا امپریالیستی» که در عالم واقعیت سرمایه‌داری، و نه در عالم پندار مبتذل خرده‌بورژوازی کشیشان انگلیسی یا کائوتسکی «مارکسیست» آلمانی بسته شوند، هر شکلی داشته باشند، یعنی خواه به شکل یک بلوک امپریالیستی علیه بلوک امپریالیستی دیگر باشند و خواه به شکل اتحاد عمومی همه دُول امپریالیستی، ناگزیر فقط «وقفه‌هایی» میان جنگ‌ها خواهند بود. اتحادهای مسالمت‌آمیز مقدمات جنگ‌ها را فراهم می‌سازند و به نوبه خود آفریده جنگ‌ها و به بیان دیگر مشروط به یکدیگر هستند و تبدیل اشکال مبارزه مسالمت‌آمیز به غیرمسالمت‌آمیز و بالعکس را منحصرأ بر همان بنیاد روابط و مناسبات امپریالیستی در زمینه اقتصاد جهانی و سیاست جهانی موجب می‌شوند. ولی کائوتسکی آبر دانشمند برای آرام‌سازی کارگران و آشتی دادن آنان با سوسیال شونیست‌ها که به بورژوازی پیوسته‌اند، حلقه‌ای از یک زنجیر واحد را از حلقه دیگر جدا می‌کند و به بیان دیگر اتحاد مسالمت‌آمیز (و اولترا امپریالیستی و حتی اولترا اولترا امپریالیستی) امروزی میان همه دُول را که هدفش آرام‌سازی «چین» است (سرکوب قیام بوکسورها^(۱۸)) را به یاد بیاورید، از تصادم غیرمسالمت‌آمیز فردا که پس فردا باز مقدمات یک اتحاد عمومی «مسالمت‌آمیز» را برای تقسیم مثلاً ترکیه و غیره و غیره فراهم می‌سازد، جدا می‌کند. کائوتسکی به جای نشان دادن ارتباط زنده

ادوار صلح امپریالیستی با ادوار جنگ‌های امپریالیستی یک استنباط تجربیِ مرده به کارگران عرضه می‌دارد تا آنها را با رهبران مرده‌شان آشتی دهد.

هیل آمریکایی در پیش‌گفتار کتاب خود به نام «تاریخ دیپلماسی در عرصهٔ مناسبات بین‌المللی اروپا»، تاریخ نوین دیپلماسی را چنین دوره‌بندی کرده است: (۱) عصر انقلاب؛ (۲) جنبش مشروطیت؛ (۳) عصر «امپریالیسم بازرگانی»^{*} ایام ما. یک نویسندهٔ دیگر، تاریخ «سیاست جهانی» بریتانیای کبیر را از سال ۱۸۷۰ به بعد به ۴ دوره تقسیم می‌کند: (۱) نخستین دورهٔ آسیایی (مبارزه علیه پیشروی روسیه در آسیای میانه به سوی هندوستان)؛ (۲) دورهٔ آفریقایی (در حدود سال‌های ۱۸۸۵-۱۹۰۲)، مبارزه علیه فرانسه بر سر تقسیم آفریقا (به هنگام پیش‌آمد بحران «فاشودا» (Fachoda)^(۱۹) در سال ۱۸۹۸، جنگ با فرانسه به مویی بسته بود)؛ (۳) دومین دورهٔ آسیایی (قرارداد با ژاپن علیه روسیه) و (۴) دورهٔ «اروپایی» که به طور عمده علیه آلمان متوجه بود^{**}. ریسر «رجل» بانکی در سال ۱۹۰۵ ضمن اشاره بدین مطلب که چگونه سرمایهٔ مالی فرانسه با فعالیت خود در ایتالیا زمینه را برای اتحاد سیاسی این دو کشور فراهم می‌ساخت و چگونه مبارزه میان آلمان و انگلیس بر سر ایران یا مبارزه میان همهٔ سرمایه‌های اروپایی بر سر واگذاری وام به چین دامن می‌گرفت و غیره، نوشت:

«درگیری‌های سیاسی واحدهای جلودار بر زمینهٔ مالی صورت می‌گیرد.»

این است واقعیت زندهٔ اتحادهای مسالمت‌آمیز «اولترا امپریالیستی» وقتی که پیوند ناگسستی آنها با منازعات صرفاً امپریالیستی در نظر گرفته شود. پرده کشیدن به روی ژرف‌ترین تضادهای امپریالیسم از سوی کائوتسکی، که ناگزیر به آرایش چهرهٔ امپریالیسم می‌انجامد، در چگونگی انتقاد این نگارنده از خصایص امپریالیسم، نیز بی‌اثر نمی‌ماند. امپریالیسم، دوران سرمایهٔ مالی و انحصار است که همه‌جا گرایش‌هایی نه در جهت آزادی، بلکه در جهت

*- دیوید جین هیل: «تاریخ دیپلماسی در عرصهٔ مناسبات بین‌المللی اروپا»، جلد ۱، ص ۱۰.

** - شیلدر. همان کتاب، ص ۱۷۸.

فرمانروایی پدید می‌آورد. نتایج این گرایش‌ها هم این است که ارتجاع، صرف‌نظر از وجود هرگونه سیستم سیاسی، در تمام جهات گسترش می‌پذیرد و در این عرصه نیز تضادها به نهایت حدّ خود می‌رسند. ستم ملی و گرایش به سوی الحاق سرزمین دیگران (Annexion) یعنی نقض استقلال ملی نیز حدّ خاص کسب می‌کند (زیر الحاق سرزمین دیگران چیزی نیست جز نقض حق خودسامانی ملل) (حق ملل در تعیین سرنوشت خویش. مترجم.). هیلفردینگ ارتباط میان امپریالیسم و ستم ملی را به درستی یادآور می‌شود. او می‌نویسد:

«درمورد کشورهای تازه مکشوف شده باید گفت که سرمایه‌ای که به این کشورها وارد می‌شود، تضادها را شدت می‌دهد و خلق‌هایی را که حس خودآگاهی ملی در آنها بیدار شده است، به مقاومت روزافزون علیه نوکوپیدگان بیگانه برمی‌انگیزد و این مقاومت خیلی زود می‌تواند به اقدامات خطرناک علیه سرمایه خارجی بدل گردد. مناسبات اجتماعی کهنه از بیخ و بن دگرگون می‌شوند، جداماندگی و خصوصیت نظام فلاحی هزاران‌ساله «ملل واقع در حاشیه تاریخ»، از میان می‌رود و این ملت‌ها به مدار سرمایه‌داری کشانده می‌شوند. نظام سرمایه‌داری خودش وسایل و طرق‌رهایی مغلوبین را اندک‌اندک در دسترس آنان می‌گذارد و آنها نیز هدفی را که زمانی برای ملل اروپایی عالی‌ترین هدف بود، یعنی ایجاد دولت ملی واحد را به عنوان وسیله نیل به آزادی اقتصادی و فرهنگی در برابر خود قرار می‌دهند. این جنبش استقلال‌طلب برای سرمایه اروپایی در ارزنده‌ترین عرصه‌های بهره‌کشی که پیدایش درخشان‌ترین دورنماها را نوید می‌دهد، ایجاد خطر می‌کند و سرمایه اروپایی فقط با افزایش دائمی نیروهای نظامی خویش قادر به حفظ تسلط خواهد بود.»*

نکته‌ای که باید به این مطلب افزود آن است که وجود امپریالیسم نه تنها در کشورهای تازه مکشوف شده، بلکه در کشورهای قدیمی نیز، کار را به الحاق سرزمین دیگران، به تشدید ستم ملی و بالتیجه به تشدید مقاومت می‌کشانند. کائوتسکی ضمن اعتراض به تشدید ارتجاع سیاسی از سوی امپریالیسم، یک مسئله بسیار مبرم یعنی امکان‌ناپذیر بودن وحدت با اپورتونیست‌ها در دوران امپریالیسم را لا‌پوشانی می‌کند. او ضمن اعتراض به الحاق سرزمین دیگران، به اعتراض‌های خود شکلی می‌دهد که این اعتراض‌ها برای اپورتونیست‌ها به کلی بی‌زیان و با نهایت راحتی قابل قبول از کار درمی‌آید. او مستقیماً به مستمعین آلمان اخطار می‌کند و با وجود این درست همان نکته‌ای را که از همه مهم‌تر و از همه مبرم‌تر است و مثلاً این نکته را که آلمان آلزاس-لورن را به خاک خود ملحق کرده است، لا‌پوشانی می‌کند. برای ارزیابی این «انحراف فکری» کائوتسکی مثالی می‌آوریم. فرض کنیم یک ژاپنی الحاق سرزمین فیلیپین از سوی آمریکایی‌ها را محکوم می‌کند. حال می‌پرسیم که آیا خیلی‌ها باور خواهند کرد که علت این امر بی‌زاری از هر نوع الحاق سرزمین دیگران است و نه تمایل خود او به الحاق سرزمین فیلیپین؟ و آیا نباید پذیرفت که «مبارزه» این ژاپنی را علیه الحاق سرزمین‌های دیگران فقط در صورتی می‌توان صادقانه و از نظر سیاسی شرافتمندانه دانست که او علیه الحاق سرزمین کره به خاک ژاپن نیز به مخالف برخیزد و خواستار آزادی جدایی کره از ژاپن شود؟ هم تحلیل تئوریک کائوتسکی درباره امپریالیسم و هم انتقاد اقتصادی و سیاسی او از امپریالیسم، عمیقاً آمیخته با گرایشی است به کلی ناهم‌ساز با مارکسیسم یعنی آمیخته با لا‌پوشانی و ساییدن لبه‌های تیز بنیادی‌ترین تضادها و همراه با کوشش برای حفظ وحدت‌ناپایدار با اپورتونیسم در جنبش کارگری اروپا، به هر قیمتی که باشد.

۱۰ - جای امپریالیسم در پویه تاریخ

ما دیدیم که امپریالیسم از نظر ماهیت اقتصادی خود، سرمایه‌داری انحصاری است و همین امر جای امپریالیسم را در پویه تاریخ معین می‌کند، زیرا انحصار که بر زمینه رقابت آزاد و درست از درون رقابت آزاد پدید آمده، نشانگر جریان گذار از نظام سرمایه‌داری به نظام اجتماعی - اقتصادی عالی‌تر است. باید به‌ویژه چهار نوع عمده انحصار یا چهار نمودار عمده سرمایه‌داری انحصاری را که صفت مشخصه دوران مورد بحث است، یادآور شد.

اولاً انحصار از تراکم تولید در مدارج بسیار بالای تکامل آن پدید آمده است. انحصار به گروه‌بندی‌های انحصارگر سرمایه‌داران یعنی به کارتل‌ها، سندیکاها و تراست‌ها اطلاق می‌شود. ما دیدیم که آنها در زندگی اقتصادی امروزی چه نقش عظیمی دارند. در سرآغاز قرن بیستم این گروه‌بندی‌های انحصارگر در کشورهای پیشرفته تفوق کامل به دست آوردند و گرچه نخستین گام‌ها را در راه تشکیل کارتل زودتر از همه کشورهای برداشتند که با وضع تعرفه‌های گمرکی سنگین از صنایع خود حمایت می‌کردند (آلمان، آمریکا)، ولی دیری نگذشت که در انگلیس نیز با وجود سیستم بازرگانی آزادش، همان واقعیت اساسی یعنی پیدایش انحصارات در نتیجه تراکم تولید، مشاهده شد. ثانیاً انحصارها کار را به تصرف بیش از پیش مهم‌ترین منابع مواد خام، خاصه منابع لازم برای صنایع اصلی جامعه سرمایه‌داری، یعنی صنایع زغال‌سنگ و ذوب‌آهن که بیش از صنایع دیگر کارتلی شده بودند، کشانده‌اند.

قبضه کردن انحصاری مهم‌ترین منابع مواد خام، قدرت سرمایه بزرگ را سخت افزایش داده و تضاد میان صنایع وارد در کارتل و خارج از کارتل را تشدید کرده است.

ثالثاً انحصار از بانک‌ها پدید آمده است. بانک‌ها از مؤسسات میانجی ساده به انحصارگران عرصه سرمایه مالی بدل شده‌اند. سه تا پنج بانک کلان در هر یک از پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری یک نوع «پیوند شخصی»^{*} میان سرمایه صنعتی و بانکی پدید آورده و رتق و فتق میلیاردها و میلیاردها پول را که بخش اعظم سرمایه‌ها و درآمدهای پولی سراسر کشور را تشکیل می‌دهد، در دست خود متمرکز ساخته‌اند. یک الیگارش مالی که بدون استثنا همه مؤسسات اقتصادی و سیاسی جامعه بورژوازی امروزی را با شبکه انبوهی از رشته‌های روابط وابستگی فرو پوشانده، بارزترین نمودار این انحصار است. رابعاً انحصار از سیاست استعماری پدید آمده است. سرمایه مالی مبارزه بر سر منابع مواد خام، صدور سرمایه و «مناطق نفوذ» مناطقی که می‌توان در آنها معاملات پرمفعت انجام داد و امتیازات و سودهای انحصاری به دست آورد و غیره و سرانجام مبارزه بر سر قلمرو اقتصادی به طور اعم را به انگیزه‌های عدیدۀ «قدیمی» سیاست استعماری افزوده است. وقتی مثلاً مستعمرات دُول اروپایی، مانند سال ۱۸۷۶، هنوز فقط یک دهم آفریقا را در بر می‌گرفت، سیاست استعماری می‌توانست به شیوۀ غیرانحصاری و به صورت تصرف به اصطلاح «بلامنازع» سرزمین‌ها، گسترش یابد. ولی وقتی کار نهم آفریقا اشغال شده از کار درآمد (در حدود سال ۱۹۰۰) و وقتی کار تقسیم سراسر جهان پایان یافت، ناگزیر دوران تملک انحصاری مستعمرات و بنابراین دوران مبارزه بسیار حاد بر سر تقسیم و تقسیم مجدد جهان فرا رسید.

* - «پیوند شخصی» (روسی: «Личная уния»، آلمانی: «Personal union»، فرانسه: «L'union personnelle») - این پیوند که از علائم مشخصه سرمایه‌داری انحصاری است از طریق «درآمزی» بانک‌ها با مؤسسات صنعتی و بازرگانی بزرگ و به بیان دیگر از طریق خرید سهام آنها و عضویت شخص مدیران بانک‌ها در هیئت‌های مدیره این مؤسسات و بالعکس انجام می‌گیرد. «پیوند شخصی» بانک‌ها با صنایع سپس از طریق «پیوند شخصی» انحصارگران با دولت‌های سرمایه‌داری، تکمیل می‌شود. مترجم.

این مطلب بر همگان معلوم است که سرمایه‌داری انحصاری، تمام تضادهای سرمایه‌داری را چه اندازه حدّت بخشیده است. کافی است گرانی هزینه زندگی و فشار کارتل‌ها را یادآور شویم. این حدّت تضادها تواناترین نیروی محرکه دوران تاریخی گذار یعنی دورانی است که از هنگام پیروزی قطعی سرمایه مالی جهانی آغاز شده است.

انحصارها، الیگارشی، تلاش برای تسلط به جای تلاش برای آزاد کردن، بهره‌کشی چند ملت بسیار ثروتمند یا بسیار نیرومند از عدّه روزبه‌روز بیشتری از ملل کوچک یا ضعیف، مجموعه این عوامل چنان علایم مشخصه‌ای برای امپریالیسم پدید آورده است که ما را وامی‌دارد تا امپریالیسم را سرمایه‌داری طفیلی یا در حال پوسیدگی تعریف کنیم. پیدایش «کشور بهره‌بگیر» یا کشور رب‌اخوار که بورژوازی آن روزبه‌روز بیشتر از محل صدور سرمایه و بهره سهام زندگی می‌کند، به عنوان یکی از گرایش‌های امپریالیسم روزبه‌روز برجسته‌تر می‌شود. ولی اشتباه است اگر تصور شود که این گرایش به سوی پوسیدگی، دیگر امکانی برای رشد سریع سرمایه‌داری باقی نمی‌گذارد.

نه، رشته‌های گوناگون صنایع، قشرهای گوناگون بورژوازی و کشورهای گوناگون در دوران امپریالیسم، از این دو گرایش گاه یکی و گاه دیگری را با شدتی بیشتر یا کمتر، نمودار می‌سازند. سرمایه‌داری در مجموع خود به مراتب سریع‌تر از پیش رشد می‌کند، ولی این رشد نه تنها به طور اعم ناموزون‌تر می‌شود، بلکه به طور اخص نیز ناموزونی آن به صورت پوسیدگی کشورهای که از لحاظ سرمایه نیرومندتر از همه هستند (انگلیس)، نمودار می‌شود. ریسر، نگارنده کتاب مربوط به بانک‌های بزرگ آلمان، درباره سرعت رشد اقتصادی آلمان می‌نویسد:

«نسبت سرعت پیشرفت دوران پیشین (۱۸۴۸-۱۸۷۰) که چندان هم کم نبود، به سرعت رشد دوران کنونی (۱۸۷۰-۱۹۰۵) مجموع اقتصاد آلمان و از آن جمله بانک‌های آن، تقریباً برابر است با نسبت سرعت حرکت کالسکه پُستی قدیم به سرعت اتومبیل امروزی که گاه چنان تیز می‌تازد که هم

برای رهگذر بی خیال و هم برای خود سرنشینانش ایجاد خطر می‌کند.»

سرمایه مالی این کشور که با سرعت فوق‌العاده‌ای رشد کرده، درست به همان جهت که با چنین سرعتی رشد کرده است، حالا خودش بی‌میل نیست شیوه «آرام‌تری» برای تصاحب مستعمرات که در چنگ ملل ثروتمندتر است و تصرف آنها تنها به شیوه‌های مسالمت‌آمیز میسر نیست، به کار برد. در ایالات متحده رشد اقتصادی طی سال‌های چند دهه اخیر از آلمان هم سریع‌تر بوده است و به همین جهت نیز علایم طفیلی‌گری سرمایه‌داری امروزین آمریکا با وضوح خاص نمودار شده است. از سوی دیگر مقایسه میان مثلاً بورژوازی کشور جمهوری آمریکا و بورژوازی کشور پادشاهی ژاپن یا آلمان قیصری نشان می‌دهد که در دوران امپریالیسم بزرگ‌ترین تمایز سیاسی به حد اعلی خفیف می‌شود و آن هم نه بدان جهت که این تمایز اصولاً اهمیتی نداشته است، بلکه بدان جهت که در تمام این موارد بورژوازی دارای علایم مشخص طفیلی‌گری است.

سودهای انحصاری کلانی که سرمایه‌داران یک رشته از رشته‌های عذیده صنایع یا یک کشور از کشورهای متعدد به‌دست می‌آورند و غیره، به آنها امکان اقتصادی می‌دهد تا برخی از لایه‌های کارگران و برای مدتی کوتاه حتی اقلیت نسبتاً مهمی از آنان را بخرند و به هواداری از بورژوازی آن کشور یا آن ملت علیه بورژوازی کشورهای دیگر بکشانند. ضمناً آتش تیز شده ستیز آشتی‌ناپذیر میان ملل امپریالیستی بر سر تقسیم جهان، این گرایش را شدیدتر می‌کند. بدین سان میان امپریالیسم و اپورتونیزم رابطه‌ای پدید می‌آید که زودتر و روشن‌تر از همه‌جا در انگلیس نمودار شد و علتش هم آن بود که برخی از علایم امپریالیستی تکامل در آن کشور خیلی زودتر از کشورهای دیگر مشاهده شد. برخی از نگارندگان، مثلاً ل. مارتف، دوست دارند واقعیت وجود رابطه میان امپریالیسم و اپورتونیزم را در جنبش کارگری که اکنون به‌خصوص سخت چشمگیر شده است، با استدلال «خوش‌بینانه بخشنامه شده» (به کردار کائوتسکی و هویسمانس (Huysmans))، به کلی نادیده بگیرند و

بگویند: اگر عامل تشدید اپورتونیزم، سرمایه‌داری پیشرفته می‌بود، یا اگر این کارگران برخوردار از بهترین دستمزدها بودند که به اپورتونیزم متمایل می‌شدند و غیره، آن وقت کار مخالفان سرمایه‌داری زار می‌شد. در مورد اهمیت این «خوش‌بینی» نباید گول خورد: این یک خوش‌بینی به اپورتونیزم است. این یک خوش‌بینی است که برای استتار اپورتونیزم به کار می‌رود. در واقعیت امر سرعت خاص و نفرت‌انگیزی خاص رشد اپورتونیزم به هیچ‌وجه تضمینی برای پیروزی پایدار آن به وجود نمی‌آورد، چونان که سرعت رشد یک غدهٔ چرکین در بدن سالم فقط می‌تواند موجب سر باز کردن آن شود و بدن را از شر آن رها سازد. خطرناک‌تر از همه در این زمینه کسانی هستند که نمی‌خواهند این نکته را درک کنند که مبارزه علیه امپریالیسم چنانچه با مبارزه علیه اپورتونیزم در پیوند ناگسستنی نباشد، چیزی جز ژاژخایی و دروغ‌پردازی نخواهد بود.

از مجموع نکاتی که دربارهٔ سرشت اقتصادی امپریالیسم بیان شد، این نتیجه به دست می‌آید که امپریالیسم را باید سرمایه‌داری در حال گذار یا به طور صحیح‌تر سرمایه‌داری در حال احتضار تعریف کرد. نکتهٔ بسیار آموزنده در این زمینه آن است که اقتصاددانان بورژوا در تعریف سرمایه‌داری امروزی، چپ و راست الفاظی چون: «به‌هم‌پیوستگی»، «فقدان تک‌ماندگی» و غیره را به کار می‌برند؛ بانک‌ها عبارتند از «مؤسساتی که از لحاظ هدف‌ها و چگونگی رشد خود خصلت اقتصادی صرفاً خصوصی ندارند و بیش از پیش از قواعد اقتصادی صرفاً خصوصی پا فراتر می‌نهند». آن وقت همین ریسر که سخنان اخیر به او تعلق دارد، با قیافه‌ای بسیار جدی اعلام می‌کند که «پیشگویی» مارکسیست‌ها دربارهٔ «اجتماعی شدن» «به تحقق نپیوست»!

این لفظ «به‌هم‌پیوستگی» بیانگر چه چیزی است؟ این لفظ از مجموع خطوط روندی که در برابر چشم ما تحقق می‌پذیرد، فقط آن خطی را که از همه چشمگیرتر است، می‌نماید. این لفظ نشان می‌دهد که بیننده درخت‌های جلوی جنگل را می‌بیند، ولی خود جنگل را پشت آنها نمی‌بیند. این لفظ کپیه‌ای است که به شیوهٔ برده‌وار از یک نمای ظاهری، تصادفی و پُره‌رج و

مرج برداشته شده است. این لفظ افشاگر آن است که بیننده زیر فشار مدارک خام خرد شده است و به‌هیچ‌وجه از مفهوم و اهمیت آنها سر در نمی‌آورد. تملک سهام و مناسبات میان صاحبان مالکیت خصوصی «به طور تصادفی به‌هم‌پیوستگی پیدا می‌کنند.» ولی آنچه که در پایه این به‌هم‌پیوستگی قرار دارد، آنچه که بنیاد این به‌هم‌پیوستگی را تشکیل می‌دهد، مناسبات اجتماعی دائماً در حال تغییر تولید است. وقتی می‌بینیم که یک مؤسسه بزرگ به مؤسسه غول‌آسایی بدل می‌شود که طبق برنامه معین و بر پایه محاسبه دقیق انبوهی آمار، تحویل مواد خام اولیه را به میزانی برابر با دو سوّم یا سه چهارم کل مقدار لازم برای ده‌ها میلیون تن از اهالی سازمان می‌دهد؛ وقتی می‌بینیم که کار حمل و نقل این مواد خام به بهترین مراکز مساعد به حال تولید، که گاه صدها و هزارها ورست از هم فاصله دارند، به طرزی منظم صورت می‌گیرد؛ وقتی می‌بینیم که کار تمام مراحل متوالی عمل آوردن مواد خام از آن جمله در مرحله تبدیل آنها به یک رشته از انواع فرآورده‌های آماده از یک مرکز واحد اداره می‌شود؛ وقتی می‌بینیم که توزیع این فرآورده‌ها میان ده‌ها و صدها میلیون مصرف‌کننده، طبق یک برنامه واحد انجام می‌پذیرد (فروش نفت، هم در آمریکا و هم در آلمان توسط «تراست نفت» انجام می‌پذیرد)، آن وقت روشن می‌شود که آنچه ما با آن روبرو هستیم به‌هیچ‌وجه یک «به‌هم‌پیوستگی» ساده نیست، بلکه اجتماعی شدن تولید است و مناسبات مبتنی بر اقتصاد خصوصی و مالکیت خصوصی پوسته‌ای است که دیگر با محتوای خود مطابقت ندارد و اگر دفع آن مصنوعاً به تأخیر انداخته شود، ناگزیر خواهد پوسید. ضمناً این پوسته در حالت پوسیدگی هم می‌تواند طی مدتی نسبتاً طولانی (در بدترین حالت یعنی چنانچه درمان دمل اپورتونیستی به درازا بکشد) برجا بماند، ولی به‌هر حال دفع خواهد شد.

شولتسه گورنیتس، هوادار پُرشور امپریالیسم آلمان بانگ بر می‌کشد:

«اگرچه رهبری بانک‌های آلمان در آخرین تحلیل به گروه کوچکی از افراد سپرده شده است، ولی در عوض هم‌اکنون فعالیت آنها برای رفاه مردم بیش از فعالیت اکثر وزرای دولت اهمیت دارد.»

(اینجا صرفه کار بیشتر در این بوده است که «به هم پیوستگی» مدیران بانک‌ها و وزیران و صاحبان صنایع و کسانی که از محل بهره سهام زندگی می‌کنند، فراموش شود...)

«... در نظر مجسم کنیم گرایش‌هایی که ما مشاهده کردیم به طور پیگیر گسترش یافته و تکمیل شده باشند، یعنی: سرمایه پولی ملت در بانک‌ها جمع شده، بانک‌ها از طریق کارتل به یکدیگر پیوسته و سرمایه ملت که جویای عرصه کاربرد خویش است، به شکل اوراق بهادار درآمده باشد. آن‌گاه این سخنان داهیانه سن سیمون به تحقق خواهد پیوست: «هرج و مرج کنونی تولید که علتش گسترش روابط اقتصادی بدون تنظیم متحدالشکل آن است، باید جای خود را به سازماندهی امر تولید بسپارد. آن‌گاه تولید را دیگر کارفرمایان جدا و مستقل از یکدیگر و بی‌خبر از نیازمندی‌های اقتصادی مردم اداره نخواهند کرد، بلکه این کار را یک ارگان اجتماعی انجام خواهد داد. هیئت مدیره مرکزی که امکان خواهد داشت عرصه گسترده اقتصاد جامعه را از دیدگاهی بلندتر زیر نظر گیرد، آن را به گونه‌ای تنظیم خواهد کرد که برای تمام جامعه سودمند باشد و وسایل تولید را نیز به دست کسانی که برای این کار مناسب باشند خواهد سپرد، و به‌ویژه حفظ هماهنگی دائمی میان تولید و مصرف را مراقبت خواهد کرد. مؤسساتی وجود دارند که درجه معینی از سازماندهی فعالیت اقتصادی را جزو وظایف خود کرده‌اند و این مؤسسات بانک‌ها هستند.» ما هنوز برای تحقق این سخنان سن سیمون راه درازی در پیش داریم، ولی هم‌اکنون در این راه گام برمی‌داریم. این راه مارکسیسم است، مارکسیسمی متفاوت با آنچه که مارکس تصور آن را داشت، ولی فقط از نظر شکل متفاوت با آن.»*

به راستی هم چه «رَدّیه» قشنگی برآموزش مارکس که در قیاس با تحلیل علمی دقیق مارکس گام به واپس می‌نهد و به پیش‌گویی سن سیمون، که گرچه داهیانه است، ولی به هر تقدیر فقط یک پیش‌گویی است، روی می‌آورد.

پایان کتاب

حواشی

۱ - «امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه‌داری» - درباره تاریخچه نگارش و احکام اساسی این اثر رجوع شود به «مقدمه» کتاب.

۲ - «زبان ازوپ» - منظور شیوه بیان خاص ازوپ یا ازوپس (Aesopos) شاعر افسانه‌سرای یونان باستان است. درباره ازوپ مدارک تاریخی متقنی که واقعیت وجود او را مسلم سازد، در دست نیست. به موجب روایات مشکوک ازوپ شاعر افسانه‌سرایی بود، که در نیمه‌های قرن ششم پیش از میلاد می‌زیسته است، اهل فریگیه (واقع در شمال غربی آسیای صغیر) بوده و پس از تصرف زادگاهش به دست کرزوس (Kroesos) پادشاه لیدی، به بردگی درآمده و سپس آزاد شده و در دربار کرزوس خدمت می‌کرده است. ویژگی افسانه‌هایی که ازوپ را مبدع آن می‌دانند، در آن است که چون شاعر امکان بیان آزاد اندیشه‌های خود را نداشته است، در نگارش‌های خود با تمثیل و استعاره از زبان دد و دام سخن می‌گفته و در پایان از آن نتایج اخلاقی می‌گرفته است. ازوپ سرانجام در شهر دلفی به قتل رسید.

در زبان‌های اروپایی شیوه غیرمستقیم و مستعار بیان اندیشه‌ها، «زبان ازوپ» نامیده می‌شود. منظور از «زبان برده» که لنین چند سطر بعد بدان اشاره می‌کند، نیز همان «زبان ازوپ» است.

۳ - «صلح برست - لیتفسک تحمیلی آلمان قیصری» - قرارداد این صلح در ۳ مارس سال ۱۹۱۸ در شهر برست - لیتفسک (Brest-Litovsk) واقع در مرز

کنونی اتحاد شوروی و لهستان، میان جمهوری روسیه شوروی و کشورهای هم‌پیمان آلمان موسوم به «موتلفین» (یعنی آلمان، اتریش، بلغارستان و ترکیه در نقطه مقابل بلوک امپریالیستی دیگر یعنی انگلستان، فرانسه و روسیه پیش از انقلاب و کشورهای دیگر که جمعاً «آنتانت» (متفقین) نامیده می‌شدند) به امضا رسید. جمهوری جوان شوروی آن هنگام به سبب جنگ داخلی و مداخله مسلح کشورهای امپریالیستی در وضع بسیار دشوار قرار داشت و به همین جهت مجبور شد یک سلسله از شرایط تحمیلی آلمان را موقتاً بپذیرد. ولی پس از آنکه انقلاب کارگری در آلمان آغاز شد و رژیم سلطنت را در آلمان برانداخت، دولت شوروی روز ۱۳ نوامبر سال ۱۹۱۸ الغاء این قرارداد غیرعادلانه و غارتگرانه را اعلام کرد.

۴- «صلح ورسای» - قرارداد صلح ورسای که به جنگ جهانی امپریالیستی سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۸ پایان بخشید، در ۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۹ توسط دُول ایالات متحده امریکا، امپراتوری انگلیس، فرانسه، ایتالیا، ژاپن و دُول متحد آنها از یک سو و آلمان از سوی دیگر به امضا رسید. لنین ضمن ارزیابی قرارداد صلح ورسای خاطر نشان ساخت که: «این یک صلح غارتگرانه بی‌سابقه است که میلیون‌ها انسان و از آن جمله متمدن‌ترین آنها را در وضع بردگان قرار می‌دهد». (جلد ۴۱، ص ۳۵۳). هدف قرارداد صلح ورسای تثبیت تقسیم مجدد جهان امپریالیستی به سود دُول فاتح و نیز ایجاد سیستمی از مناسبات میان کشورها برای خفه کردن روسیه شوروی جوان و درهم کوبیدن جنبش انقلابی در سراسر جهان بود.

۵- «ویلسونیسم» - ماخوذ از نام ویلیام ویلسون رئیس جمهور آمریکا در سال‌های ۱۹۱۳-۱۹۲۱. ویلسون در نخستین سال ریاست جمهوری خود، قوانینی صادر کرد (از جمله قانون مربوط به مالیات تصاعدی، قانون ضد تراست و غیره) و آنها را عوام‌فریبانه قوانین «عصر آزادی نوین» نامید. لنین درباره او نوشت ویلسون بت مورد پرستش عناصر خرده‌بورژوا و پاسفیسست‌ها است که می‌پندارند او به «صلح اجتماعی» تحقق خواهد بخشید یعنی استثمارگران و استثمارشوندگان را برای همیشه باهم آشتی خواهد داد

و به رفرم‌های اجتماعی دست خواهد زد. ویلسون و همکارانش سیاست خارجی غارتگرانه امپریالیسم آمریکا را با شعارهای سالوسانه و الفاظی درباره «دمکراسی» و «اتحاد خلق‌ها» استتار می‌کردند. ویلسون از همان نخستین روزهای بنیادگذاری حکومت شوروی یکی از عاملین و سازمانگران مداخله مسلح علیه جمهوری نو بنیاد روسیه شوروی بود. او برای جلوگیری از تأثیر عمیق سیاست صلح‌دوستانه دولت شوروی در توده‌های مردم کشورهای سراسر جهان، به عوام‌فریبی دست زد و یک «برنامه صلح» ۱۴ ماده‌ای پیشنهاد کرد تا بدین وسیله سیاست تجاوزکارانه آمریکا را در پرده نگاه دارد. ولی سیاست ارتجاعی ضدکارگری ویلسون در داخل آمریکا و سیاست تجاوزکارانه او در خارج از آمریکا جنبه سالوسانه این «مبارز دروغین» راه صلح را به زودی فاش ساخت.

۶- «این بیانیه را ... دوباره چاپ می‌کنیم» - این «بیانیه» در متن اصلی کتاب و در ترجمه حاضر نیامده است.

۷- «انترناسیونال دوم یا زرد» - منظور «انترناسیونال برن» است. این سازمان اپورتونیست‌ها در فوریه سال ۱۹۱۹ در کنفرانس احزاب سوسیالیست اروپای غربی در برن توسط سران این احزاب به جای انترناسیونال دوم که از آغاز نخستین جنگ جهانی منحل شده بود، تشکیل شد. انترناسیونال برن عملاً نقش دست‌افزار بورژوازی بین‌المللی را بازی کرد. لنین درباره آن نوشت: «این انترناسیونال، زرد تمام عیار است» (چاپ چهارم مجموعه آثار لنین، جلد ۲۹، ص ۲۸۵).

۸- «حزب مستقل سوسیال دمکرات آلمان» - حزب سانتریست اپورتونیستی که در آوریل سال ۱۹۱۷ در شهر گتا تشکیل شد. رهبری اپورتونیست حزب سوسیال دمکرات آلمان در محیط اعتلای انقلابی که انقلاب بورژوا - دمکراتیک فوریه سال ۱۹۱۷ در روسیه نقش بزرگی در تقویت آن داشت، اعتماد خود را در میان توده اعضای حزب روزه‌روز بیشتر از دست می‌داد. به همین جهت سران سانتریست سوسیال دمکراسی آلمان به تأسیس چنین حزبی دست زدند تا ناخرسندی توده‌ها را کاهش دهند و در

عین حال آنها را از مبارزه انقلابی و از اقدام به تأسیس حزب انقلابی طبقه کارگر بازدارند. در اکتبر سال ۱۹۲۰ به هنگام تشکیل کنگره این حزب در شهر هاله در این حزب انشعاب شد و بخش بزرگی از اعضای آن به حزب کمونیست آلمان پیوستند. بازمانده آن حزب نیز در سال ۱۹۲۲ به حیات خود پایان داد.

۹- «اسپارتاکیست‌ها» - عنوان اعضای سازمان انقلابی سوسیال دمکرات‌های چپ آلمان که در آغاز جنگ جهانی امپریالیستی توسط کارل لیبکنشت، روزا لوکزامبورگ، فرانتس مرینگ، کلارا تستکین، یولیان مارشلفسکی، ویلهلم پیک و دیگران تأسیس شد. اسپارتاکیست‌ها در میان توده‌ها تبلیغات انقلابی می‌کردند، تظاهرات وسیع علیه جنگ ترتیب می‌دادند، اعتصابات را رهبری می‌کردند و خصلت امپریالیستی جنگ جهانی اول و خیانت سران اپورتونیست سوسیال دمکراسی را فاش می‌ساختند. ولی آنها در زمینه برخی از مسائل بسیار مهم تئوری و پراتیک اشتباهات جدی مرتکب می‌شدند. لنین بارها اشتباهات سوسیال دمکرات‌های چپ آلمان را مورد انتقاد قرار داد و در اتخاذ مشی صحیح به آنها کمک کرد. در آوریل سال ۱۹۱۷ اسپارتاکیست‌ها به حزب سانیترست مستقل سوسیال دمکرات آلمان پیوستند ولی استقلال سازمانی خود را در آن حفظ کردند. آنها در نوامبر سال ۱۹۱۸، در جریان انقلاب آلمان، «اتحاد اسپارتاک» را تشکیل دادند و در ۱۴ دسامبر همان سال برنامه خود را منتشر ساختند و از «مستقل‌ها» پیوند گسستند و سپس در کنگره موسسان خود که طی روزهای ۳۰ دسامبر ۱۹۱۸ تا اول ژانویه ۱۹۱۹ برگزار شد، حزب کمونیست آلمان را بنیاد نهادند.

۱۰- «افتضاحات گروندر» (ترجمه واژه آلمانی: Die Gründerskandale)

- مشتق از دو واژه‌ی، ۱- Gründer، یعنی «مؤسس یک بنگاه یا یک شرکت سهامی که در دوران معینی با سوداگری‌های شیانده همراه بود»، و ۲- Skandal، یعنی «افتضاح»، «جنجال» - در آغاز سال‌های هفتاد قرن نوزدهم کار تأسیس شرکت‌های سهامی در آلمان دامنه وسیع به خود گرفت و این امر با بورس‌بازی زمین و خرید و فروش وسیع اوراق بهادار در بورس و

تقلب‌ها و کلاهبرداری‌های سوداگران بورژوا همراه بود و این دوران دوران «اقتضاحات گروندر» نامیده می‌شود.

۱۱- «مؤلف پُرمدها» - منظور پلخائف است. پلخائف مطالب مربوط به امپریالیسم را در مجموعه مقالات خود تحت عنوان «درباره جنگ» که طی سال‌های جنگ در پتروگراد به چاپ رسید، بیان داشته است.

۱۲- «پانامای فرانسه» - این اصطلاح در پیوند با افشاء سوء استفاده‌ها و کلاشی‌های رهبران دولتی و سیاسی و کارمندان عالی‌رتبه و روزنامه‌های فرانسوی پدید آمد که از شرکت فرانسوی مامور ساختمان کانال پاناما ریشه‌های کلان گرفته بودند.

۱۳- «جنگ انگلیس و بوئر» - در سال‌های ۱۸۹۹-۱۹۰۲ امپریالیست‌های انگلیس علیه دو جمهوری ترانسوآل و اورانژ در آفریقای جنوبی به جنگ استیلاگرانه دست زدند و در پایان جنگ آنها را به مستعمره خود بدل کردند. استعمارگران انگلیسی نخست طلب کردند که به خارجیان مقیم این جمهوری‌ها و به طور عمده به انگلیسی‌هایی که بدانجا کوچیده بودند حقوق سیاسی وسیع واگذار کنند. ولی هدف اصلی آنها تصرف معادن طلا و الماس این مناطق بود.

۱۴- ماسلف، زودکوم، پوتره‌سف، داوید:

ماسلف: سوسیال دموکرات، اقتصاددان و مؤلف چند اثر درباره مسئله ارضی که در آنها می‌کوشد اصول بنیادی مارکسیسم را مورد تجدید نظر قرار دهد. او در دوران جنگ جهانی امپریالیستی به دفاع از نظریات سوسیال‌شوینیستی پرداخت و پس از انقلاب اکتبر از فعالیت سیاسی دست کشید.

زودکوم: یکی از لیدرهای اپورتونیست سوسیال دمکراسی آلمان و از عناصر رویزیونیست بود و در سال‌های جنگ جهانی امپریالیستی سوسیال شوینیست دو آتش از آب درآمد.

پوتره‌سف: یکی از لیدرهای منشویسم بود که در سال‌های جنگ جهانی امپریالیستی به سوسیال شوینیسم گروید.

ادوارد داوید: یکی از لیدرهای روزیونیست جناح راست سوسیال دمکراسی آلمان و در سال‌های جنگ جهانی امپریالیستی سوسیال شونیست بود.

۱۵ - «بنیادگذار مارکسیسم روسی» - منظور پلخائف است.

۱۶ - لنین در «دفاتر امپریالیسم» - مقاله کائوتسکی تحت عنوان «امپریالیسم» را که در سال ۱۹۱۴ در مجله «Die Neue Zeit» به چاپ رسیده بود، مورد بررسی انتقادی قرار داد و همان‌جا به تحلیل همه جانبه مقالات کائوتسکی و کائوتسکیست‌ها درباره امپریالیسم پرداخت و نشان داد که نظریات کائوتسکیست‌ها در این زمینه دارای خصلت سرابا رفرمیستی خرده بورژوازی است که از عنوان مارکسیسم برای استتار آنها استفاده می‌شود و «به دفاع از سرمایه‌داری تر و تمیز، شسته رفته، معتدل و مرتب» اختصاص دارد.

۱۷ - منظور لنین «پروتکل نهایی» مصوب ۷ سپتامبر سال ۱۹۰۱ است که پس از سرکوب «قیام بوکسورها» (رجوع شود به توضیح شماره ۱۸) به امضای دُول امپریالیستی (انگلیس، اتریش - هنگری، بلژیک، فرانسه، آلمان، ایتالیا، ژاپن، روسیه، هلند، اسپانیا و ایالات متحده آمریکا) از یک سو و چین از سوی دیگر رسید و در نتیجه آن سرمایه خارجی امکانات تازه‌ای برای استثمار و غارت چین به دست آورد.

۱۸ - «قیام بوکسورها» - قیام توده‌ای ضد امپریالیستی که در سال‌های ۱۸۹۹-۱۹۰۱ توسط جمعیتی به نام «مشت سنگین عدالت و وفاق» در چین برپا شد. قیام توسط سپاه اعزامی متشکل از نیروهای مشترک دُول امپریالیستی که فرماندهی آن را ژنرال والدرزه (Waldersee) آلمانی به عهده داشت با سفاکی درهم شکسته شد. امپریالیست‌های آلمان، ژاپن، انگلیس، آمریکا و روسیه در سرکوب این قیام شرکت داشتند. چین در سال ۱۹۰۱ مجبور به امضای سندی تحت عنوان «پروتکل نهایی» شد که به موجب آن چین به نیمه مستعمره امپریالیسم خارجی بدل شد.

۱۹ - «بحران فاشودا» - در سال ۱۸۹۸ مناسبات انگلیس و فرانسه در نتیجه تشدید مبارزه آنان بر سر تقسیم مستعمرات سخت تیره شد. در سپتامبر

سال ۱۸۹۸ نیروهای انگلیسی که می‌کوشیدند سراسر دره نیل را هرچه زودتر به تصرف خود درآورند، در فاشودا واقع در بخش شرقی سودان با نیروهای فرانسوی روبه‌رو شدند. انگلیس با تهدید فرانسه به جنگ تخلیه فاشودا را خواستار شد. دولت فرانسه از بیم اینکه مبدا آلمان در صورت بروز جنگ میان فرانسه و انگلیس به فرانسه حمله کند و به ویژه با توجه به ضعف مواضع نظامی و بین‌المللی و نیز پیچیدگی وضع داخلی خود، مجبور به عقب نشینی شد. به موجب قرارداد ۲۱ مارس سال ۱۸۹۹ فرانسه حق تملک مستعمراتی مطلق انگلیس را در دوره نیل و انگلیس حق فرانسه را در بخش غربی سودان به رسمیت شناخت. این قرارداد راه برای عقد قرارداد سال ۱۹۰۴ میان انگلیس و فرانسه هموار ساخت.

پایان حواشی

Imperialism, the Highest Stage of Capitalism

By:

Vladimir Ilyich Lenin

Translation by: Mohammad Poorhormozan



انتشارات حزب توده ایران

Published by Tudeh Publishing

Autumn 2011

کتاب «امپریالیسم - بالاترین مرحله سرمایه‌داری» دردوران نخستین جنگ جهانی نگارش یافته است. اوضاع و احوال تاریخی آن زمان مسائلی چون علل بنیادی جنگ، طرق برون‌رفت از آن و شیوه‌های افشای اپورتونیسم بین‌المللی را که در پرده شعار «دفاع از میهن» عملاً از جنگ پشتیبانی می‌کرد، در برابر جنبش کارگری قرار داده بود. در چنین اوضاع و احوالی پژوهش همه‌جانبه مرحله امپریالیستی رشد سرمایه‌داری ضرورت مبرم داشت، زیرا برای رهبری صحیح جنبش انقلابی که دامنه آن روزبه‌روز گسترده‌تر می‌شد، برای مبارزه موفقیت‌آمیز علیه ایدئولوژی امپریالیستی و علیه سیاست رفرمیستی سازش با امپریالیست‌ها، می‌بایست «... یک مسئله بنیادی اقتصادی یعنی مسئله ماهیت اقتصادی امپریالیسم که بدون بررسی آن درک هیچ‌یک از نکات مربوط به ارزیابی جنگ امروزی و سیاست امروزی میسر نیست...» (رجوع شود به کتاب حاضر، ص ۲۰)، مورد تحلیل قرار گیرد و مفهوم آن کاملاً روشن شود.

محمد پورهرمزان

